

کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی  
۵۱۹۴

فصل ۹۲۹۸

کتابخانه مجلس شورای ملی



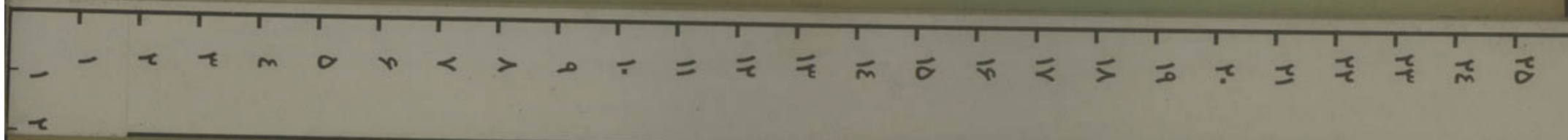
شماره ثبت کتاب

۴۹۵۰

کتاب چند رساله در هفت و هشت باب - رساله هفت - شرح  
مؤلف ۲ - خلاصه الی باب بیست و یک - ۳ - شرح  
موضوع - برت باب بیست و یک - ۴ - ۴۸۸۴

بازرسی شد  
۶۳ - ۶۲

بازدید شد  
۱۳۸۲



عقبت فهرست شده  
۴۸۸۴

بازرسی شد  
۶۳ - ۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

۴۲۹۸  
کتابخانه مجلس  
کتاب چند رساله در هفت  
مؤلف ۲ - خلاصه آملی  
موضوع جبریت باب ۱  
۴۸۸۰

۱  
۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۶۱  
۸۱  
۷۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۵۱۹۴



شماره ثبت کتاب

۶۴۹۵۰

کتابخانه مجلس

کتاب چند رساله در هفت

مؤلف ۲ - خلاصه آملی

موضوع جبریت باب ۱

خطی - فهرست شده  
۴۸۸۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

قفسه ۹۲۹۸

۵۱۹۴

کتابخانه مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب

کتاب چند رساله در هفت و یک باب - رساله هفت - پنج باب  
 مؤلف ۲ - خلاصه آلی ب پنج باب - ۳ - شرح  
 موضوع - بخت باب - سرخندی  
 ۴۸۸۴

۶۴۹۵۰

بازرسی شد  
 ۶۳ - ۳۷

بازدید شد  
 ۱۳۸۲



غنی - فهرست شده

۴۸۸۴







۱۵۱۳۵۱

محمد علی بن محمد و احد از افتخام اید و شک کنی

و در کتب و در احادیث و در کتب و در احادیث

در صحت سیر و احوال و اسرار و در صحت سیر و اسرار

یک کلمه در هر مرتبه بخواند کفتم از خدا طلب کند کفتم

تا و مثل ما و نصف ما و نصف نصف ما چون تو هم در فضا خود را

جواب علی کتب است. انحراف از معنای صرفی و در

شرف دل عار است عودا بعد و شایسته کتم چهره

نویسے: محمد علی خان بیارودہ محمد علی خان

مجلس اول

نظمی

८



بسم الله الرحمن الرحيم  
 انا عبد الله الصلوة فيقول ارجع الخلق الى رحمة ربهم  
 محمد اشتهر به الدين العالمي على الله لا يخفى عليكم  
 ايها الاصحاب العظام والاجاب الكرام المختصون من الله  
 سبحانه بالانقسام الوفاة والادمان النفاة انه قد  
 يمرض الببال في بعض المجال طال يمنع من مطالعة العلوم  
 الدينية وكلال يردع من مزاوله الاعمال الاخوية فخطير  
 فيضطر الانسان الى ترتيب الدماغ بطايف الملاعبة  
 وترويح الروح بطايف المطايبات تشجيد الخاطر  
 المخزون وتنشيط القلب المسجون وحينئذ بمن تركت

عبد افواج الهموم وتلاطت لديه امواج الغموم ان غلب  
 بهذه اكرة اخوان لصف ومفاكرة خزان الوفا وان  
 بخض معهم في ابراد النكت الراققة والسنادر الفايفة  
 اراحة لا تفكر بعند وازاحة للا نظار لمخنة وقد قضى  
 الحال لغوط الللال وتوزع الببال ان اخوض مع الاجاب  
 من اولى الاباب فيما يقضى الشط ويوجب الانباط  
 فاطقت عنان اعظم في هذا المصنوع ونجست له ان يجرى فيه  
 نصف ساعة من الدمار فاطن في المقام صنيعة المجال سبك  
 سبل الاغارة والنعمة وقال ايها الصاحب الفطنة القوية والقطرة  
 المستقيمة والطبيعة الالمنية والروية القويعة خسر في  
 عن اسم كتاب بعض من الحروف النورانية واكثره من حروف  
 الزبادة وباحد نصفه يكل الرجل وبالنصف الاخر تيمم الشها  
 في الزبادة فيم ربه

ارسلت به من قبل  
 في دار الخزانة  
 في دار الخزانة  
 في دار الخزانة



ثانيه قابل لانواع النقطه واوله لا يقبل الا واحده فقط  
 في اوله بالكمال معروف وثنائه بالاستحداث موصوف

مضعف لوسطه كالشعري ومضعف آخره كالله كالله  
 الخمين منه مفارقه طريقه معلوم والتحريك من معاكسة  
 ذلك مفهوم ثانيا كل حرف منه يسهل لاسهل الحروف مشهور  
 هو قنينا منها بالنقطه مذكور ان اعطى اول حليه ثانياً  
 العدد وان اعطى العطف زوايا الفاضل منها عن الحد ثانياً  
 اسم فاعل ودرجته من اسم الافعال وكلاهما من اسم العدد  
 الموصوف بالكمال ان ضربت اعظم وسطية في مجموعها حصل  
 الاطلاق المحويه بمجدو الحيات وان نقصت من مربع الرابع

عظيم فزوب الخلل ان ثلث بقى عدد الفضاءات الموجهات  
 احد نصفه فزوب اول عدد الاغراض والنصف الآخر

نوع

زوج يعادل عدد العقول وانه املا لا يرب فيه وان كان  
 بحسب الظاهر غير معقول كعب وى الخطط الخمس عن الا  
 في آخره وبالشق واول الصب الكذب ومضروب

صدره في ضعف عجزه يعادل عرضا تحقيق فيه معكوس الطول  
 والغروب ان ضفت ثانياً الى مضعف ثلثه ساوى الحرف  
 المهمه وان طرحت منه مكعب ثانياً يعادل المنزلة للخطه  
 مرفان منه متفرقان يعادلان طبقات العين ووجوه  
 متعاقبان ب ومان ار كان حساب الخططين مكر نصفه  
 في ضرب الموصوف ممدود فان قبله فهو ممدود وان

زوت على مربع اوله ممدود الا نصف ثانياً يعادل عظام بدن  
 الانسان وان نقصت منه مكعب ثلثه مضعف اوله  
 بقى ديك كل من ممدود الاسنان نصفه ب وى ما يجب في الزوت

في اوله بالكمال معروف وثنائه بالاستحداث موصوف  
 مضعف لوسطه كالشعري ومضعف آخره كالله كالله  
 الخمين منه مفارقه طريقه معلوم والتحريك من معاكسة  
 ذلك مفهوم ثانيا كل حرف منه يسهل لاسهل الحروف مشهور  
 هو قنينا منها بالنقطه مذكور ان اعطى اول حليه ثانياً  
 العدد وان اعطى العطف زوايا الفاضل منها عن الحد ثانياً  
 اسم فاعل ودرجته من اسم الافعال وكلاهما من اسم العدد  
 الموصوف بالكمال ان ضربت اعظم وسطية في مجموعها حصل  
 الاطلاق المحويه بمجدو الحيات وان نقصت من مربع الرابع  
 عظيم فزوب الخلل ان ثلث بقى عدد الفضاءات الموجهات  
 احد نصفه فزوب اول عدد الاغراض والنصف الآخر  
 زوج يعادل عدد العقول وانه املا لا يرب فيه وان كان  
 بحسب الظاهر غير معقول كعب وى الخطط الخمس عن الا  
 في آخره وبالشق واول الصب الكذب ومضروب  
 صدره في ضعف عجزه يعادل عرضا تحقيق فيه معكوس الطول  
 والغروب ان ضفت ثانياً الى مضعف ثلثه ساوى الحرف  
 المهمه وان طرحت منه مكعب ثانياً يعادل المنزلة للخطه  
 مرفان منه متفرقان يعادلان طبقات العين ووجوه  
 متعاقبان ب ومان ار كان حساب الخططين مكر نصفه  
 في ضرب الموصوف ممدود فان قبله فهو ممدود وان  
 زوت على مربع اوله ممدود الا نصف ثانياً يعادل عظام بدن  
 الانسان وان نقصت منه مكعب ثلثه مضعف اوله  
 بقى ديك كل من ممدود الاسنان نصفه ب وى ما يجب في الزوت



[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning names and dates.

والمغفرة كغيرها من الصفات في فريض السبل والنهار  
تقرب في طرفة لسان في فريضة اب وغشة نبات موهبة  
وسيلة في ثمانية لفريضة الاخرة العشرة والثمانية مع  
زوجات الصفات اخره الى اول سادى احوال المسند اليه

جمعت ثمانية مع ثمانية عاقل عد ومنه كج في الشش عاقل  
 ضعف رابعه سادى كالم الحى ذاة وان روت على مربع  
 نصفه عاقل علاقات الحى زات وان نقصت منه مربع  
 خمس اخذه بقى عد وصور الكواكب المرصوده وان روت

ثانيه على طرفه حصل عدد مشهور من العروق المخصوصه المقصود  
مجموع اخرية ياتي عدد مقادير النبضات وثلاث ايه  
يعمل الاجتناب من العالجه للحيات ان ضمنت الى طرفيه مرجع

والتاريخ في خطه الشريف في سنة  
الاولى من الهجرة النبوية  
سنة ١٢٠٠

[illegible]

ساری بعضی الاعداد التامه وان زودت علیها و  
عادل عدد الوف العوالم کما اشتبه علی سینه العایه  
شکل العقده من الاشکال الربطیه وان نصف ما  
لانه زود زود و زود زود و زود زود  
لکذب العقده ان زودت علی مضوع آخره مط

طريقه ساوي رقوم المربع المهيمن وعادل ارتفاعه  
في السطح للثخص انما يكون مهمل اوله زوال ما يوجب  
للشخص ومعجمه الى ما هو ذراعه الذكيبشير الاستعمال  
نقصت من آخره نصف ثمانية ساوي الباق انواعه

و حاول عدد الادلاء اشهر في علم المذهب في بعض  
 حروفه اشعار بعدد التخصصات الموصولات وفي كل  
 من تصنيفه آية الى برهان الزوج والعشر على ان  
 لان كلامه مركب بروج و ذرية

سلسلہ المعارف ان لوگوں کی تعلیم کے لئے ہے جو ان کی تعلیم کے لئے ہیں۔  
ان لوگوں کی تعلیم کے لئے ہیں۔

15	4	2
12	3	1
1	1	

لعل الله يرزقني  
 عسما بن شاه الدين  
 الربيع وزب الطاهر  
 عوف وفي الصدوقية  
 فافقه المولد  
 ووافقه العود  
 والركب العاكف  
 في ربيع الزوج  
 وبعد منعه الضانف  
 لم يكن الف

[illegible][illegible]

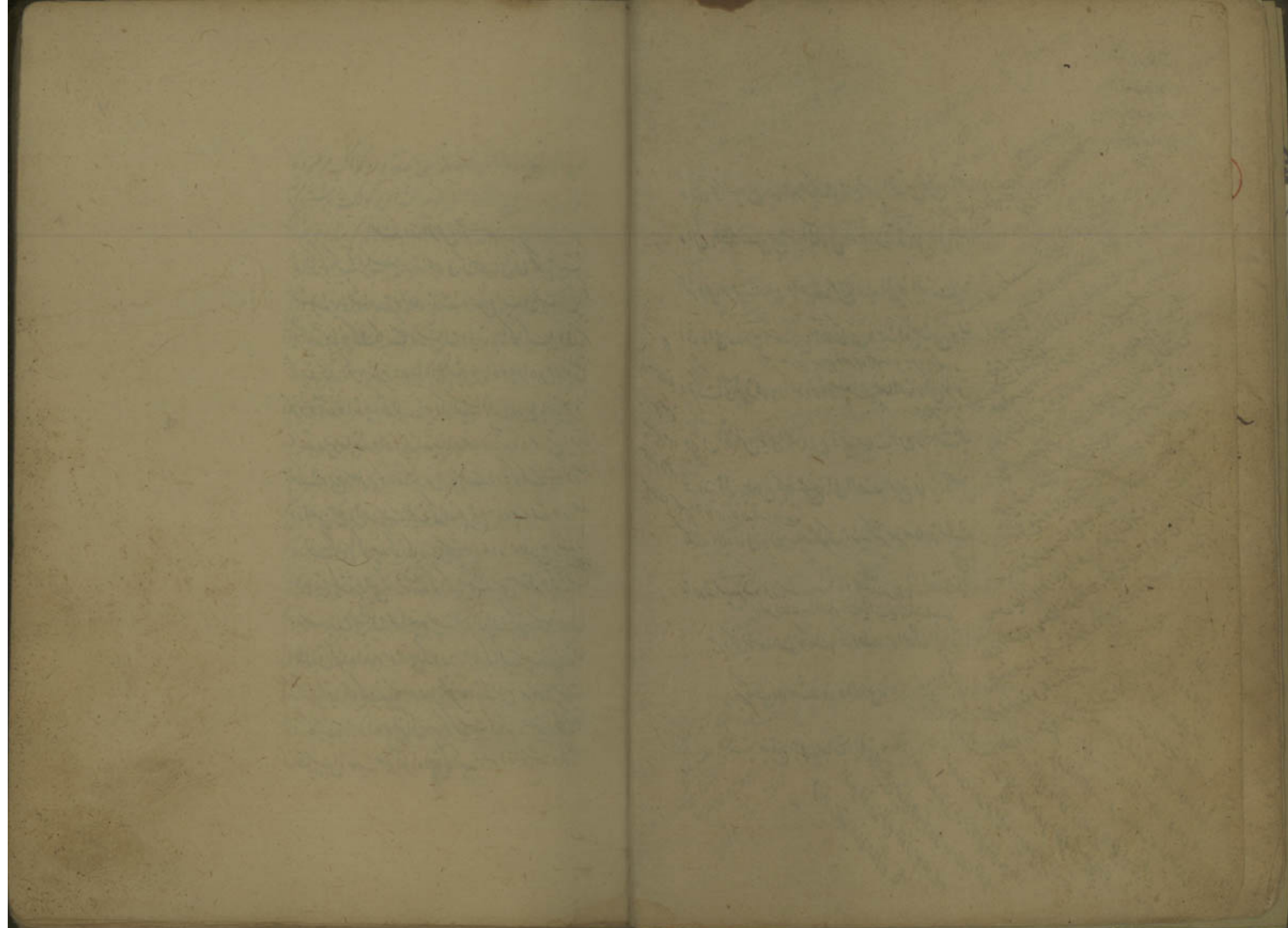












بسم الله الرحمن الرحيم  
 بدانکه کواکب بسیارند بجای که اخصای آن ممکن نیست و  
 تسویه آنها بنواست بواسطه نبات اوضاع ایشان است باید که  
 یا بجبهه بطول حرکت کات خاصه ایشان و اینها را کواکب بیابانی نیز  
 گویند بجبهه آنکه مانند دم بیابان نشین برآه و پیراه و بهم برآه  
 فرو آمده اند یا آنکه بسبب این کواکب ساوان در بیابانها خود  
 بمقتضای ساند و از آنچه ازینها برصد در آمده و مواضع اینها  
 ثلث ابروج معلوم کرده اند هزار و پست و دو و کوکب است و در حد  
 در اصل جمع را صد است همچنانکه خدمت جمیع خادم است و را صد  
 در لغت کسی را گویند که نکه یا نکه باشد اما در اصطلاح را صد را  
 اطلاق میکنند بر جمعی که را صد است کواکب میکنند یعنی مستطرف حرکت کنند  
 و بر رسیدن ایشان بمواضع معینه بعد از آن که تشریف استعمال  
 اطلاق کرده اند بر موصی که در و در صد کواکب میکنند یعنی  
 که آنرا تسویه محل گویند بسم حال مخفی غایب که این هزار و پست  
 و دو و کوکب مرصوده و غیر آن سه کوکب است که آنرا مغمیره خوانند  
 که بطلک پس از غایت مغمیره آنرا داخل کواکب مرصوده ندانند و خواهم

عبد الرحمن صوفی در حق دهمین پس با عقدا و او کواکب مرصوده  
 هزار و پست و پنج باشد و اهل نجوم اکثر این کواکب را بر شش مرتبه  
 اعتبار کرده اند و هر مرتبه را قدر و شش و عظم گویند و هر قدری  
 بر سه مرتبه باشد عظم و او سطا و اصغر پس است کواکب مرصوده بود  
 فضل هر مرتبه بر مرتبه بعد از و بقدر سه یک و سطا قدر سه و سبب  
 و آنچه از ما و را قدر سه و سبب و آنچه از ما و را قدر سه و سبب  
 کواکب مرصوده نیست و پنج کوکب که ایشانرا سحای گویند که  
 مانند لطف ابر باشند اگر چه مرصوده اند اما ایشانرا قدر شش پس  
 اعظم قدر را اول باشد و اصغر اصغر قدر را و سبب از برای توفیق  
 و تقبیل این کواکب چهل و شش صورت تحیل کرده اند بعضی تمام و  
 بعضی ناقص چنانچه نهصد و هفتده کوکب ازین کواکب بر نفس  
 این صور واقعه یعنی بر خط طلی که این صور از آن خطوط است  
 می شوند یا در میان آن خطوط و آنها را کواکب داخل این صور گویند  
 و چون خواهند کار این کواکب خبر دهند گویند که بر سه فلان  
 صورت است یا بر دست است او یا بر سینه او و علی هذا الیقین پس  
 صد و پنج کوکب دیگر بر این صور واقع شده اند و اینها را کواکب  
 خارج صور گویند و چون ازین کواکب خواهند خبر دهند گویند که



که نزدیک پای رست فلان صورت یا بقوت لب فلان صورت  
 و برین قیاس و ازین صور چهل و هشت کانه بیت و یک در جانب  
 شمال است از منطقه البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده  
 در نفس منطقه و حوالا که آن صور بروج دوازده کانه اند و ما  
 اینجا یک یک از صور را بتفصیل بیاوریم و گوئیم که مشهورترین  
 را تعریف کنیم تا طریق سموات و عاریقین گوئیم که میباشند  
 و بانه التوفیق اما از صورهای شمال اول صورتی که بقطب عظم  
 نزدیکتر است **بیات النخش صوری است** و دوم **بیات النخش**  
**کبری** و هر یک هفت ستاره اند چهار از ریش و سه از پیشانی  
 و سه را که بر طول و افتد بیات و بعضی این هر دو را بدو بخش  
 کرده اند اول را بدو اصغر گویند و او را با سه نور کرده اند و دو  
 ستاره که بر سینه او باشد فذان گویند یکی از دیگری روشنتر  
 باشد و یک ستاره روشن که بر دهن او است آنرا فمما جدی  
 و با و قبله شناسند و همچنان او را تصغیر کنند و جدی گویند تا با  
 برج جدی مشارکت اسمی نداشته باشد و او نزدیکترین ستاره است  
 بقطب شمال بدین واسطه که کشش ظاهر کرد و خارج آن مفت  
 ستاره ستاره است که چنانکه اسم آن گویند و دوم را **دایک**

و او تمام اندام است از آن سبب را که خوانند و نزدیک کب  
 دوم از دنب او ستاره باشد روشن بجای صغ و نور  
 را بدو امتحان کنند و او را سه خوانند و ستارگان در آن  
 این صورت است و هفتاد و خارج هشت سیوم صورت **تینی**  
 است از دمای را ماند که در کره قطب شمال فلک البروج برآمده  
 و بر سه او چهار گویند بر منته خوف و راعوب خوانند  
 و ستارگان او سی یک اند چهارم صورت **قیاس** است  
 بدفعه یونان بمعنی پادشاه و بعضی از عوام گویند موبک و س  
 است ملکی را ماند تا جی بر سر نهاده و دست و پای همی چنانند  
 برای دیدن و از دو گویند که بر دو پای او است و جدی  
 و اصغر تخمیل شود ستارگان او یازده اند خارج دو پنجم صورت  
**عوا** است و او را نقار و صیاح نیز خوانند مردی را ماند که دو  
 دست دراز کرده گویند که بانگ میکند سر دست چپ را بالای  
 آواز که او یک بیات النخش کبری است و دست رست او اوخته  
 از پس که یک صورتی که بعد ازین بیان خواهد شد و با  
 دست عصا بر بالای سر گرفته ستارگان او بیست و دو  
 خارج کی که آنرا سماک امح خوانند و او را حارس سما و حاکم



شمالی نیز گویند چه در اکثر مواضع می شود آن ستاره دیگر را  
 که با اوست و بر ساق چپ این صورت است راجح گویند ششم  
 صورت **فکره** است که عوام آنرا کاسه در دیشان خوانند و  
 میخوان اکلیل کماله دایره را مانند که تمام است ستارگان اوست  
 اند و نیز ایشان را نیز الفکره خوانند معتم صورت **الجمانی علی**  
**رکبتیه** است و او را راقص نیز خوانند و دیر مانند که بر سر زانو  
 ایستاده از برای بای کوفتی کوکب او است و دست اند خارج  
 یکی ششم صورت **شلیاق** است و او را سلحفاة و مغرور و خنک  
 رومی نیز گویند سنگ شتی را مانند ستارگان او دهند و بر کف  
 او ستاره است روشن باد و ستاره دیگر تا یک بر مثال مثلثی  
 خود بدین سبب عوام او را دیک یا به خوانند و میخوان سر واقع  
 بجهت مشرق او بگر کسی بال فراهم کرده باشد و آن دو ستاره  
 بمنزله دو بال است اویند نهم صورت **دجاج** است معنی را مانند  
 کردن دراز کرده سوی مغرب بجهت دانه چیدن و بالها شاد بجهت  
 طیران معده ستاره است خارج دو و بر سر آن کوکب است نفس  
 مجره در جنوب کوکب است واقع بمقدار یک نمره او را منقار الدجاج  
 خوانند و بر سر دم او کوکبی است روشن در میان مجره او را ریش

گویند

گویند و بر پیش ردف چهار کوکب روشن اند که بر خط ششم مستقیم  
 بر عرض مجره یکی بر بال است و دجاج است و یکا بر سینه و دو بر  
 بال چپ این چهار کوکب را عرب نوارس گویند و ذنب دجاج چون  
 تابع آن چهار است از آن جهت آنرا ردف خوانند و هم صورت  
**ذات الکری** است زنه را مانند بر کسی شسته که او را قایم است  
 چون قایم بنبر و یا به فر و کدشته سیزده کوکب است و در صورت  
 از عرض صوفی مذکور است که بعضی درین موضع صورت شتری تخیل  
 کرده اند که داخل صورت چهل و شش کانه نیست بلکه کوکب بعضی  
 از صورت ذات الکری است و بعضی از مرآة المسد که بعضی از  
 حامل این القول و بعضی غیر مرصوده چنانکه چهار کوکب از صورت  
 ذات الکری بر خط اندیشه مستقیم که مجره را قطع کرده است بر عرض  
 و ایشان بر بدن شترند و از طرف جنوب این خط سطر است  
 از کوکب خفیه متصل شود چهار کوکب تقاریر بمنزله شتر بود و آن  
 دو سطر متوسط بمنزله کردن او و در تحت این کوکب در جنوب مجره  
 دو کوکب مرآید قریب یکدیگر و آن بردش شتر است و آن کوکب  
 که بر نفس مجره است در تحت این کوکب بر شتر است و عرب این  
 کوکب را کف الخفیه و کف الشرا خوانند چه از نزدیک تر یا سطر

مقتس از کواکب خارج شود و این کواکب روشن که بر مجره اند  
 شود آنرا ایدانیزه گویند و این کواکب روشن بمنزله آن دشت  
 و هر یک کواکب بمنزله یک کواکب است که در آنجا آمده اما اهل نجوم  
 از آن کواکب یکی را که پیشتر همی آید آنرا کف الخشب گویند و بنام  
 الناقه نیز خوانند که بر کوهان شتر است و قطب العلماء در نهایت  
 الادراک آورده که چون کف الخشب بنصف النهار رسد  
 و عاصی باشد و الا دعای ظلم یازدهم صورت **حاصل الفصل**  
 است و او را بر ساقش نیز خوانند مردی را مانده بر پای چپش  
 و بر ساقش پای چپش بر پای راست بر دشته و بدست  
 چپ سر غول بخوابش گرفته و بدست راست بر بالای سر او آورده  
 و آلت قطع بدست گرفته و کواکب او بدست و شش اند خارج سر  
 در پس غول گویند سرخ از قدر ثانی آنرا پس غول نیز گویند  
 و او از ده صورت **مسک المایه** است مردی را مانده بر پای  
 ایستاده بیک دست عنانی و بدست دیگر تازیانه گرفته و کواکب  
 او چهارده اند و بر جانب جنوب استاره هیت روشن و سرخ  
 و در اکثر مواضع با شریاط طلوع کند آنرا عیوق خوانند چه در شب  
 شریا است شش از عیوق محض باز دشت و لفظه بان چه لفظه بان

باز دارند بود از امور و ستاره دیگر از عیوق بار یکتر که  
 با او و باد بران که بعد از این در باب و از دهیم معلوم کرد مثال  
 مثلی منفرج الزاویه بود و بر زاویه منفرجه باشد آنرا کعب  
 و العنان گویند سیزدهم صورت **ح** است مردی را مانده که  
 بیای ایستاده و پایهای او در شمال برج عقرب است بر دود  
 خود ماری گرفته و سر آن مار در جنوب کعب فک است است  
 و چهار ستاره هیت خارج برج ازین جمله ستاره هیت روشن  
 بر سر او که با سیرین بر مثال مثلث متوی الاضلاع است آنرا  
 پس الحوا خوانند چهاردهم صورت **ج** است و او را حیه الحوا خوانند  
 ماری را مانده سر و دم بر دشته برابر سر حوا هیزد ستاره هیت  
 از آنجمله گردن حیه ستاره هیت از قدر ثالث که بسیار که  
 راجح و نیز فک بر مثال مثلی است که نیز فک بر زاویه اعظم آن  
 است آن را عنق الحیه خوانند پانزدهم صورت **سهم** است او را  
 او را انبل نیز خوانند تیری را مانده واقع در میان متقابل  
 و سر الطایر در درازی سر و نیم بگانش سوی شرق و ساق  
 بجانب مغرب پنج ستاره است شانزدهم صورت **عقاب** است  
 عقاب را مانده در پر و از روی مشرق تیر ستاره هیت خارج شش



و کوکبی روشن بر مابین اینکین است باد و کوکب بر طرفین  
او از و تا ریکتر بر شمال خط مستقیم و عوام آنرا شاهین ترانو  
خوانند همچنان آن روشن را نیز الطایر خوانند چه با آن ده  
کوکب شبیه بر کسین کشوده بود بر کسین واقع که بال فرام کرده  
است هفدهم صورت **العقرب** و آن حیوان را مانند جگر که بر شکل  
خیک منقوح آدمی دوم است که اگر غریق را بیدار بشت خود گیرد  
و بکن را آورد کوکب او هفت از آنجمله چهار کوکب بر عقب سر  
طایر بر بعد و نیزه بر شکل معین عوام آنرا صلیب خوانند و در  
این صلیب کوکب بر آید در و نیزه نزدیک بین چهار کوکب آنرا عود  
الصلیب و نسبت لدلفین خوانند هفدهم صورت **قطعه الفوس**  
است و آنرا پس الفوس نیز خوانند سه سی مانند در پس الفین  
و بقدر دو کوکبش بوی جنوب چهار کوکب نوردهم صورت  
**فوس اعظم** سی مانند با سر و دو دست که او را کفل و پایی است  
کوکب او بیست و از آنجمله چهار کوکب بر شکل مربع فراع که  
آن قریب یک نیزه بود لیکن ضلع شمال آن اصغر از ضلع جنوب  
بود و غرب آن مربع را دو خوانند و آن ستاره که بر ترا و نیزه  
شمال مربع بود آنرا اسره الفوس خوانند و آنکه بر سر قریب

جناح الفوس و آنکه بر غایت شالست سبک الفوس و دیگر بر این الفوس  
خوانند بیست صورت **مره** **مسدود** است و عوام آنرا زن و  
شهر کوکب زن را مانند دستها باز کشیده و در هر یکی از دو  
او یاد دای او بر اختلاف قوال زنجیر است و کوکب او بیست  
اند از آنجمله کوکب روشن و سرخ است از قدر ثانی بر دینال ستره الفوس  
بمقدار هفت از تخمین یا سیال بر پهلوی این صورت است آن  
چهار مسدود کوکب و بطن الحوت نیز خوانند بیست و یکم صورت  
**ثلث** است مثلثی را مانند ست و تی قیاس چهار ستاره است  
یک بر پس ثلث بود و آنرا پس ثلث خوانند و سه بر قاعده آن  
کوکب داخل این صورت صید و سی یک کوکب خارج است نه اما  
از صورت منطقه البروج که صورت بروج شمس و قمر است و اول صورت **حل**  
است کبشی است را مانند که مر و را دو شاخ است قدم او بطرف  
شرق و موخر او بطرف مغرب و دایمی او بطرف جنوب بیست  
شده است بطرف موخر خود بونی که کوکبی است خود بخار در کوکب  
او سیزده اند خارج پنج دوم صورت **زهر** است کاوی مانند  
که او را کفل و د و پایی نیست سر بر کشته یا در پیش انداخته بر  
اقوال مقدم او بطرف شرق و موخر او بطرف مغرب ستارگان

او پست و دو اند خارج یا زده سیم صورت **جوزا** است و  
 او را توامان و دو پیکر نیز گویند و آدمی را ماند متعانی و شمال  
 کا دکش آن بر نشان در طرف شمال و مشرق است و پاهای بطرف  
 جنوب مغرب و نفس مجره جوزا باین سبک بیند که مر او را این  
 صورت در میان است یقینا جوزا کل شش و وسط و بعضی گویند که  
 چون جبار را که از صور جنوبیت جوزا گویند بجهت بیاض اکثر گویند  
 او که مستقر است از کوه سفیدی که وسط او سفید بود پس  
 را هم که در جوار است بجا جوزا گویند که او یکبار و بیشتر است  
 خارج است چهارم صورت **سرطان** است خرچلی را ماند نیم  
 او بطرف مشرق و مؤخر او بطرف مغرب جنوب استارگان او بنا  
 خارج چهارم صورت **اسد** است شیری را ماند روی بطرف  
 و پشت او بطرف شمال است و هفت ستاره است خارج است  
 از جمله که او یکدگر است روشن و سرخ که بر قلب است  
 آنرا قبل از اسد و یکی خوانند و از جمله خارج و گویند که شمس  
 مجتمعه است که عرب آنرا ابله خوانند و آن را گویند که بطلیموس  
 ضفیره خوانده است ازین ستاره است ششم صورت **سنبله**  
 است و آنرا عذرا نیز گویند زنی را ماند در این فروانده

و دست چپ او آویخته و دست راست بر کتف و بآن خنجر  
 گرفته و گویند که روشن بر کف دست چپ دست او را همک انزل  
 خوانند از جهت ارتفاع او سماک و از جهت آنکه با سلاح است اغزل  
 در برابر سماک را می که نیزه دارد و گویند که او پست و شش است خارج  
 شش هفتم صورت **میزان** ترا زویا را ماند و کف او بجا  
 و عمود او بطرف مشرق است شش ستاره است خارج نه ششم صورت  
**مغرب** است کردی را ماند سر او بطرف شمال و مغرب دم بر دایره  
 بجا جنوب مشرق گویند که او یکبار و بیشتر است خارج نه ششم صورت  
**قوس** است و او را را می نیز خوانند و او را ماند از گردن آن  
 و از اصل گردن او نصف مردی پروان آمده تا کمر علامت بر نهاده  
 و از و علاقه او نیزان و کمان در دست گرفته و بدست دیگر نیز  
 کشیده سی و یک گویند بهم صورت **جدی** بزغال را ماند که در  
 شاخ دارد سر و دست او بطرف مغرب است و شمال و از  
 پشت تادم مؤخر مایه است گویند که او پست است اندک از دهم صورت  
**دلو** است و او را ساکب الما و والی نیز خوانند مردی را ماند در  
 پای استاده سر او در شمال و پاهای او در جنوب میل نموده  
 مشرق و کس تمام را ز کرده و بیک دست کوزه گرفته و از آن نش



میرزد بطرف قدم خود آب جریان میکند تا دهن جوت جنوبی  
 کو اک و چهل و دو است خارج سه و نصف کو نیکه او را این است  
 کو نیکه ربعی را که در صورت فرس اعظم کفیم عرب کو نیکه که  
 ربعی او مجاور این صورت بر قیاس چهار و تو امان دوازدهم  
 صورت **جوت** است و او را سکنیت نیز گویند و مایه ماند  
 سر یکی بجانب مغرب دم بطرف شرق و سر دیگری بطرف شمال  
 دم بطرف جنوب نزدیک و شاخ حل و و هفت شده دم نشان  
 بجز محوس طویلی که از کو اک صغیر تصور شده و آنرا خط کلتا  
 گویند کو اک اوسی چهار است خارج چهار مجموع کو اک این صور  
 دولت و شنا دونه اند خارج پنجاه و هفت سوی صغیره بعد  
 برابر با هم مخفی مانند که صور دوازده گانه حرکت فلک ثانی  
 اند چنانکه سایر صور فلکی از موازات قس می که او را بر وجه  
 اختیار کرده اند بیرون روند پس کو اک حمل شود و دو کو اک  
 نور کجرا و علامه القیاس چنانکه درین زمان کو اک اول حمل  
 او منتقل شده و از صورت جوزا الاقدام او در و نمانده پس  
 اهل این فن تغییرها جایز ندارند تا مطابق اصادات باشد  
 چه مدافعاتم بر وجهت نه صور و از انتقال صور فلکی هم بر

اما از صور جنوبی اول صورتی اول صورتی که منطقه آبرو جوت  
**قیطس جنوبی** است حیوان را مانند بحری که او را دو پای است  
 و دمی چون دم مرغ کو اک و پست و دو است از آن جمله دو کو  
 بر دو شعبه دم او پست مقدار دو نیزه از یکدیگر دور اند بطرف  
 جنوبی است ذنب قیطس جنوبی گویند و آن دیگر را که اصغر است  
 ذنب قیطس شمالی دوم صورت **جبار** است و عوام آنرا از او  
 خوانند و جوزا نیز گویند چنانکه مذکور شد مردی را مانند باکره  
 شمشیر بر پا بسته داده و بدست است عصای بر بالای سر گرفته  
 و دست چپ در پستین کشیده و آستین انداخته سینه پستین  
 است و دستاره کمر او را که بر یک سمت اند منطقه جوزا و  
 نطق جوزا و نجم جوزا و نظم و نظام گویند سیوم صورت **فردا**  
 جوی آب مانند که عطفاست بسیار دارد و ابتداء او از زیر قدم  
 چپ جوزا باشد و بعد از عطف باطراف بکو کبی روشن منتهی  
 شود که آنرا آخر النهر گویند و چهار دستاره است چهارم  
**ارب** است خرگوشی را مانند و آن بسوی مغرب دوازده  
 است پنجم صورت **کلب** است سگی را مانند و نده بر دینال  
 جبار از جهت او را کلب الجبار نیز خوانند شتر ده کو کیت خارج

یازده از جمله کوکب اند که کوکبیت بر دهن کوکب دهن ترین کوکب  
 ثانی است شوی یانه خوانند چه غیب او بجا بنین است و او را تنها  
 کوکب الجبارین خوانند و کوکب خردلیت نزدیک و بقدر سه کوکبیم که  
 او را هم نام یانه خوانند ششم صورت **کوکب اصغر** است و آن دو ستاره  
 است یکی را که روشنتر است شوی شای کوکب بجهت آنکه غیب او بجا  
 نام است و آن دیگر را که بقدر دو کوکب از دو صورت مرزوم شای و ب  
 تسبیح این دو کوکب بکشت بهشت بشوی یانه و مرزوم او و شوی  
 یانه را عبور و شای را غنیمت گویند و از اخفات ایشانست که شوی یانه  
 خواهران سهیل اند و سهیل بیل و جوزا نزاع دست داد پس سهیل  
 پشت جوزا را بکشت و بجا بن جوکب کشت و شوی یانه از عقب او  
 از جره گذشت از پنجمه او را عبور کفشد و شوی شای چندان بر  
 مفا رقت بکشت که چشمش پوشیده شد از اینجهت او را غنیمت کفشد  
 گفت چه غرض در لغت فریب و کفشت مضمون صورت **سقیف**  
 کشتی را ماند چهل و پنج ستاره است ازین کوکب سهیل که معروف  
 مشهور است بر لنگر کشتی است ششم صورت **سجلی** است و او را  
 دراز و باریک کثیره العطفات بر سر او چهار کوکب متعارف است مابین  
 قلب الاله و شوی شای و نهایت دم او در جنوب سماک اغزل است

ستاره

ستارگان او بپست و پنج اند خارج دو و از جمله کوکب اند  
 کوکبی سیم و روشن بر کردن صورت و در حواله او هیچ کوکب  
 دیگر نیست او را فرد الشجاع و عشق الشجاع گویند نهم صورت  
**باطنه** است قدیمی را ماند که غرق شده باشد کوکب او بر شایع  
 از جهت اشتراک این دو صورت در دو کوکب هفت ستاره است  
 دهم صورت **غراب** است زاعی را ماند سر سوزی غریب و شایع  
 نشسته و کوکبی از شجاع بر متعارف است که او را متعارف العزیز  
 گویند یازدهم صورت **منظور** است حیوانه را ماند از شتر تا  
 بصورت آدمی و از اینجا تا آخر بصورته مؤخر و نس بطریق رومی  
 سی هفت ستاره است و کوکبی روشن ازینها بر دست دایره  
 قرب فقی جنوب و ارتفاع او از ارتفاع سهیل کمتر است آنرا  
 رجل منظور رس خوانند دو از دهم صورت **سبع** است شیر را ماند  
 و منظور سی ای او را گرفته است نوزده ستاره است سیزدهم  
 صورت **بخره** است عود سوزی را ماند که شعله می زده باشد  
 هفت ستاره است چهارم صورت **الکس جنوبی** شکل صنوبری  
 ماند و عرب آنرا قبه خوانند سیزده ستاره است پانزدهم صورت  
**حوت جنوبی** است ماهی را ماند عظیم سر او بجا بن شرق و دم او



بموجب یازده کوکبت خارج شش از جبهه کوکب داخل است که  
 روشن از قدر اول بر دین صورت آنرا فم الحوت جنوبی  
 گویند مجموع کوکب فم این صور صد و نود و هفت است و پنج  
 نوزده اینست قاعده سخن در معرفت صور کوکب ثابت مشهوره  
**باب ۱۲** در معرفت منازل قمر و سیاحت منازل قمر عبارتست  
 از منازل قمر که در مدت یک دوره خاص خود قطع کند چنانکه در  
 شبان روزی در منزل باشد تو بیا و چون قمر یک دوره در دست  
 و هفت روز و شش ماه تمام کند اهل مندها ط آن ثلث کرده اند  
 و منازل را بهت و هفت گرفته اند اما عرب اهل بادیه تخمین آن  
 ثلث نمایند و منازل را بهت و هشت اعتبار کنند و علامات  
 منازل کوکبی را گیرند که در حوالا منطقه بود خواه از صور منطقه  
 و خواه بنا شد و اسم هر یک از آن علامات احد کنند و چون  
 قمر مقارن یکی از آن علامات شود پس اگر سابق آن علامت  
 گویند کفیه و کافیه ای و اجزیه و غلبه و بان تقابل کنند و اگر سائر  
 نشود گویند عدل القمر و بان تقابل کنند و بعضی از جمعی  
 بر آنند که مراد از منازل که رایج گردیده و القمر قدر ناه منازل  
 حتی عاد کالوجون العظیم واقع است همین منازل است اما

اهل حساب دور فلک را غیر منطقه البروج را بر پست و ششم  
 مت و ی تقسیم کرده اند ابتدا از اول حمل و هر قسمی باعتبار  
 منزلت از منازل قمر و معتبر در انتقال قمر این باشد و چون  
 بروج دوازده است و منازل بهت و هشت حصه هر برجی در  
 و شش باشد کلاً لا یخفى علی المحاسب و اما این منازل بهمان  
 که اعاب قرار داده اند اعتبار کنند و بواسطه انتقال کوکب  
 تغییر آن نمائند چنانکه در بروج و آن بر ترتیب اینست شرطین منزل  
 منزل اول بود و علامت آن دو ستاره است روشن بود و  
 شش حمل از او مطلقه ثلث و بعد از آن از یکدیگر یکدفع بود  
 و بقرب احد به ستاره است تاریک بعضی از عرب آنرا داخل  
 دانند و هر سه را شتر اطا خوانند و صورت ایشان برین است  
 و شش ط بقیم هم شین میجه و پنج رای مهله و رفته بعضی  
 بطلین منزل دوم بود علامت آن سه ستاره است از او مطلقه  
 رابع بر شکل مثلثی خور درین صورت • • • و گویند که موقع  
 بطن حمل است مشابه سه ستاره که بر بطن خوت است لیکن چون  
 اصغر است از بطن الحوت آنرا الصغیر کرده بطلین نامیده اند  
 شریامنزل سیم بود و آنرا اعوام پروین و پرن خوانند و علامت

آن شش ستاره است متقارب برین شکل **و روایت**  
 کرده اند که پیغمبر مصلی الله علیه و آله وسلم آنرا هفت ستاره اند  
 از آنجمله چهار عدد است یکی از قدر رابع و باقی از قدر حاصل  
 و سلطان بنید در پنج جدید هم را از قدر حاصل شده اند  
 و موقع این کوکب که آن نور است و بعضی مکان برده اند که در  
 محل است سهو کرده و آنرا نیز با بجهت آن گویند که بارانی که در وقت  
 طلوع او واقع شود بر عم عرب مارات از آن و سبب است که  
 و آن نصیغ شری است مشتق از ثروه بمعنی کثرت مال و نصیغ  
 او بجهت صغر کوکب است و زیاده او بجهت نجوم الثریا نیز خوانند  
 و بر آن منزل چهارم بود و علامت آن ستاره است روشن  
 از قدر اول که بر فراز آید با چهار کوکب دیگر از آن بار یکتر هم  
 از قدر ثالث برین صورت **و بعضی تشبیه کرده اند**  
 هفت از ارقام هند و آن ستاره روشن که بر یک طرف او  
 بود بمنزله ششم جنوبا نور است و ازین جهت آنرا عین النور  
 خوانند و آنکه بر یک طرف دیگر است بمنزله ششم شمالا نور است و آنکه  
 بر زاویه آنست بمنزله پنی او و تسویه او بدوران بجهت بود  
 و تبعیت است مرکز یار او ازین جهت او را تابع النجم و تابع النجم

خوانند

خوانند و حاوی النجم خوانند و آنرا مجدح نیز گویند نصیم و کسوف  
 آنه جوئی گویند که دو شعبه داشته باشد هفت منزل نجم بود  
 او سه کوکب خرد است یکدیگر متصل مانند نقطه که بر سرشین زنند  
 برین صورت **و ازین جهت او را ثانی خوانند و بطریق**  
 یک کوکب سی با کفته چون بمنزله سر چهار است آنرا اس الجبار در  
 الجوز اینر خوانند و هفت در لخته صورت دایره صیغه سفید باشد  
 بر پهلوی چپ است تا بر سر او صاحب جنل او را علامت شهاب است  
 هفت منزل ششم است صاحب و فیه النجمین گویند علامت آن دو  
 ستاره است بر موخر صورت جو زاود و ریاست آن از یکدیگر  
 یکدراز و نیم بود و از هفت کجاست شمال مایلند آنکه شمالی تر است از  
 او وسط قدر ثالث است و آن دیگری از او وسط قدر رابع و عرب  
 گویند پنج ستاره است بر مضمورت **و هفت در لغت داعی**  
 را گویند که بر صورت چوکانی بر کردن چهار پایان نهاده باشند  
 و از آن منزل نصیم بود و علامت آن دو ستاره است که بمنزله  
 سر هر یک از توامان باشند برین صورت **و هر دو از او وسط**  
 قدر ثانی باشند و آنرا ذراع مبرط گویند چه مقدم است طلوع او  
 بر طلوع ذراع عقبی که شعری شامی است با فرزند او و این نیز



را در اعجاز بجبهه آن گویند که بر غم عرب بر دو ساق است و قاعد  
 و منحنی یکی را از دو ستاره در اعجاز مبطون که اول بر آید  
 التوام مقدم و مقدم الذراعین و آن دیگری را راس التوام  
 الخوض و مؤخر الذراعین خوانند شتره منزلی ششم بود و علامت  
 آن دو ستاره است از صورت سرطان از اواسط قدر رابع  
 با کوبی سجایه که در مابین این دو است و آنرا معلق سرطان  
 خوانند برین صورت بطریق منحنی همان معلق را شتره گفته  
 است اما از غم عرب آنست که شتره بخبر است یعنی بر سواد غنای  
 و شتره خلطی را گویند که در حین عظم از بینی حیوانات بیرون آید  
 و خلط اینجا کوب سجایه بود و طرفه منزلی نهم بود و صاحب و صفة  
 المنجین گویند که علامت آن دو ستاره است از قدر رابع که  
 بعد میان ایشان مقدار یک بار و بود یکی که شمال بود بر سر  
 بود و دیگری از کواکب خارج سرطان برین صورت اما از غم  
 آنست که بمنزله دو چشم است و از جهت طرفه گویند جهت منزلی  
 دهم بود و علامت آن چهار کوب است بر خط موعج بر گردن و  
 است برین صورت و از این چهار کوب انکه بر جنوب  
 است اعظم بود چه از قدر اولست و قبل است علی آن بود و آنکه

در شمال

در شمال همه است با آن ستاره که در جنب کوب اعظم است  
 هر دو از قدر ثالث اند و آن دیگری از قدر ثانی و از غم عرب است  
 که این چهار کوب بر پیش است و آنکه از جهت گویند بتره منزلی  
 یازدهم بود و علامت آن دو ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری  
 از قدر ثالث بر مؤخر صورت است و بعد بنمایان بقدر دو در اعجاز  
 نیم بود و تخمینا بر صورت ظاهر است و روشن تر است آنرا ظاهر است  
 خوانند و نیز در عرب این دو ستاره بمنزله خبر است یعنی  
 دو کتف او صرفه منزلی و از دهم است و علامت او ستاره است  
 روشن از اواسط قدر اول و او را منحنی ذنب است خوانند  
 چه نزد ایشان بمنزله ذنب است بود و نیز در عرب بمنزله دغایه  
 و از این جهت او را منقب است خوانند و صرفه مابین جهت گویند که در  
 وقت طلوع او هوا از حرارت مصرف شود و برودت و در وقت  
 سقوط او از برودت بحرارت عوام منزلی سیزدهم بود و علامت  
 آن پنج ستاره است یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث بر  
 جناح جب عنبر از شکل لای که بطرف بسیار مکتوب شد ابتدای  
 او از این صرفه بود و بر سطر لای جنوب کراید و کوب غنیم  
 شمالی است که تا فیه مانند زاویه پیدا شود و آن کوب که بر زاویه بود

آنرا از او تالوا گویند و صورتش اینست: ••• عرب گویند که  
 ان العواکب یجوزی خلف المکد و یجوز کونید از جهت عطفی که بر او  
 عواکب کما یقال عویث شئی ای عطفه و عواکب بر دینر گویند  
 بسبب آنکه چون او طلوع کند هوا میل بسردی کند سماک منزل  
 چهاردهم بود و علامت او یک ستاره است از اصفه قدر اول  
 بر کف دست چپ عذرا آنرا سماک اعزل خوانند و صفت او مثل  
 ازین در صورت روج مذکور شد اینجا حاجت نکرا نیت غفر منزل  
 پانزدهم بود و علامت او ستاره است بر خط مویسم هم از او  
 قدر رابع بر دامن عذرا از لب سماک اعزل برین صورت: •••  
 و صاحب روضه المیخین گویند که او را غفر بسبب آن گویند که  
 نزدیکی بر بنامای غفر پس گویا او را پوشانده و در کلب  
 عجایب المخلوقات مذکور است که او را این جهت غفر گویند که در وقت  
 طلوع او طراوت و نقارت بسیار از انظار پنهان و پوشیده  
 گردد بنامای منزل شانزدهم بود و علامت آن دو ستاره است  
 بر دو کف میزان هر دو از اکر قدر ثالث یکی را که در طرف  
 کفة الجنوب کیند و آن دیگر کفة الشمالیه و صورتش اینست: •••  
 گویند که این دو کوکب بر بنامای غوث افتخار یعنی و قن او

اکلیل

اکلیل منزل هفدهم بود و علامت آن سه ستاره است از جنوب  
 شمال کشیده بر خط المجد معوج هر سه از قدر ثالث برین  
••• و چون بر بنامای غوث واقع است از جهت او را اکلیل خوانند  
 چه اکلیل در لغت عصابه را گویند و بنامی که بر بنامای غوث  
 قلب منزل سیزدهم بود و علامت آن ستاره است سرخ رنگ از  
 قدر ثالث با دو ستاره دیگر که از دو جانب او بود و هر دو از  
 قدر ثالث بر خط مویسم در کف اکلیل برین صورت: ••• و او را  
 قلب جمعه آن گویند که بر محل قلب صوره عقرب است و آن دو ستاره  
 طرین او را بناط گویند یعنی رک دل شوله منزل نوزدهم بود  
 و علامت آن دو ستاره است که مابین ایشان یکتر بود برین  
 عقرب هر دو از قدر ثالث برین صورت: ••• و شوله در لغت  
 چیزی را گویند که مرتفع شده باشد بر دم ذوات الاذنیاب  
 دم برشته باشد و لهذا عقرب را شوله نیز عقرب گویند یعنی دم  
 بردارنده نعایم منزل بیستم بود و علامت آن ستاره  
 متفرقه است بر مجره و حوال آن از صورت رومی برین صورت  
••••• و عرب تشبیه کرده اند مجره را بنهر آب آن شت کوکب  
 را بهشت شتر مرغ که با شتر خوردن آمده باشند و آن چهار را که در



مجره اند و از قدر ثلث نغایم و آورده خوانند یا بنحی که در این  
 آب خوردن اند و آن چهار دیگر را که از قدر رابع اند نغایم  
 یعنی آب خورده اند و مراجعت بخورده اند ببله منزل پست نغم  
 بود علامت آن قضایست یا این نغایم و ذایح که در و پنج ستاره  
 نیست و آنرا عربان بختی تشبیه کرده اند ببله الشعب یعنی  
 خالطه رو باه چه دایما آن موضع را رو باه خشیش و حصا  
 خالطه میدارد و ذایح منزل پست و دوم بود و علامت آن در  
 ستاره هر دو از اصغر قدر ثلث بر دو لاشخ جدی و بعد  
 کزی باشد و در میان این دو کوکب یا بل بقوق ستاره باشد از  
 اصغر قدر خامس صورت ایشان برین پنج بود و عرب کوکب  
 میانین را شاه المذلول خوانند و آن دو کوکب طرفین او را که  
 کو یا در زنج اویند سعد الزایح گویند ببله منزل پست و سیوم  
 و علامت آن دو ستاره است بر دست چپ کب الما که یکی  
 یا بل شمال بود از اکبر قدر رابع است و آن دیگری از اوسط قدر  
 سادس و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس در میان ایشان باشد  
 بر صورت و عرب آن ستاره میان را ببله گویند  
 آن دو ستاره که بر دو طرف او در رمله اند که کو یا او را فرود

خواهند

خواهند بر دسجد ببله و بعضی گفته اند که وجه نشین این منزل  
 بر ببله است که در وقت قضیه یا در رضای ببله ماک فرود  
 این منزل بوده سعد منزل پست چهارم بود و علامت  
 آن دو ستاره است از جنوب و شمال بمقدار یک زرع از  
 یکدیگر دور یکی که شمالی تر است و از اصغر از قدر ثلث بر  
 مشکب چپ کب الما است و آن دیگری که از اوسط قدر  
 خامس است در زیر بغل او بر صورت و این دو ستاره  
 را عرب سعد السعد گویند بجهت آنکه بر نعم ایشان سعادت آن  
 اکثر است چه در حال طلوع او سر با شکند و هوامیل باعده  
 کند اخیه منزل پست و پنجم بود و علامت آن چهار ستاره  
 است بر کف دست پست ساکب الما و او را تشبیه کرده اند  
 بپای بط بانکه شمالی تر است از اکبر قدر رابع بود و باقی از  
 اصغر قدر ثلث بر صورت و عرب میانین را سعد خوا  
 و دیگری را که بر اطراف اویند خبا یعنی خرگاه او و مجموع  
 سعد را خیه و بدانکه جله سعد نر و عرب ده است چهار را  
 فرس اعظم است اول سعد بهایم بود که بر سر اوست و دوم  
 سعد هام که بر گردن اوست سیوم سعد نازع که بر سینه اوست

چهارم سعد مظهر که بر دست اوست و چهار دیگر این چهار  
 سعدند از منازل غیر که مذکور شد و دیگری سعد بنابر  
 که بر دنبال جدی است و دیگری سعد الملک که بر دوش است  
 ساک الما است و از این سعد بر احوال را و غیر آن حکمها کند  
 مقدم منزل بیت و چهارم هم بود و علامت او دو ستاره شبک  
 الفرس و مثنی الفرس باشد که از اصغر قدر ثانی اند و صفت آن قبل  
 ازین دو صورت فرسی عظم مذکور شد و مؤخر منزل بیت هفتم  
 بود علامت آن دو ستاره جناح الفرس و ستره الفرس باشد که  
 هم از اصغر قدر ثانی اند و صفت آن همانجا مذکور شد و مؤخر  
 مقدم رافع الدلو المقدم و مؤخر رافع الدلو المؤخر خوانند چنان  
 چهار ستاره از آن مربع است که ایت ترا دلو خوانند برین صورت  
 و فرغ در لغت آن موضع از دلو که آب از آن بیرون  
 می آید را منزل بیت هشتم بود و علامت آن  
 ستاره بیت روشن و سرخ از قدر ثانی برای بطلمیوس و از  
 اصغر قدر ثانی برعم این مجوسی و از اجنب المسد خوانند چه  
 از صورت مرآة المسد است و از ابطن الموت نیز خوانند زیرا  
 که بر شکم ماهی است که حاصل میشود از بعضی کواکب مرآة المسد

بعضی

بعضی کواکب سیمین را که کجاست شهر است و چون ستارگان خرد  
 با این کواکب حلقه رده اند مانند رسته بر بنصورت  
 جهت آنرا عرش خوانند چه بر شا در لغت رسن دلو بود و طریقی  
 موقت این منازل چنانست که شریک شهر و اظهر منازل  
 است اول او را باید دید بعد از آن بر جانب غربا دو ستره  
 شش طین باشد و بطین میان او و ثریا بود و چون این منازل  
 معلوم کرد بعد از آن هر منزلی را از طرف شرقی و غربی  
 مدار ماه بمان بعد معین طلب دارند بدین صورت که مرقوم  
 شده و چون منازل شناخته شود بروج را

آسان توان شناخت و چون بروج

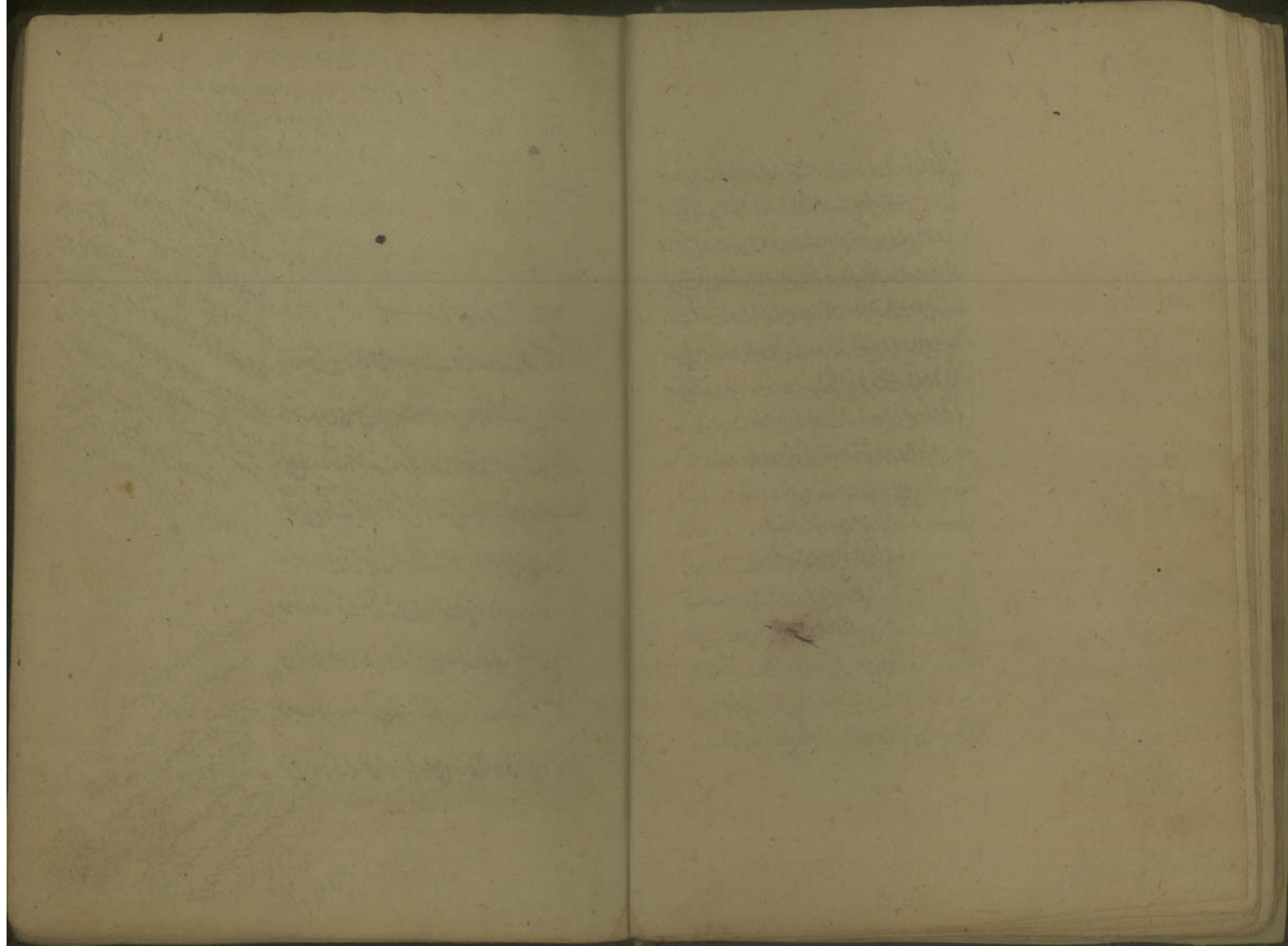
شناخته شود سایر صور را به

تبعیت بروج ادراک توان

کرد و آه علم

بجای آه نور









الحمد لله



Handwritten marginal notes at the top of the right page.

Handwritten text on the right page, including a large section of text in the right margin.

**الفصل الاول**

ان نصف الكرة مغطى بالارض والقطب هو القطب  
والارض هي كروية الشكل والقطب هو القطب

ويوزن نصف الارض من ثقلها من ثقلها من ثقلها

الربع والربعين والربعين والربعين والربعين

الفصل الثاني وهو مائة واربعة ارباع

الارض هي كروية الشكل والقطب هو القطب

الارض هي كروية الشكل والقطب هو القطب

الارض هي كروية الشكل والقطب هو القطب

Handwritten marginal notes at the top of the left page.

Handwritten text on the left page, including a large section of text in the left margin.

Handwritten text on the left page, including a large section of text in the left margin.

Handwritten text on the left page, including a large section of text in the left margin.

Handwritten text on the left page, including a large section of text in the left margin.







انقطاع الشمس آن وصولها اليها وتكون واسطة بين النصف الشرقي  
 والغربي مارة باقطب الاول والسادسة قاطعة لها على نقطتي الجوز  
 والشمس والاصل منها خط الزوال والثانية على العاشرة والرابع  
 جاذبة الشمس وقطبا لنقطتي الشمس في الجوز وقد تجد بان  
 والرابعة والخامسة وقصر قوس منها بين الاول وقطب السادسة  
 وبالعكس عرض البلد وطوله ما وقع من المعدل بين نصف مائة  
 ونصف مائة جزاير المالات من فوق **الثانية** اول السموت  
 وهي واسطة بين النصف لشمس الجوزي مارة باقطب السادسة  
 والسابعة وقطبا لنقطتي الشمال والجوز **الثالثة** وسطا مائة  
 وتمر باقطب الثانية والسادسة وقطبا للطالع والغارب  
 وقصر قوس منها بين السادسة وقطب الثانية او بالعكس عرض  
 اقليم الروية **الرابعة** دائرة الاربعاء وقدرت السموت وتمر بنقطتي  
 الشمس والاصل منها خط الزوال والثانية على العاشرة والرابع  
 جاذبة الشمس وقطبا لنقطتي الشمس في الجوز وقد تجد بان  
 والرابعة والخامسة وقصر قوس منها بين الاول وقطب السادسة  
 وبالعكس عرض البلد وطوله ما وقع من المعدل بين نصف مائة  
 ونصف مائة جزاير المالات من فوق **الثانية** اول السموت  
 وهي واسطة بين النصف لشمس الجوزي مارة باقطب السادسة  
 والسابعة وقطبا لنقطتي الشمال والجوز **الثالثة** وسطا مائة

انقطاع الشمس آن وصولها اليها وتكون واسطة بين النصف الشرقي  
 والغربي مارة باقطب الاول والسادسة قاطعة لها على نقطتي الجوز  
 والشمس والاصل منها خط الزوال والثانية على العاشرة والرابع  
 جاذبة الشمس وقطبا لنقطتي الشمس في الجوز وقد تجد بان  
 والرابعة والخامسة وقصر قوس منها بين الاول وقطب السادسة  
 وبالعكس عرض البلد وطوله ما وقع من المعدل بين نصف مائة  
 ونصف مائة جزاير المالات من فوق **الثانية** اول السموت  
 وهي واسطة بين النصف لشمس الجوزي مارة باقطب السادسة  
 والسابعة وقطبا لنقطتي الشمال والجوز **الثالثة** وسطا مائة  
 وتمر باقطب الثانية والسادسة وقطبا للطالع والغارب  
 وقصر قوس منها بين السادسة وقطب الثانية او بالعكس عرض  
 اقليم الروية **الرابعة** دائرة الاربعاء وقدرت السموت وتمر بنقطتي  
 الشمس والاصل منها خط الزوال والثانية على العاشرة والرابع  
 جاذبة الشمس وقطبا لنقطتي الشمس في الجوز وقد تجد بان  
 والرابعة والخامسة وقصر قوس منها بين الاول وقطب السادسة  
 وبالعكس عرض البلد وطوله ما وقع من المعدل بين نصف مائة  
 ونصف مائة جزاير المالات من فوق **الثانية** اول السموت  
 وهي واسطة بين النصف لشمس الجوزي مارة باقطب السادسة  
 والسابعة وقطبا لنقطتي الشمال والجوز **الثالثة** وسطا مائة

انقطاع الشمس آن وصولها اليها وتكون واسطة بين النصف الشرقي  
 والغربي مارة باقطب الاول والسادسة قاطعة لها على نقطتي الجوز  
 والشمس والاصل منها خط الزوال والثانية على العاشرة والرابع  
 جاذبة الشمس وقطبا لنقطتي الشمس في الجوز وقد تجد بان  
 والرابعة والخامسة وقصر قوس منها بين الاول وقطب السادسة  
 وبالعكس عرض البلد وطوله ما وقع من المعدل بين نصف مائة  
 ونصف مائة جزاير المالات من فوق **الثانية** اول السموت  
 وهي واسطة بين النصف لشمس الجوزي مارة باقطب السادسة  
 والسابعة وقطبا لنقطتي الشمال والجوز **الثالثة** وسطا مائة











فكانت النافذة  
توالى من  
منزلة في  
الجزء الباقية  
عند ذلك  
قادره من ان  
بالجسك ك  
السماوية ك  
من ك و  
وان لم يتم العلم  
في العيس الانا  
والله اعلم بانه  
بل عدم الدرا  
على شجرة جنة  
ان يحسن ما كان  
في الحكم فاعاد

مفتوح بالوكبر  
استغفار في هو الله  
النهار الزمان الكبر  
بجنته لا كركر  
شبههم  
النفث  
عند الاقامة  
نفسه في  
الحكمة

1875

الاولى السبع تعديلات نوحها حركات الخارج والداخل و  
 اقلها تعديلا الثمن فليقتصر عليه في هذا المختصر وهو قوس من مثلها  
 قوس الكمال في تقديراته من الخارج والداخل في قوس من قوس  
 بين طرف الخط التقويمي وهو الخارج من مركز العالم الى الارتفاع  
 ما ابرك زمانه بين طرف الخط الوسطي وهو الخارج كذا كذا غير ما روي  
 الخارج من مركز الخارج الى مركز زمانه الواقع بين طرفه واول محل  
 المتصل في التوالي وسطها فما دامت باطنه ينقص تعديها من وسطها  
 وما دامت صاعدة يزداد عاين يحصل على هذين تقويمها وهو قوس  
 الثانية بين اول الخلل وطرف الخط التقويمي



*[A page from a manuscript showing dense handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the historical account.]*



١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

وهذه صورة الاوضاع الثلاثة

الفصل الرابع في بيان خلق الارض وخلق الانسان

[illegible]

الكتاب الطبع مسطور الادب في مجموعته من كتب الادب في مائة اربعين كتابا  
الكتاب الادبي في مائة اربعين كتابا في مائة اربعين كتابا في مائة اربعين كتابا

لي بالرحم المبرور وسع ذاني ربي  
 والبركة في ذلتي التوفيق  
 بغيره فاعنت لئلا افسد فني  
 واعين المسبب اوقية القطع باليد  
 ليحج القطع اهل مسكنهم

ارسنه حقیقیه بینا او کان وصول الی اصد  
 الاصله علیین حل اصف الی در حقیقه بینا  
 بقارب کما و یکن ان نه یکس فرغوا الی اصد  
 وسط العوده منسبه الی  
 ارسنه حقیقیه بینا او کان وصول الی اصد  
 الاصله علیین حل اصف الی در حقیقه بینا  
 بقارب کما و یکن ان نه یکس فرغوا الی اصد  
 وسط العوده منسبه الی















الارض ولا يزال كذلك حتى يرى اشعاع المحيط به اول ما يرى منه  
هو الاقرب للموضع الناطق وهو موقع خط يخرج من ابعده في سطح  
ترمز له الشمس عوداً على الخط المماس لمسعر الارض الذي هو في سطح  
الفصل المشترك بين اشعاع وانفصال فري  
الضوء مرتفعاً عن الارض

منظوم و مائمه و مین  
الافق مظلم و جو  
الصبح الکاذب  
و نه صورت

ثم اذا قربت الشمس بعد اروقها الى الضوا  
معرفة وهو الصبح الصادق ثم يرى حمرا او احمر  
الشفق سببه وحمرا ثم مبيضا معرفة ثم تنفست طيلة وقته

عنه بانجمه ان الخط ط الشس اول نصبح الكذب واخر  
ثانيه درجه ثلثه فني عرض جوله قيل الشفق باصبح  
اذا كانت الشمس في المقلب لصبغي اذا غايه الخط لها لا يزيد  
على ثانيه درجه **فصل** في استخراج خط نصف النهار

وسمى القبله بالدارية المذبة سوى الارض بالكونيا

او غیر از این آلات و رسم علی دایرة شمس و مرکزها

مغاسات على قوائم بغار ب ربيع قطرا و تقسم على مطلق مثل

ظرفها ومخرجهما ونصف العوس منها ونخرج من منتصف

خطا ما امكن في خط نصف النهار واول وقت الظهور

الملك والوزير والوزراء

الحل في الامام محمد بن ابي بكر بن ابي طالب

كل ربع سبعين مائة واربعة امل كوربي لاصلا

الحال الدخول والخروج وقد تقرر من التحقيق ان عمل وكرس في

الصفحة الأولى من كتاب

...التي هي في الحقيقة ...

الشيخ الفقيه





درجه من الساعات بين الطولين ساقه وكل درجه اربع ايام  
 فاذا مضى من نصف النهار بقدر ما يحسب من الساعات و  
 الدقائق ان زاد طول البلد او بقى بقدره ان نقص فظل المقياس  
 حينئذ سمت القبلة هي الى خلاف جهة الظل فاما غفقت عنه  
 مواضع الزمان ولم يبق له طوارق المذنبان والمجدد رب العالمين  
 والصلوة والسلام على خير خلق محمد وآله الطيبين الطاهرين  
 قد تمت كتابته هذه السنة الحزينة

في شهر ربيع الاول سنة ١٢٤٨

شرح محمد بن





جدول الظل الشامي وهو الذي سمي بالظل المستوي

الارتفاع	الاقدام	الارتفاع	الاقدام	الارتفاع	الاقدام	الارتفاع	الاقدام
1	تا ارب	2	مرافق الارتفاع	3	رما تا تا	4	بج عمو
5	و ابرك له	6	مد عو ع	7	و مد له ال	8	سط ما ك
9	فوق له لظ	10	له ل ما ل	11	ولا لظ ل	12	ط ما ك
13	قد ورس	14	مد ال لظ	15	و ع ل	16	ط ل ل
17	فتا ل لظ	18	كر مد رس	19	وه و ب	20	ط ل ل
21	سولوا لظ	22	كر مد ع	23	ه س ال لظ	24	ط ل ل
25	مر ل لظ	26	س ل لظ	27	م و ل	28	ط ل ل
29	سط ل لظ	30	س و ل	31	ه ل ل	32	ط ل ل
33	مد ما م لظ	34	ل لظ	35	ه ل ل	36	ط ل ل
37	لظ ل لظ	38	س ل لظ	39	ه ل ل	40	ط ل ل
41	لظ ل لظ	42	س ل لظ	43	ه ل ل	44	ط ل ل
45	لظ ل لظ	46	س ل لظ	47	ه ل ل	48	ط ل ل
49	لظ ل لظ	50	س ل لظ	51	ه ل ل	52	ط ل ل
53	لظ ل لظ	54	س ل لظ	55	ه ل ل	56	ط ل ل
57	لظ ل لظ	58	س ل لظ	59	ه ل ل	60	ط ل ل
61	لظ ل لظ	62	س ل لظ	63	ه ل ل	64	ط ل ل
65	لظ ل لظ	66	س ل لظ	67	ه ل ل	68	ط ل ل
69	لظ ل لظ	70	س ل لظ	71	ه ل ل	72	ط ل ل
73	لظ ل لظ	74	س ل لظ	75	ه ل ل	76	ط ل ل
77	لظ ل لظ	78	س ل لظ	79	ه ل ل	80	ط ل ل
81	لظ ل لظ	82	س ل لظ	83	ه ل ل	84	ط ل ل
85	لظ ل لظ	86	س ل لظ	87	ه ل ل	88	ط ل ل
89	لظ ل لظ	90	س ل لظ	91	ه ل ل	92	ط ل ل
93	لظ ل لظ	94	س ل لظ	95	ه ل ل	96	ط ل ل
97	لظ ل لظ	98	س ل لظ	99	ه ل ل	100	ط ل ل





[illegible]

و اعلم ان التفتيح مع المشين الا ان  
لا يخرج الى رسم مثل كل جسم كل

الى متبها كانه بجدة السما ونهه صورته  
 ٢ ٥ ٢٥٧٣  
 ٥ ٤ ١٤٥  
 وكتب الانبياء في هذه الاعمال من البار الا انك تحتاج  
 المحم والاثبات ورسم الجداول وهو قنول على خايل ونهه صورته

والعلم ان ميزان العدل والمشيقي لعبه  
اسقاطه تسهله وامتحان الجمع و  
التصنيف بجمع ميزان المجموعين و  
تصنيف ميزان المضعف واخذ ميزان  
المجموع فان خالف ميزان الماسل فالعمل خطأ

في التقييف تباد من اليار وتضع نصف كل تحت ان  
كان زواج او صحيح نصفه ان كان فردا حافظا للكرهه تربية



على نصف ما في المرتبة اللاحقة ان كان فيها عدد غير الواحد وان  
كان واحدا او صفرا وضعت تحتها ثمانية تحت ثمانية المراتب

٨	٧	٣	٥	٣	١	٣
٨	٧	٣	٥	٣	١	٣
٨	٧	٣	٥	٣	١	٣

وتلك الابداء من اليمين راسا للعدد  
على هذه الصورة  
النصف وفقد  
ميزان المقياس فان خالف

في التفرقة نقصا كما مر وتبدا من اليمين وتنقص كل صورة من

ما فيها ونضع اثباتا تحت الخط العوضي فان لم يبق شيء نقصا

فان تعد النقصان منه اخذت اليه واحد من عشرة ونقصت

منه وركبت اثباتا فان قلت عشرة اخذت من مائة وعشرة باقية

العشرة نضع فيها مائة وعشرة وعلم بالواحد ما عرفت ونعم العمل هكذا

تضعها

٢	٩	٨	٧	٢
٢	٩	٨	٧	٢
٢	٩	٨	٧	٢

وتلك الابداء من اليسار هكذا  
والامتحان بنقصان ميزان النقصان من ميزان النقصان

منه ان امكن والا زد عليه ستة ونقص والباقي ان خالف ميزان

الاثباتا لعمل خط الفصل الرابع في الضرب وهو تحصيل عددية

احد المضروبين اليه كنسبة الواحد الى المضروب الآخر ومن ههنا

يعلم ان الواحد لا يترك في الضرب وهو ثلثة مفرد في مفرد او

في مركب او مركب في مركب والاول اعداد في اعداد وفي

غيرها او غيرها في غيرها اما الاول فلهذا الشكل

والا الاخيران فلهذا الشكل ايضا والى سبيلها وضرب

الاعداد في الاعداد وحفظ الحاصل ثم اجمع مراتب المضروبين

والابطال المجمع من جنس متساوية المرتبة الاخير في ضرب

الثلثين في الاربعين بسط الاثنى عشر مرات اذ المراتب اربع

٢	٩	٨	٧	٢
٢	٩	٨	٧	٢
٢	٩	٨	٧	٢

والاخر ثلثين في الاربعين بسط الاثنى عشر مرات اذ المراتب اربع

٢	٩	٨	٧	٢
٢	٩	٨	٧	٢
٢	٩	٨	٧	٢





الاربعة على ستة والعشرين وبطلت اثنين عشرات وتمت العمل  
 حصل ثلثة واثني عشر **قاعدة** كل عدد يقرب في خمسة عشر اثنى عشر  
 خمسين او في الف ومائة يزيد عليه نصفه ويبسط الى اصل عشر  
 او ثمان او الف وثلثمائة نصف ما اخذت للصحيح مثلاً لها اربعة  
 وعشرون في خمسة عشر الجواب ثمانية وستون او خمسة وعشرون  
 في مائة وخمسين الجواب ثلثة آلاف وسبعمائة وخمسون **قاعدة**  
 في ضرب ما بين العشرين والمائة مائة وعشرون بضع  
 تزيد اعدادها على الآخر وتقر المحجب في مائة مائة وعشرون  
 تبسط الى اصل عشرات تزيد عليه مضروب الاعداد في الآخر مثلاً لها  
 عشرون في خمسة وعشرين ضربت الثانية والعشرين في اثنين  
 وبطلت الستة والخمسين عشرات وتمت العمل حصل خمسة وستة  
 وسبعون **قاعدة** فيما اختلفت عدة عشرات ما بين العشرين والمائة

وكذا تجد في هذه النسخة ان الالف ثمانية  
 في مائة وخمسين الجواب ثلثة آلاف وسبعمائة وخمسون  
 في ضرب ما بين العشرين والمائة مائة وعشرون بضع

تقرب

في هذه النسخة وفي نسخة اخرى  
 في مائة وخمسين الجواب ثلثة آلاف وسبعمائة وخمسون

تقرب عدة عشرات الاقل في مجموع الاكثر وتبسط الى مجموع عشرات ونصف  
 اعداد الاقل في عدة عشرات الاكثر وتبسط الى مجموع عشرات ونصف  
 اليه مضروب الاعداد في الاعداد مثلاً لها ثلثة عشران في اربعة  
 ثلثين تزيد على الثانية والستين ثلثة ونصف السبعين والسبعين  
 اثنى عشر **قاعدة** كل عدد من مائة صليين نصف مجدها مضروباً  
 وتقر نصف المجموع في نفسه وتسقط من الماصل مضروب نصف  
 التساقل منها في نفسه مثلاً لها اربعة وعشرون مائة  
 وثلثين ما سقط من السبعين مضروب نصف التساقل في نفسه  
 عشر ستة وثلثين يبقى ثمانية واربعه وستون **قاعدة** في تبديل  
 الضرب بان يغيب احد المضروبين الى اول اعداد مرتبة فوقه  
 وما قد بطلت النسبة من الآخر وتبسط الماخوذة من ضرب المنسوب  
 وهكذا حسب مثلاً لها خمسة وعشرون في اثنى عشر يغيب الاول الى المائة

في هذه النسخة وفي نسخة اخرى  
 في مائة وخمسين الجواب ثلثة آلاف وسبعمائة وخمسون

في هذه النسخة وفي نسخة اخرى  
 في مائة وخمسين الجواب ثلثة آلاف وسبعمائة وخمسون

في هذه النسخة وفي نسخة اخرى  
 في مائة وخمسين الجواب ثلثة آلاف وسبعمائة وخمسون



بالربع فخذ ربع الاثني عشر وبقسط مات او في ثلثه عشر وبقسط ربع  
 فاطراب ثلثه وثمانه عشر **فقط** قد سبيل الضرب ان  
 تضعف احد المظروبين مرة فضا هذا ونصف الآخر فجدد  
 ويضرب ما صار اليه احد هما فيما صار اليه الآخر ثلثا لما خمسة عشر  
 في ستة عشر فلو ضعفت الاول مرتين ونصف الثاني في كل ذلك  
 لرجع الى ضرب الاربع في ثلثه وهو اقل **تجربة** فان تكررت  
 المراتب وثلث العمل فستعمل بالقيم فان كان ضرب مفرد في  
 مركب فارسمها ثم اضرب المفرد بصورته في المرتبة الاولى واراس  
 آحادها على تحتها وخط الغزاة آحادا بعد ثمانية اضعاف ضرب  
 ما بعد ان كان عدد وان كان صفوا رسمت عدة عشرات  
 تحت وان لم يحل آحادا ونضع صفوا فخط لكل عشرة واحد  
 تفعل به ما عرفت وترضرب في صفوا رسم صفوا وان كان

مع المفرد اصفار فارسمها على بين سطرين خارج من اربعة ثلثه  
 العدد **٢٥٤٣** فصورة العمل هكذا **٢٥٤٣** ولذا  
 خصاته ردت قبل سطرين صفرين هكذا **٢٥٤٣**  
 وان كان مركب في مركب فالطرق فيه كثيرة كالتي  
 وضرب التوشيح والحقاذا وغيرها والاشهر البنية وتسميها  
 ذا اربعة اضلاع وتقسيم للمربعات وكلها منها الى مثلثين نوقنا  
 ونحتي كل بخله طمارة كاستر ونضع احد المفردين في  
 كل مرتبة على مربع والآخر على برة والآحاد تحت عشرات  
 وهي تحت المئات وكذا اتم اضرب صور المفردات كل في كل  
 الحاصل في مربع محاذيها آحاده في الثلث تحتاني وعشراته في  
 الفدان وانرك المربعات المحاذية للصفا فاذ اتم التوشيح  
 نضع ما في الثلث تحتاني اليمين تحت الشكل فان خلا صفوا

فاطراب ثلثه وثمانه عشر  
 قد سبيل الضرب ان  
 تضعف احد المظروبين  
 مرة فضا هذا ونصف  
 الآخر فجدد  
 ويضرب ما صار اليه  
 احد هما فيما صار  
 اليه الآخر ثلثا لما  
 خمسة عشر  
 في ستة عشر  
 فلو ضعفت الاول  
 مرتين ونصف الثاني  
 في كل ذلك  
 لرجع الى ضرب  
 الاربع في ثلثه  
 وهو اقل  
 تجربة  
 فان تكررت  
 المراتب  
 وثلث العمل  
 فستعمل بالقيم  
 فان كان ضرب  
 مفرد في  
 مركب  
 فارسمها  
 ثم اضرب  
 المفرد  
 بصورته  
 في المرتبة  
 الاولى  
 واراس  
 آحادها  
 على تحتها  
 وخط  
 الغزاة  
 آحادا  
 بعد  
 ثمانية  
 اضعاف  
 ضرب  
 ما بعد  
 ان كان  
 عدد  
 وان كان  
 صفوا  
 رسمت  
 عدة  
 عشرات  
 تحت  
 وان لم  
 يحل  
 آحادا  
 ونضع  
 صفوا  
 فخط  
 لكل  
 عشرة  
 واحد  
 تفعل  
 به  
 ما  
 عرفت  
 وترضرب  
 في  
 صفوا  
 رسم  
 صفوا  
 وان كان



وهو اقل مراتب حاصل ثم اجمع ما بين كل خطين متوازيين وضع لكل  
 قارب ما مضت اولافان خلاصه كما في الجواب مثال في العدد

في هذا العدد ٥٧٧ م وسنه صورة العمل

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠

والايمان بفرض بيان المقرب

التي ميزان المقرب فيه ميزان  
 المتكامل ان خالف ميزان الخارج من القرب فالعمل خطأ  
 المقصود **المقصود** في القسمة وهي طلب عدد ونسبة الى الواحد  
 كنسبة المقسوم الى المقسوم عليه في كل القرب والعمل فيها ان  
 تطلب عدد اذا ضربته في المقسوم عليه سادى حاصل المقسوم او  
 عند باقل المقسوم عليه فان ساداه فالموضوع خارج القسمة  
 وان نقص عنه كذلك فانب ذلك الاقل الى المقسوم  
 في كل النسبة مع ذلك العدد هو الخارج فان تكررت الاعداد

في كل النسبة مع ذلك العدد هو الخارج فان تكررت الاعداد

في كل النسبة مع ذلك العدد هو الخارج فان تكررت الاعداد

فارسم جد ولاسطوره بعدة مراتب المقسوم وضعت خلاصه المقسوم  
 تحت بحيث يكادى آخره آخره ان لم يزد المقسوم من محاذيه من المقسوم  
 والا فحيث يكادى متواخر المقسوم ثم نقط الكسب ثم عددهم الاقارب  
 يكن ضرب في واحد واحد من مراتب المقسوم عليه ونقصان حاصل  
 ما يكادى من المقسوم ومحابا به ان كان شروضا  
 لباقي تحت الخط الفاصل فاذا وجد وضعت فوق الجدول محاذ  
 لاول مراتب المقسوم عليه وعلت به ما عرفت ثم نقل المقسوم  
 عليه الى اليمين بمرتبه او ما بقى من المقسوم الى اليمين بعد حطه  
 ثم تطلب اعظم عدد واخر كما وضع عن بين الاول والعمل  
 ما عرفت فان لم يوجد فضع صفرا ونقل كما وكذا بصير اول  
 المقسوم محاذيا لاول المقسوم فيكون الموضوع اعلى الجدول  
 خارج القسمة فان بقى من المقسوم شئ فمكرر مخرجه المقسوم عليه

في كل النسبة مع ذلك العدد هو الخارج فان تكررت الاعداد

في كل النسبة مع ذلك العدد هو الخارج فان تكررت الاعداد



اخمین اذ انرض واحد و حسن صورتی

[illegible][illegible]

والامتحان بقرب ميزان محتاج في ميزان المقسوم عليه وزيادة  
ميزان البقي ان كان على المصل فميزان المجتمع ان خالف ميزان

المقدم

المقسمة على الخط **الفصل السادس** في استخراج الجذر المفرد في

نفسه يسي جدر افي الماسبات وصنعا في المساحة وشيئا في الليزر  
والقالبه ويسمى كل من جدر او مربعا ومالا والعدوان كما  
قليلنا استخراج جدره ولا يحتاج الى اكل الحنك منطفا والحنك انما

فاسقط منه اقرب المجذورات الب و انسب الباقي الى المضعف

المستطوع الواحد تجذر المسطح مع حال النسبة هو جذر الاصل بمقتضى

وان کان کثیراً فضعفه غدا لاجل جدول کامل مقسوم و علم مراتبه تحفظ مرتبه ششم

الطبيب المشهور من الأفاضل ضرب في نفسه ونقص المصل مما يحيا في العلق

الخير والصلح به افاه اوتى اقل من المنقوص منه فاذا وجدت

وضعت لوتها او تحتها بساؤه وضربت العوقان في القحان وضعت

الصلح العدم المطلوب عبده بحيث يافى آحاده المضروب

ونقص مما كان فيه مما هو ب. ر. ووضعت الشائخة بعد الفاصلة

الكتاب

تفتت فوه الكثر

١٠

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning names and dates.

مجلس

المقدم

۱۳۱۱

Table 8

سید محمد قزوینی

...  
...  
...

١٤٤٤

المسقط

وان کے

الطبيب

الاجرة

رضوی

الحاصل

انقص

[illegible]



[illegible]

مع واحد على التخيلى مثله اردو واحد زنه العدد ١٢٨١٧٢

1.  $2 < 3 < 4$   
 $2 < 4 < 3$   
 $3 < 2 < 4$   
 $3 < 4 < 2$   
 $4 < 2 < 3$   
 $4 < 3 < 2$

*(Faint handwritten notes or calculations)*

وبقى تحت الخطوط الخمسة ثمانية فكري خرجها الى اصل من رهاق  
ما فوق العلامة الاولى مع واحد على التمام اعرض **vii** واما

عزب سبب ان الخارج في نفسه زيادة ميزان الباقي ان كان  
على اصل فميزان المجتمع ان خالف ميزان العدد فاعمل خطأ

الباب الثالث في حساب الكسور وفي ثلث مقدمات وسنة

فصل المتقدم الاول كل عدد من غير الواحد ان شاء الله تعالى

والافان انى اقلها الاكثر منه اخوان والافان عده ههنا

فتوافعان وكسر الذي هو مخجبه ونفعها والانتب يان والتمن

پہن و تعریف الہیہ انی تعبدہ الا کثر علی الاقل فان لم یبق شیء

وان بقي فمن الغنوم عليه على الباني ولكنه الى ان لا يبقى شي

فائدة وان متوافقان والمقصود عليه التفسير هو العادة لهما او سفي

واحد فتنه بیا بیا نام الکرام منطق هو الکور لنتقه اشهره

النفقة يتولها عنها الا اذا كانت مكنت لغيره  
والا فله ان ينفق عليها ولو كان له امر  
لا ينفق عليه الا اذا كان له امر

مثلث شش زمره است شش شش  
 سه انگشت از ده انگشت است  
 چهارده زمره است ده انگشت  
 ده انگشت است ده انگشت  
 پس جمع آن شش است







فاستبدل بالضعف وهو دخل في التسعة فاستقطب والثانية ثلثا  
 العشرة بالنصف فاضرب خمسة في الثانية والاصل في التسوية  
 والاصل في التسوية يخرج المطلوب **طريق** يخرج الكسور التسعة  
 من ضرب ايام الشهر في عدة اشهر والاصل في ايام الاسبوع  
 ومن ضرب مخارج الكسور التي فيها حرف العين بعضها في بعض  
 سئل امير المؤمنين عليه السلام عن ذلك فقال انزل ايام  
 اسبوعك في ايام سنك **المقدمة الثالث** في التجزئ والرفع  
 اما التجزئ فمثل كسر اربعة من ضرب كسر مائة والعمل فيه اذا كان  
 مع الصحيح كسر ان تقرب الصحيح فيخرج الكسور في عدة صورة الكسر  
 فمثل الاثنين والرابع تسعة ارباع ومثل الستة وثلاثة اقسام  
 ثلثة ومثل ثلثي ومثل الاربع ومثل سبع خمسة وثلاثون واما الرفع  
 فمثل الكسور معا فاذا كان مائة كسره اربعة اكثر من مائة تسعة

كسر اربعة من مائة  
 كسر اربعة من مائة  
 كسر اربعة من مائة

اما في هذا المثال لان عدد ايام الاسبوع  
 في مائة اربعة ايام والاصل في التسوية  
 سئل امير المؤمنين عليه السلام عن ذلك فقال انزل ايام

على مائة فاما جرح صحيح والاصل الباقي كسر من ذلك يخرج مائة خمسة  
 عشر بثمانية وثلاثة ارباع **الفصل الاول** في جمع الكسور وتقسيمها فخذ  
 من الخنج المشترك مجزوء او مضاعف وتقسيم عدده ان زاد على مائة  
 صحيح والباقي كسره وان نقص عنه نسب اليه وان ساء وان فوج  
 فالنصف والثلث والرابع واحد والنصف سدس والسبع  
 الثلث نصف والثلث والسبع واحد ونصف ثلثين وثلث  
 اقسام واحد وخمس **الفصل الثاني** في تقصيف الكسور وتجزئها  
 اما التقصيف فان كان الكسر زوجا لنصفه او فردا اضاعفت  
 الخنج ونسبت الكسر اليه وهو ظاهر واما التجزئ فنقص احد  
 عن الآخر بعد اخذهما من الخنج المشترك ونسب الباقي اليه فان  
 نقصت الربع من الثلث بقي نصف سدس **الفصل الثالث**  
 في ضرب الكسور ان كان كسره احد الطرفين فقط صحيح او بدونه

اما في التقصيف فان كان الكسر زوجا لنصفه او فردا اضاعفت  
 الخنج ونسبت الكسر اليه وهو ظاهر واما التجزئ فنقص احد  
 عن الآخر بعد اخذهما من الخنج المشترك ونسب الباقي اليه فان

اما في التقصيف فان كان الكسر زوجا لنصفه او فردا اضاعفت  
 الخنج ونسبت الكسر اليه وهو ظاهر واما التجزئ فنقص احد  
 عن الآخر بعد اخذهما من الخنج المشترك ونسب الباقي اليه فان

اما في التقصيف فان كان الكسر زوجا لنصفه او فردا اضاعفت  
 الخنج ونسبت الكسر اليه وهو ظاهر واما التجزئ فنقص احد  
 عن الآخر بعد اخذهما من الخنج المشترك ونسب الباقي اليه فان

فاضرب الخمس او صورة الكسرة بالصحيح ثم انقسم الحاصل على الخرج او النسبة  
 منه فخرى ضرب اثنين وثلاث اقسام في اربعة الخرج في الصحيح انسان  
 خمسة اقسام في خمسة خرج عشرة وخمسة في ضرب ثلثة ارباع  
 في خمسة اقسام او عشرين على اربعة خرج خمسة وربع وهو المطلوب  
 وان كان الكسرة على الطرفين والصحيح معهما اضع احدهما اولا  
 فاضرب الخمس في الخمس او في صورة الكسرة او الصورة في الصورة  
 هو الحاصل الاول ثم الخرج في الخرج وهو الحاصل الثاني فاقسم الاول  
 عليه او انسبه منه فالخرج هو المطلوب فالجواب من ضرب  
 اثنين ونصف في ثلثة وثلث ثمانية وثلث ومن اثنين وربع  
 في خمسة اقسام واحد وسبعة اثمان ومن ثلثة ارباع في خمسة  
 اقسام نصف وربع سبع **الفصل الرابع** في قسم الكسور  
 بين ثمانية اصناف كما يشهد به التأمل والعمل في ان ضرب المقوم

في ضرب الخمس او صورة الكسرة بالصحيح ثم انقسم الحاصل على الخرج او النسبة منه فخرى ضرب اثنين وثلاث اقسام في اربعة الخرج في الصحيح انسان خمسة اقسام في خمسة خرج عشرة وخمسة في ضرب ثلثة ارباع في خمسة اقسام او عشرين على اربعة خرج خمسة وربع وهو المطلوب

فانما انقسم الحاصل على الخرج او النسبة منه فخرى ضرب اثنين وثلاث اقسام في اربعة الخرج في الصحيح انسان خمسة اقسام في خمسة خرج عشرة وخمسة في ضرب ثلثة ارباع في خمسة اقسام او عشرين على اربعة خرج خمسة وربع وهو المطلوب

والمقسم عليه في الخرج المشترك ان كان مع كل منهما كسرا او في الخرج  
 ان كان احدهما فقط واكثر ثم تقسم حاصل المقوم على حاصل المقوم  
 نسبة منه فالخرج من خمسة خمسة وربع على ثلثة واحد وثلثة ارباع  
 وبالعكس اربعة اقسام ومن السدين على اقسام انسان ثمانية  
 به تعريف القسمة باخذ عليك استخراج ان ثلثة **الفصل الخامس**  
 في استخراج جذور الكسور ان كان مع الكسور صحيح فخرج الجذر الكلي  
 كسرا ثم ان كان الكسور والخرج منطقيين قسمت جذور الكسور على جذور  
 الخرج او انسبه منه فخرج ستة وربع اثمان ونصف وجذر اربعة  
 اقسام ثمان وان لم يكن منطقيين ضربت الكسرة في الخرج واحدة  
 جذور الحاصل بالتقريب وقسمت على الخرج فخرى ثلثة ونصف تقرب  
 ستة في اثنين واما جذور الحاصل بالتقريب وهو ثلثة وخمسة اقسام  
 وتقريب اثنين لخمس اقسام واحد وستة اقسام **الفصل السادس**

في استخراج جذور الكسور ان كان مع الكسور صحيح فخرج الجذر الكلي كسرا ثم ان كان الكسور والخرج منطقيين قسمت جذور الكسور على جذور الخرج او انسبه منه فخرج ستة وربع اثمان ونصف وجذر اربعة اقسام ثمان وان لم يكن منطقيين ضربت الكسرة في الخرج واحدة جذور الحاصل بالتقريب وقسمت على الخرج فخرى ثلثة ونصف تقرب ستة في اثنين واما جذور الحاصل بالتقريب وهو ثلثة وخمسة اقسام وتقريب اثنين لخمس اقسام واحد وستة اقسام

فانما انقسم الحاصل على الخرج او النسبة منه فخرى ضرب اثنين وثلاث اقسام في اربعة الخرج في الصحيح انسان خمسة اقسام في خمسة خرج عشرة وخمسة في ضرب ثلثة ارباع في خمسة اقسام او عشرين على اربعة خرج خمسة وربع وهو المطلوب



في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس

في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس



في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس

في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس  
 في قولهم انما هو الذي لا يملكه احد من الناس



الحاصل على خبيرة وهذا باب عظيم النفع فاحفظ به **الباب**  
**الرابع** في استخراج المجهولات بحساب الخطاين تفرض الجول  
 ما شئت ونسب المفروض الاول متعرف فيجب السؤال  
 فان طابق فهو وان اختلف زيادة او نقصان فهو الخطا الاول  
 ثم تفرض آخر وهو المفروض الثاني فان اختلفا حصل الخطا الثاني  
 ثم المفروض الاول في الخطا الثاني وسمي المخطوط الاول والمفروض  
 الثاني في الخطا الاول وهو المخطوط الثاني فان كان الخطا  
 زائعا او ناقصا فاقسم الفضل بين المخطوطين على الفضل  
 بين الخطاين فان اختلفا فجمع المخطوطين على مجموع الخطاين  
 لينج المجهول فنوفيل اي عدد وزيد عليه ثمانية ودرهم حصل  
 عشرة فان فرضت تسعة فالخطا الاول تسعة زائده او تسعة  
 فالخطا الثاني واحد زائده فالخطوط الاول تسعة والثاني تسعة

ان كل ان كان استخراج الخطاين فانه ان اختلفا كان  
 غائبا او اختلفا فمعلوم ان في آخر السوال فانه  
 ان عدد زائد او نقصان كذا اختلفا فانه يمكن استخراج  
 والاطراف فيكون كذا كذا او اختلفا فانه يمكن استخراج  
 يكون في آخر السوال او اختلفا فانه يمكن استخراج  
 اي عدد زائد عليه ثمانية ودرهم فانه يمكن استخراج  
 هذا الفرض يمكن استخراج الالباب الخطاين

ان كل ان كان استخراج الخطاين فانه ان اختلفا كان  
 بين احد الطرفين المطلوب اذا كان  
 الفضل بين الطرفين فيكون الخطا الاول  
 الخطا الثاني فان كان هذا في رتبة الخطا الاول  
 استخراج السوال بالخطاين

ونثرون والمخرج من خمسة الفضل بين المخطوطين على الفضل بين  
 الخطاين خمسة وثمانون وهو المطلوب ولو قيل ثم وزيد عليه  
 درهم وعلى الحاصل ثمانية احاسه ونقص من المجمع خمسة درهم  
 عاد الاول فهو خمسة اربعة اخطات بواحد ناقص او ثمانية  
 زائده وخارج خمسة مجموع المخطوطين على مجموع الخطاين خمسة  
 المطلوب **الباب الخامس** في استخراج المجهولات بحسب  
 باسمل بالعكس وقد يسمى التحيل والتعكس وهو العمل بعكس ما عطا  
 السال فان ضعف فنضعف او زاد فانقص او ضرب فقسم  
 جذر فربع او مكر فاكسر سبعة يا من آخر السوال الخيبر الجوا  
 فنوفيل اي عدد ضرب في نفسه وزيد على الحاصل ثمانية وضعف  
 وزيد على الحاصل ثمانية درهم وقسم المجمع على خمسة وضرب الخارج  
 في عشرة حصل خمسون فاقسمها على عشرة وضرب الخيرة في

ان كل ان كان استخراج الخطاين فانه ان اختلفا كان  
 بين احد الطرفين المطلوب اذا كان  
 الفضل بين الطرفين فيكون الخطا الاول  
 الخطا الثاني فان كان هذا في رتبة الخطا الاول  
 استخراج السوال بالخطاين



七



ذو ستة اضلاع

ذوخته اضلاع

فان ثلث ثلثي محس وممسس وكذا الاذخمة المثلث وثلث  
 وثلث الى الشرة فيها ثم ذو احدى عشرة فاعلم وان عشرة وكذا فيها الى الشرة  
 وقد يخص البعض باسم كالمسح والمطل وهو اشرف بعلم الشين و  
 الجسم ذو الائمة اوات الشرة فان احاط سطح ثلثي الخارج من  
 واخذت الى فكرة ومنصفى من الدوائر عظيمة والاضغرة اوسنة  
 مربعات متساوية كالمسح او دارتيان متساويتان متوازيتان  
 و سطح واهل منها بحيث لو ادير مستقيم واهل بين محيطها عليها  
 بجلة في كل الدائرة فاسطوانة والاهل بين مركزها وبين قاعدتها  
 والاهل بين مركزها وبين قاعدتها فان كان علو اعمى القاعدة قال  
 قائمة والا فغايلة او اذخمة و سطح مسنوني مرتفع من محيطها متصفا  
 الى نقطة بحيث لو ادير مستقيم واهل منها مسنوني في كل الدائرة فخرط  
 قائم او مائل وهي قاعدته والاهل بين مركزها والنقطة مسنوني وان قطع

۱۰۰

میں

مختص

الشيخ

جبل

فصل الشرف

بمسوية اوزانيا عالميا منه فخر وطاقص وقاعن الخروط والسطوح  
 ان كانت مصلوكة فكل منها مصلوكة مثل هذه اكثر الاصطلاحات  
 المتداولة في هذا الفن **الفصل الاول** في مساحه السطوح المستقيمة  
 الاصلع اما المثلث فقام الزاوية منه تقرب احد الجيبين بحسب  
 في نصف الآخر ومنه تقرب العمود الخارج منها وترها في نصف  
 الوتر او بالعكس وعاد الزاوية تقرب مجربا من ايها على وترها كذلك  
 ويعرف انه اني المثلث تبرج اطوال اضلاعه فان ساهى بحاصل  
 مربعي البتيسين فهو قائم الزاوية او اذا اختلفت جها او نقص فلها دو  
 قد يستخرج العمود بحاصل الطول فاعده وضرب مجموع الاضلعين في تقارب  
 وقسمه بحاصل علب ونقص الخارج منها فنصف الباق هو بعد نصف مربع  
 العمود عن طرف اقصر الاضلاع فاقم من خط الى الزاوية فهو العمود  
 فاضرب في نصف القاعه عدة بحاصل المساحة ومن طرف مساه متساوي

منه الله  
في المجلد ان يضم  
احد من طرف الآخر  
هو على كونه من وبنوعه  
هو كونه من

پیش کی

الحمد لله

[illegible]

المجلد الثاني

فمن غلب على الفرس

فصل في بيان

عدد ۱۰۰۰

١٠٠

الاسم

الشيخ الفاضل

1234



هذا هو المطلوب  
في هذا الموضع  
من كتاب الهندسة  
التي هي من كتب  
الرياضيات  
والتي هي من كتب  
العلوم  
والتي هي من كتب  
الهندسة

الاضلاع ضرب مربع مربع احد في ثلث ابداء فخذ حاصلها  
والا المربع فاضرب احد اضلاعه في نفسه فاستطيل في مجاوره  
نصف احد قطريه في كل الآخر وبقي ذوات الاربعه فيقسم ثلثين  
مجموع اللتين مساحة المجمع والبعضا طرق خاصه لا تسعها الا  
والا كثيرة الاضلاع فالمسحور وثلثين مضاعف من مربع الاضلاع  
فان ضرب نصف قطره في نصف محيطه فالحاصل جواب وقطره الوا  
بين نصفين متقابلين واما ما يقسم ثلثيات ومربع هو مجموع لكل  
وبعضا طرق كذوات الاربعه **الفصل الثاني** في مساحة بقية  
السطوح اما الدائره فطبق خطا على محيطها واضرب نصف  
قطرها في نصف ادائها من مربع قطر السبعه ونصف سبعة  
اضرب مربع القطر في احد عشر واقسم الحاصل على ثلثه وان خرجت  
القطر في ثلثه فستحصل المحيط او قسمت المحيط على مربع القطر واما

هذا هو المطلوب  
في هذا الموضع  
من كتاب الهندسة  
التي هي من كتب  
الرياضيات  
والتي هي من كتب  
العلوم  
والتي هي من كتب  
الهندسة

قطعا

هذا هو المطلوب  
في هذا الموضع  
من كتاب الهندسة  
التي هي من كتب  
الرياضيات  
والتي هي من كتب  
العلوم  
والتي هي من كتب  
الهندسة

قطعا فاضرب نصف القطر في نصف القوس واما قطعا  
فجعل مركزها وتجهها قطعا عين لجعل ثلث فاقص من القطر  
لبقي مساحة الصغرى او زد على الاكبر لجعل مساحة الكبرى واما  
المطالي والعللى فصل طرفها واقص مساحة القطعة الصغرى من  
الكبرى واما الاكبر فليجلى واشد في قسميها قطعتين والسطح الكرة  
فاضرب قطرها في محيط غليتها او مربع قطرها في اربعة واقص  
من الحاصل سبعة ونصف سبعة ومساحة سطح قطعها با  
مساحة دائرة نصف قطرها هي خطا واصلا بين قطب  
القطعة ومحيط قاعدتها والسطح الاسطوانة المستديرة القاع  
فاضرب الوصل بين قاعدتها الموازي لسمها في محيط القاع  
والسطح المخروط المستدير القاع فاضرب الوصل بين قاعدتها  
قاعته في نصف محيطها واما لمنه كره السطح ليعان عليه باذكر **الفصل الثالث**

هذا هو المطلوب  
في هذا الموضع  
من كتاب الهندسة  
التي هي من كتب  
الرياضيات  
والتي هي من كتب  
العلوم  
والتي هي من كتب  
الهندسة

هذا هو الوجه الثاني في معرفة مساحة سطح الكرة في ثلثي محيطها  
 وهو ان تقسم الكرة الى اقسام كثيرة جدا من حيث العرض والارتفاع  
 فكل اقسامها من حيث العرض يكون مثلثات متساوية في العرض  
 وكل اقسامها من حيث الارتفاع يكون مثلثات متساوية في الارتفاع  
 فكل اقسامها من حيث العرض والارتفاع يكون مثلثات متساوية في العرض والارتفاع

في مساحة الاجسام اما الكرة فاقرب نصف قطرها في ثلثي محيطها  
 من محيط القطر بسببه ونصف بسببه ومن الباقي كذلك واما قطعها  
 فاقرب نصف قطر الكرة في ثلثي سطح القطعة واما الاسطوانة  
 مطلقا فاقرب ارتفاعها من مساحة قاعدتها واما المخروط التام  
 مطلقا فاقرب ارتفاعه في ثلثي مساحة قاعدته واما المخروط الناقص  
 المستدير فاقرب قطره قاعدته العظمى ارتفاعه واسم المائل  
 التفاضل بين قطري القاعدتين يحصل ارتفاعه لو كان تاما و  
 التفاضل بين ارتفاعي التام والناقص ارتفاع المخروط الناقص  
 المتمم فاقرب ثلثه في مساحة القاعدة الصغرى يحصل مساحة  
 قاعدته من مساحة التام واما المضلع فاقرب ضلعيه من قاعدته  
 العظمى ارتفاعه واسم المائل في التفاضل بين اوجه اضلاعه  
 واخر من الصغرى يحصل مساحة التام وكل العمل به ورايين جميع

وهذا هو الوجه الثالث في معرفة مساحة سطح الكرة في ثلثي محيطها  
 وهو ان تقسم الكرة الى اقسام كثيرة جدا من حيث العرض والارتفاع  
 فكل اقسامها من حيث العرض يكون مثلثات متساوية في العرض  
 وكل اقسامها من حيث الارتفاع يكون مثلثات متساوية في الارتفاع  
 فكل اقسامها من حيث العرض والارتفاع يكون مثلثات متساوية في العرض والارتفاع

وهذا هو الوجه الرابع في معرفة مساحة سطح الكرة في ثلثي محيطها  
 وهو ان تقسم الكرة الى اقسام كثيرة جدا من حيث العرض والارتفاع  
 فكل اقسامها من حيث العرض يكون مثلثات متساوية في العرض  
 وكل اقسامها من حيث الارتفاع يكون مثلثات متساوية في الارتفاع  
 فكل اقسامها من حيث العرض والارتفاع يكون مثلثات متساوية في العرض والارتفاع

بوجه الاعمال مفصلة في كتابنا الكبير المسمى بحساب وفقه الهندسة  
 لانها **الباب السابع** فيما يتعلق بالمساحات من وزن الارض  
 لاجزاء القنوات ومعرفة ارتفاع المرتفعات وعروض الانهار  
 والحقائق الآبار وفيه ثلثه فصول **الفصل الاول** في وزن الارض  
 لاجزاء القنوات اعلم بصفتها من الخس وكيفية قياسها بين  
 بين طرفي قاعدتها وتان وفي موقع العمود منها خط متساوي  
 في منتصف خط وضع طريقه على خستين مقديتين متساويتين  
 معدلتين بالتقارير والجلال يدي رجلين بينهما بقدر الخط و  
 قد جرت العادة بكون الخط خمسة عشر ذراعا بذرعا اليد وكل  
 من الخستين خمسة اشبار وانظر الى الشكل فان الخطي خط  
 على زاوية الصغرى فالوقوفان متساويان والافتل الخط اعين  
 راسه الى ان يحصل الانطباق ومقدار التزول هو الزيادة ثم انقل

صحيح  
 هذا هو الوجه الخامس في معرفة مساحة سطح الكرة في ثلثي محيطها  
 وهو ان تقسم الكرة الى اقسام كثيرة جدا من حيث العرض والارتفاع  
 فكل اقسامها من حيث العرض يكون مثلثات متساوية في العرض  
 وكل اقسامها من حيث الارتفاع يكون مثلثات متساوية في الارتفاع  
 فكل اقسامها من حيث العرض والارتفاع يكون مثلثات متساوية في العرض والارتفاع

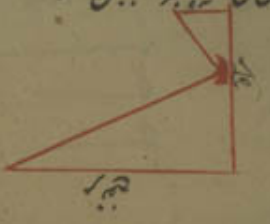


احدى الرصعين الى الجهة التي تريد ورتنا ويحفظ كل من المستويين  
 على حده ويلقى القيسل من الكثير فالباقى تفاوت المكانين  
 فان تساويان اجزاء الماء والاسهل او ارفع وان شئت  
 فاعمل انبوبة واسكنها في الخيط واستغن بآلة واستغن عن الش  
 والصفيحة طرين آخر فقف على البر الاول وضع عصاة الا  
 على خط المشرق والمغرب وياخذ آخر قصبة ياب وي طولها عشرة  
 ياربش الجهة التي تريد سوق الماء اليها فاصبها الى ان ترى ا  
 من الشقيتين فساك بجري الماء على الارض وان بعدت المسافة  
 بحيث لا يرى راسها فثقل فيه سراجا واعمل ذلك ليل **الفصل الثاني**  
 في معرفة ارتفاع المرتفعات ان امكن الوصول الى مسقط جها و  
 كانت في ارض مستوية فانصب شفا فقف بحيث يترى شفا  
 بعينك على راسه الى راس المرتفع ثم امسح من موقفك الى هله و

طريق آخر هو ان تضع خطا من طرفي الشقيتين فاذ كان  
 من الشقيتين الى العتاة فاذ البعده فامسح من موقفك الى راس  
 كذلك فمضات فموقفك الاخير هو المطلوب

الخ

المجمع في فضل الشخص على فامسح من موقفك الى هله و  
 وحصل الشخص وزوفا فامسح من موقفك الى هله و  
 وضع على الارض مراه بحيث ترى راس المرتفع فيها وافر ما بين  
 بين هله الى فامسح من موقفك الى هله و  
 فالحاج هو الارتفاع طرين آخر انصب فضا واستعلم  
 فله اليه في بعينه فقف على المرتفع البر فقف من آخر استعلم فقف  
 ارتفاع الشمس فقف على المرتفع طرين آخر وضع شفا الارتفاع على  
 وقف بحيث ترى راس المرتفع من الشقيتين ثم امسح من موقفك  
 الى هله وزوفا فامسح من موقفك الى هله و  
 الاعمال مبنية على كذا وكذا فامسح من موقفك الى هله و  
 يسبق الى احد اوردته في تعدينا في فامسح من موقفك الى هله و  
 الا يمكن الوصول الى مسقط جها فامسح من موقفك الى هله و



وذلك ان تضع خطا من طرفي الشقيتين فاذ كان  
 من الشقيتين الى العتاة فاذ البعده فامسح من موقفك الى راس  
 كذلك فمضات فموقفك الاخير هو المطلوب

برأسه على الارض مراه بحيث ترى راس المرتفع فيها وافر ما بين  
 بين هله الى فامسح من موقفك الى هله و  
 فالحاج هو الارتفاع طرين آخر انصب فضا واستعلم  
 فله اليه في بعينه فقف على المرتفع البر فقف من آخر استعلم فقف  
 ارتفاع الشمس فقف على المرتفع طرين آخر وضع شفا الارتفاع على  
 وقف بحيث ترى راس المرتفع من الشقيتين ثم امسح من موقفك  
 الى هله وزوفا فامسح من موقفك الى هله و  
 الاعمال مبنية على كذا وكذا فامسح من موقفك الى هله و  
 يسبق الى احد اوردته في تعدينا في فامسح من موقفك الى هله و  
 الا يمكن الوصول الى مسقط جها فامسح من موقفك الى هله و







وهي الطرفين فالجواب من ضرب الفضل في الطرف في الفضل فجزء  
 المال في مال الكعب حاصل الجذر وهو ككعب الكعب في مال الكعب  
 حاصل جزء المال وان لم يكن الفضل فالجواب من ضرب الواحد في  
 طرف نفسه والتجديد وباقي الاعمال موكول الى كتابنا الكبير ولما كانت  
 هذه الجربيات التي امنت اليها الكفاية المتقدمة في استكمالها

في العدد والاشياء والاموال وكان هذا الجدول متكاملا معروفة  
 بحسب حال ضربها ومطابق فتمت اوردناه تيسرا واختصارا وهذه صورته

المال	الشيء	الواحد	جزء المال
المال	مال الكعب	المال	الشيء الواحد
الشيء	مال الكعب	الشيء	جزء الشيء
الواحد	مال	الشيء الواحد	جزء المال
جزء الشيء	الشيء الواحد	جزء الشيء	جزء المال
جزء المال	الواحد	جزء الشيء	جزء المال
جزء الشيء	جزء المال	جزء الشيء	جزء المال
جزء المال	جزء الشيء	جزء المال	جزء الشيء
جزء الشيء	جزء المال	جزء الشيء	جزء المال

العدد والاشياء والاموال  
 كان هذا الجدول متكاملا معروفة  
 بحسب حال ضربها ومطابق فتمت اوردناه تيسرا واختصارا وهذه صورته

تضرب عدد واحد الجنيين في الآخر فالجواب حاصل الضرب  
 الجنس الواقع في ملحق المضروبين وان كان استثناء  
 يسمى استثنى منه زائدا او مستثنى ناقصا وضرب الزايد في  
 والناقص في مثله زائدا والمختفين ناقصا فاضرب الاجزاء  
 بعضها في بعض واستثن الناقص من الزايد فمضروب  
 اعداد وثم في عشرة اعداد الاشياء مائة الامالا ومضروب  
 اعداد الاشياء في ستة اعداد الاشياء عشرة وثلاثون عددا وما  
 الاثنى عشر ثوبا ومضروب اربعة اموال وستة اعداد الاشياء  
 في ثلثة اشياء الاربعة اعداد اثنا عشر كعبا وثمانية عشر  
 ثوبا الاربعة وعشرين مالا وثلثين عددا وفي اخره تطلب اذا  
 ضرب المقسوم عليه في المقسوم فمقسوم عدد جنس المقسوم على  
 عدد جنس المقسوم عليه وعدد الخارج من جنس وقع في ملحق المقسومين

العدد والاشياء والاموال  
 كان هذا الجدول متكاملا معروفة  
 بحسب حال ضربها ومطابق فتمت اوردناه تيسرا واختصارا وهذه صورته



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

**الفصل الثاني في المسائل الجبرية استخراج المجلوبات بالجبر**  
 وللقابلة يخرج الى نظر ثاقب وحدس صائب والمعان فكر فيما اعطاه  
 السائل وحرف الذهن فيما يؤدي الى المطلوب من الرسائل فيغرض الجواب  
 ليسا وبمثل تصفية السؤال ساكنا على ذلك السؤال لننتهي الى المعاداة ونقول  
 ذو الاستشاد ويكمل ويزاوش ولك على الاخر وهو الجبر والاجابة للجبر

درم باشد تا هم مساوی شود درم خواهد بود  
 المسألة ثانیة فی الطرفين تسقط منها وجه المقتدر ثم المعاد واما بین جنس  
 جنس و بین مثل مسائل بسی المعزوات **الاولی** من المعزوات عدد  
 بعدل اشیا فاقترعه عدد ما یخرج الشئ من الی الف  
 نصف بالعمود و لعمرو بالغ الا نصف بالایه فاقض ما زیه شیئا  
 فعمود الف الا نصف شی غلزیه الف و خمساة الاربع شی بعدل  
 شی و بعد الی الف و خمساة بعدل شی و سی غلزیه الف و ثمان

[illegible]

ان التاج كمنه صيغ من الدرع  
وانصب العبد التاج على الدرع  
فموم عليه يكون كالنخل لا كما في النخيل  
حصل الفرض من فالتاج من الفرض  
في ثلثه وهو المجدوب

عدد الاموال فالحلح اشلى المجلول مثله اولاد وانتموا تركه ايم  
وكانت دراهم بان اخذ الواحد درهما والاخر درهمين والاخر ثلثه  
وكذا اترايه واحد فاستد الحاكم ما اخذوه وقسمه بينهم التويه  
فما صاب بكل واحد سبعة فلم الاولاد والدرهم فافرض الدرهم  
شيئا واخذ طريقه اعز واحد شيئا واضرب في نصف اشلى

نصف مال ونصف شيء وهو عدد الدرهم على شيء هو عدد البعوضة  
الواحد مع أي عدد في نصف العدد وبأي مجموع الأعداد المتوالية  
من الواحد إلى ما قسم عدد الدرهم على شيء هو عدد البعوضة  
يخرج سبع كما قال السائل فخر بن سفيان وهو المقسم على كل  
سبعة أشياء بعد نصف مال ونصف شيء وبعد الجوز والمقادير  
بعد ثلث عشرة شاة فاشي ثلثة عشر وهي عدد الأولاد فخر بن سفيان

فالدراهم احد وتسعون وثلث استخرج منه وانشاها بالخطين  
 استوفى من الدراهم اربعين  
 في الايام المذكورة  
 سنة ثمان

[illegible]



كان تقريظ الاول خمسة فالخط الاول اربعة ناقصة ثم تسعة فالثاني  
اثنان كذلك فالخط الاول عشرة والثاني ستة والثالث اربعة

چهاره و عشرون و پنجاهین انسان و هفتاد طریق آخر  
و سهل و آفره و ان بضعه خارج القدره فاعلم الا و الله اعلم

عدد الاول والثاني عدد يعيد اموال الفاتسيه على عدد

مجموعه هجده و آن مسطحی است و دعوی فایز احد هجده و

سنة ونسعين وبعده الجبر والمقابلة بعدل المال اربعة اشياء اثبات

فاحمد اللالين ثمانية والآخر ثمان عشرة هو المقربة الاولى من المقربة  
عدد بعيد اشياء هو الاموال الخمل المال واحد ان كان في

ورده اليه ان كان الكرم وحول القديس والاشيا الى تلك النسبة

فانما انزل الله على النبي صلى الله عليه وسلم  
الذي جعله الله ليدخل الجنة من حيث يشاء  
والله اعلم بالصواب

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding of the book.

وان كان لسان من ذل الالباب فاصدح بالحق  
والادب والادب وان كان على حال الذل

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, possibly a list or a detailed description of the items mentioned in the preceding text.

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

مجموع النصف مع البرهان فلهذا عدد واحد  
كلها مما هو كقول البرهان ان النصف مع البرهان  
ثم على عدد الاثنى عشر والبرهان ان النصف مع البرهان  
نصف عدد الاثنى عشر والبرهان ان النصف مع البرهان

بکون تصفیه  
ماده و تصفیه  
معدن تصفیه  
تصفیه تصفیه

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or document, showing dense cursive writing.

نقبة على كل من عدد الاموال ثم ربع نصف عدد الاشياء  
وزود على العدد ونقص من جذر الجواب نصف عدد الاشياء

في نصف باقية اثنا عشر فافرضه شيئا فرسوه مال ونصف

القسم الآخر خمسة الأضيق ثني ومفرد البشني من خمسة استياء

يعدل اربعة وعشرين نقصا لنصف عدد الاشياء من مئة

التي في اشياء بعيدة او امور الالفة التي لا تتشكل او لا تتوقف  
بما ان معرفة حقيقة ان في هذه الاشياء كسائر

العدد من مربع نصف عدد الاشياء وتزيد بعدد التي على بعضها  
انما اتفق انه اذا انقص العدد من المربع المذكور لم يبق شيء ثم انقص العدد  
او نقص منه فالاصل هو انشي المجلد مثاله عدد ضرب في نفسه

وزيد على اصل انشاء كل حصص خمسة اشكال العدد فاحر ب شيئا

العدد ١٠٠٠ من سنة ١٢٠٠  
العدد ١٠٠٠ من سنة ١٢٠٠

...

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١

ووجه كذا الآية  
في سطر الزيادة التي في العدة  
في سطر مع الفضل وعنده وهو النقصان وأما  
في سطر في كل عدد من الأعداد

فان اردت بذر ده طایفه بکین  
 بکین الاخره و منی بذر ده طایفه  
 بکین و بکین ان بکین ان بکین

الرابع على النصف او ثلث  
روى على النصف او ثلث  
الزاد والياء

أو المكنون منو المختصين  
نقصت العدو من مع نصف عدد الياشم  
عدد الاشياء وانما ان عدد الياشم  
نقصت العدو من مع نصف عدد الياشم

فان ضرب بعضه انما يحصل المال لبعضه انما يقتضيه

المجربون ان السوال في هذه المسئلة في الحقيقة يكون من  
المتصور ان السوال في هذه المسئلة في الحقيقة يكون من

شماره اول  
اول

الحمد لله الذي جعل في كتابه  
الهدى والرشاد والبرهان  
والنور والهدى والرشاد  
والنور والهدى والرشاد

وہی ہے



نصف مال مع اثنين عشر بعدل خمسة اشياء قال واربعه عدد  
 بعدل عشرة اشياء فانقص الاربعه واخرين من مخرج خمسة بقى ١٥  
 وجذره واحد فان زدته على خمسة انقصت هنالك المطلوب  
**الثاني** اموال بعدل ثلث الاشياء فبعد التكميل او الرد فزيد برنج  
 نصف عدد الاشياء على العدد وجذر المجموع على نصف عدد

الاشياء فالجميع اشئ الجهول مثلهما عدد ونقص من مخرج وزيد  
 اشئ على المخرج حصل عشرة نقصنا من المال شيئا فكان الجهول كذا  
 فزيد ١١٠ فبقى ١٢١ وادرج ١٢١ من العدد فزيد ١٢١ من العدد فزيد ١٢١ من العدد  
 صار ما بين الاشياء بعدل عشرة وبعد الجذر والاصل بعدل خمسة  
 اعداد ونقص ثمن مخرج نصف عدد الاشياء مقسما على  
 المخرج فخرج نصف ثمن جذره اثنان وربع فزيد عليه ربعا يحصل  
 اثنان ونصف وهو المطلوب **الباب التاسع** في قوائم  
 شريفة وقوائم لطيفة لابد للمحاسب منها ولا غنى له عنها ولتقتصر

في هذه القوائم على ما يلي

في المختصر على اثنين عشر **الاول** في مخرج بطاوى العازاد اروت  
 مضروب عدد في نفسه وفي جميع ما تحته من الاعداد فزيد عليه واحدا  
 وجذر المجموع في مخرج العدد فنصف حاصل هو المطلوب **الحل**  
 اردنا مضروب السبع كذلك ضربنا الفترة في احدى ثمانين والاربع  
 والخمسة هو المطلوب **الثاني** اذا اردت جمع الافراد على النظم  
 الطبيعي فزد الواحد على الفرد الاجز وربع نصف الجميع مثال ذلك  
 الافراد من الواحد الى الستة فالجواب خمسة وعشرون **الثالث**  
 جمع الازواج دون الازاد فنضرب نصف زوج الاجز فيما يليه  
 بد واحد مثلهما من الاثنين الى العشرة ضربنا خمسة في الستة  
**الرابع** جمع المربعات المتوالية فزيد واحدا على ضعف العدد  
 الاجز ونضرب ثلث الجميع في مجموع تلك الاعداد مثال **الحل**  
 مربعات الاربعة الاربعة رونا على ضعفها واحد او ثلث حاصل

افراد من الواحد الى الستة فالجواب خمسة وعشرون **الثالث**  
 جمع الازواج دون الازاد فنضرب نصف زوج الاجز فيما يليه  
 بد واحد مثلهما من الاثنين الى العشرة ضربنا خمسة في الستة  
**الرابع** جمع المربعات المتوالية فزيد واحدا على ضعف العدد  
 الاجز ونضرب ثلث الجميع في مجموع تلك الاعداد مثال **الحل**  
 مربعات الاربعة الاربعة رونا على ضعفها واحد او ثلث حاصل

في هذه القوائم على ما يلي

في المختصر على اثنين عشر **الاول** في مخرج بطاوى العازاد اروت  
 مضروب عدد في نفسه وفي جميع ما تحته من الاعداد فزيد عليه واحدا  
 وجذر المجموع في مخرج العدد فنصف حاصل هو المطلوب **الحل**  
 اردنا مضروب السبع كذلك ضربنا الفترة في احدى ثمانين والاربع  
 والخمسة هو المطلوب **الثاني** اذا اردت جمع الافراد على النظم  
 الطبيعي فزد الواحد على الفرد الاجز وربع نصف الجميع مثال ذلك  
 الافراد من الواحد الى الستة فالجواب خمسة وعشرون **الثالث**  
 جمع الازواج دون الازاد فنضرب نصف زوج الاجز فيما يليه  
 بد واحد مثلهما من الاثنين الى العشرة ضربنا خمسة في الستة  
**الرابع** جمع المربعات المتوالية فزيد واحدا على ضعف العدد  
 الاجز ونضرب ثلث الجميع في مجموع تلك الاعداد مثال **الحل**  
 مربعات الاربعة الاربعة رونا على ضعفها واحد او ثلث حاصل

افراد من الواحد الى الستة فالجواب خمسة وعشرون **الثالث**  
 جمع الازواج دون الازاد فنضرب نصف زوج الاجز فيما يليه  
 بد واحد مثلهما من الاثنين الى العشرة ضربنا خمسة في الستة  
**الرابع** جمع المربعات المتوالية فزيد واحدا على ضعف العدد  
 الاجز ونضرب ثلث الجميع في مجموع تلك الاعداد مثال **الحل**  
 مربعات الاربعة الاربعة رونا على ضعفها واحد او ثلث حاصل

في هذه القوائم على ما يلي





مثلاً لها عدد واحد **باب** الخرج من خمسة على الثانية واحد ونصف و  
 بالعكس ثلثان ويطرح واحد **الباب العاشر** في مسائل متفرقة  
 وطرق مختلفة ثم نأخذ من الطالب وتمرينه في استخراج الطالب **مسألة** عدد  
 ضوئى وزيد عليه واحد ومربع الحاصل ثلثة وزيد عليه ثلثان  
 ومربع المبلغ في أربعة وزيد عليه ثلثة مئة وتسعين فما يلزمه  
 ما ذكرنا منى الى اربعة عشرين شيئاً وثلثة وعشرين عدداً وبعد ثلثة  
 وتسعين وبعد اسقاط الشراك فالاشياء اقل اثنين وسبعين  
 وهى الاولى من المفردات ومخرج الغمزة ثلثة وهى المطلوب **مسألة**  
 فرضنا هـ اثنين فاحطنا بآبار بقدر عشرين ما قصا ثم ثمانية و  
 اربعين زاوية فاحطنا بالاول ستة وتسعون والثاني مائة وعشرون  
 فساها على الطالبين خرج ثلثة وبالحيل نقصنا من المنة وتسعين  
 ثلثة وسقنا العمل الى ان قلنا اعداداً وعشرين على ثلثة ونقصنا من السبعة

مثلاً لها عدد

وطرق مختلفة

ما يلزمه

فخرج

واحد

واحد ونصف **الباب** **مسألة** اذا قبل اقسام العشرة بقيتين يكون  
 الفضل بينهما خمسة فما يلزم ارض الاقل شيئاً مالاكثر شيئاً وخمسة  
 مجموعها شيئان وحق تعيد عشرة ما نرى بعد المقابلة اثنا عشر ونصف  
 وبالحيلين فرضنا الاقل ثلثة فالحط الاول واحد ناقص ثم اربعة  
 فالحط الثاني ثلثة ناقصة والفضل بين المحطون خمسة وبين  
 الطالبين اثنا عشر وبالحيل لما كان الفضل بين مئتين كل عدد ضعف  
 الفضل بين نصفه وبين كل منها فاذا زدت نصفه بالفضل  
 على النصف يبلغ سبعة ونصف او نقصته منه بقي اثنين ونصف  
**مسألة** مال زودنا مائة خمسة وخمسة درهم ونقصنا من المبلغ  
 ثلثة وخمسة درهم لم يبق ثلثة فاحطنا بآبار ارض المال شيئاً ونقصنا  
 من ثلثة وخمسة درهم ثلثة درهم ثلثة بقي اربعة احاسن شيئاً وثلثة  
 درهم درهم ثلثة واذا نقصت من ثلثة لم يبق شيئاً فهو معادلة

ان كان احد الطرفين  
 اقل من الآخر

اشان







واربعين جزءا احماه الاول اربعة عشر ون و الباقى **مسألة**  
 ستة منها فى الطين وربعها الماء والخارج منها ستة اشياء كم اشياء  
 فى الاربعه المتساوية اسفل الكرين من نحوها بقى خمسة فبقية الاشياء  
 عشرة اليها كنسبة الجول الى الثلث والخارج من خمسة سطح الطين  
 الوسط سبعة وخمس وجه المطلوب وبالجبر هذا هو لسانك ان هذا  
 ثلثا الثلث وربعه اعنى ربع شئ ومنه سبعة شئ ثم تعينها على  
 يخرج ما هو بالطين اطهر لانك نزلتها انى عشر ثم اربعة عشر  
 يكون الفضل بين الخطين ستة وثلاثين وبين الطين خمسة  
 بتجسس زيد على الثلث شيئا وخميسا لان الثلث والربع من كل عدد  
 ب او ما بقى وخميسا فليس على ذلك ان شاء الله فبقية الثلث بين الكسور  
 الملقاة وبين ما بقى من الخنج لم يشرك وزيد على العدد الذى عطا  
 السائل بقية تلك النسبة وهو الامل الاخير من خواص هذه الرسالة

مسئله ربعان حضار و ابته فقال احد هما للآخر ان عطيني  
ثلث منك على ما عظمتم انهما فقال الآخر ان عطيني ربع  
على ما عظمتم اني انما علم مع كل منها وكما التمس مني بغير نفوس  
الاول شيئا و ما مع الثاني ثلثه لابل الثلث فان اخذ الاول  
منه و ما كان معه شئ و در اهرم و هو الثمن وان اخذ الثاني  
فان كان معه ثلثه در اهرم و ربع شئ بعد شيئا و درهما و ربع  
المقابل درهما بعد لان ثلثه اربع شئ فالشئ درهما و  
ثلثان و مع الثاني الثلث المذكورة فالثلث ثلثه و در اهرم و ثلثا  
در اهرم فاذا صححت الكسور كان مع الاول ثمانية و مع الثاني تسعة  
الثلث احد عشر و هذه المسئلة بيانه ولا استخراجها و اما لك  
اسهل من هذه الطرق المشهورة و هو ان ينقص من سطح مربع

١٠  
 ١١  
 ١٢  
 ١٣  
 ١٤  
 ١٥  
 ١٦  
 ١٧  
 ١٨  
 ١٩  
 ٢٠  
 ٢١  
 ٢٢  
 ٢٣  
 ٢٤  
 ٢٥  
 ٢٦  
 ٢٧  
 ٢٨  
 ٢٩  
 ٣٠  
 ٣١  
 ٣٢  
 ٣٣  
 ٣٤  
 ٣٥  
 ٣٦  
 ٣٧  
 ٣٨  
 ٣٩  
 ٤٠  
 ٤١  
 ٤٢  
 ٤٣  
 ٤٤  
 ٤٥  
 ٤٦  
 ٤٧  
 ٤٨  
 ٤٩  
 ٥٠  
 ٥١  
 ٥٢  
 ٥٣  
 ٥٤  
 ٥٥  
 ٥٦  
 ٥٧  
 ٥٨  
 ٥٩  
 ٦٠  
 ٦١  
 ٦٢  
 ٦٣  
 ٦٤  
 ٦٥  
 ٦٦  
 ٦٧  
 ٦٨  
 ٦٩  
 ٧٠  
 ٧١  
 ٧٢  
 ٧٣  
 ٧٤  
 ٧٥  
 ٧٦  
 ٧٧  
 ٧٨  
 ٧٩  
 ٨٠  
 ٨١  
 ٨٢  
 ٨٣  
 ٨٤  
 ٨٥  
 ٨٦  
 ٨٧  
 ٨٨  
 ٨٩  
 ٩٠  
 ٩١  
 ٩٢  
 ٩٣  
 ٩٤  
 ٩٥  
 ٩٦  
 ٩٧  
 ٩٨  
 ٩٩  
 ١٠٠





الشيخ

و الطبايع الواقعة على حياها واكتف عنها وانما اوردت في هذه  
الرسالة بسبب هذا على سبيل الامتياز اقتدا بمنازلهم واقفا  
لأنهم هم الامم الاثني عشر في هذه الدنيا وهم  
لأنهم هم الاثني عشر في هذه الدنيا وهم  
عنده وضرب المجمع في المجمع حصل عدد مفروض **الثاني** في هذه الدنيا

عشرة كان للجمع جذر أو نقصا من كان للباقي جذر **الثاني**  
 اقر الزيد بغير فاء جذر ما لم يولد بغيره **الثالث** الزيد **الرابع** عدد  
 قسمتين كبعين **الخامس** غنة منسوبة بقسمين او قسما كل منها على

فمن تولى الاداء التفضل بهما اكثر من غيره  
الاداء والتمتع كالمز

[illegible]



8v

[illegible]

و بعد از آن چنان که آن المجمع را در این مکتب فی الغزوة **الکتاب** ثلث  
ربعات فنانیه محبوسها مربع **الکتاب** مجدور اذ اربعه علیها  
و در طعن او نقص من خبره و در همان کان المجمع او الباقی خبره و

واعلم ايها الاخ العزيز الطالب الفاضل الطالب ان قد ادرت  
لك هذه الرسالة المهمة بل الجوهر الغنية من فائس عرايس  
قوانين الحساب ما لم يحتمل الى الآن في رسالتك ولا كتاب فاعرف  
قدما ولا تترخص مبرأ ومنعها عن ليس اهلها ولا تترفع الا الى  
ارزاقه <sup>الارزاق</sup> بل لا بد <sup>الارزاق</sup> من عيها ولا تبذلها ككتيف الطبع من الطلاب لئلا  
يتكون معلقا للدر في اعان الكلاب فان كثير من مطالبها  
حتى بالصبانة والكتمان جعق بالاستعار عن اكثر اهل الزمان  
واغفلا وميتى اليك والله حفظ عليك تمت الرسالة الزبقة

کتابت فی یوم الثلثا سبع عزیق نثر جدید

الاول شهر ربيع الاول

من الهجرة النبوية

٢

والله اعلم بذات الصدور والله على كل شيء قدير

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين  
والله اعلم بالصواب

مطالع صاحب مودة الله عز وجل

در بیان موقوفات  
اول در بیان موقوفات  
دوم در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات

سوم در بیان موقوفات  
چهارم در بیان موقوفات  
پنجم در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات

ششم در بیان موقوفات  
هفتم در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات

هشتم در بیان موقوفات  
نهم در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات

دهم در بیان موقوفات  
یازدهم در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات

یازدهم در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات

و اول در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات  
و اول در بیان موقوفات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله







نقط  
ط  
مع  
حسم

مستقیم

کمزور

که مروض شود سطح مستوی محیط که در جهات طول عرض بر آن خطوط مستقیم افراخته توان کرد  
یا آنکه هر دو نقطه که مروض شود محل آن که در میان آن دو نقطه خط مستقیم که بر آن سطح باشد خط  
مستوی محیط است که در اول نقطه فرض توان کرد و چون از آن نقطه خط مستقیم بر آن سطح خط کشند  
همه مساوی باشند و سطح مستوی که محاط این خط باشد از او دایره گویند و آن نقطه را مرکز آن  
و هر یک از آن خطوط مستقیم را نصف قطر آن دایره گویند و خط مستقیم که مرکز را گذرد و در دو  
بجهت منتهی شود آن را قطر گویند و آن خط محیط را دایره گویند بجز از هر خط مستقیم که دایره را بر  
نیم کند آن را مرکز گویند و هر قسمی که از محیط دایره جدا کنند آن را قوس گویند و سطحی که قوس و وتر با  
محیط بود قطعه دایره گویند و هر قوس که از ربع محیط کمتر باشد مقدار نصف را بر آن قوس تمام  
آن قوس گویند سطح مستوی محیط است که در اول آن نقطه فرض توان کرد که جمیع خطوط مستقیم  
که از این نقطه بر آن سطح کشند مساوی باشند و جسمی که محاط این سطح بود که گویند و آن نقطه  
را مرکز کرد و هر یک از آن خطوط را نصف قطر آن کرده گویند چون سطح مستوی فاطم کرد  
شود و لا محاله دایره حادث شود پس اگر مرکز آن همان مرکز کرده بود آنرا عظیم گویند و الا غیره  
و سطح مستوی بر برهان دیگر نیز اطلاق کنند از آنجا که محیط است که یک نهایت منتهی او نقطه باشد  
و یک نهایت او محیط دایره بود و جسمی که جمیع خطوط مستقیم که از آن نقطه بر آن محیط کشند همه در آن  
سطح باشد جسمی را که محاط این سطح مذکور و دایره مذکور باشد مخروط مستوی گویند و آن  
دایره را قاعده و سطح را که در میان مرکز آن دایره و رأس مخروط سهم مخروط گویند و آن

۱۲۵۲

فصل

25

۱۰۰











فیه چه چیز معلوم شد که انتقال الطبع بایل از مرکز عالم برست خاصه تقسیم که عود باشد بر سطح  
 افق پس چون علاقه بدست گیرند و اسطرلاب معلوم باشد این علاقه بمرکز خطی باشد که اسطرلاب  
 بر آن خط مایل بود و مرکز علاقه بر استقامت خط وسط السماء است و آن در سطح اسطرلاب  
 پس سطح اسطرلاب قائم باشد بر سطح افق بر زوایای قائمه شکل ایجاد هم از علاقه  
 مشترک است اصول فایده علاقه و عود آنست که اسطرلاب فقیشت علاقه نشود و عوض بر وجه  
 اکل حصول الکانه و آنچه علاقه در وی بود از احواله گویند و عوده در لغت خلاف همیشه را  
 گویند و مبنی که عوده بر بسته بود تا اجزای جوده در حرکت عوده محبت نشود از آن گری گویند  
 چه غیر از آن سرست مرعده را و آنچه گری بر باشد و صفت سطح و غیر آن مثل بود و صفت  
 در لغت جزئیت که عریض منبسط باشد و مراد اینجا جسمی است که محیط باشد با دو دایره  
 متساوی متوازی و سطحی که اصل باشد میان محیطین این دو دایره آنرا جوده نام خوانند  
 و جهت سیمیه ظاهر است و همچنین نام چه ام در لغت یعنی جایگاه است و در بعضی  
 تصانیف ابایر بیان مسطور است که جوده آن ملکیت که بر کناره اسطرلاب باشد و نام آن  
 صغیر که طوق بر آن مرکب بود و صغیر در جوده بود و بر روی صغیر مشکی که ملکیت  
 و شبکه خوانند و شبکه در لغت دام صیاد بوده و جهت سیمیه ملکیت و شبکه ظاهر است و  
 اطلاق صغیر و شبکه است بسیار اصل است و دایره که بر روی جوده بود بسمه و جهت  
 کنند چنانچه عادت اهل حسابست که محیط دایره را بسیمه و جهت قسم کنند و هر قسمی را چه

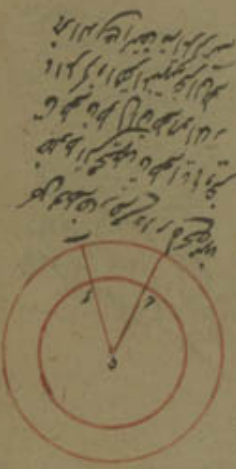
اذاته مجموع سطح  
 سطح بر خط مع الدول  
 را دایره که

گویند و جهت سیمیه آن چه و جهت سیمیه است که در حال حساب بظهور آید چه اقل مد و است که  
 تسه از وجهی بیرون آید الا سیمیه و انتبه از خطی کنند که بر گری بگذرد و و علاقه بدست  
 یعنی آن جوده از گری که بر محاذات طرف علاقه علاقه باشد از جانب رست یعنی  
 الجانب که چون روی اسطرلاب بطرف مایل باشد و گری بر جانب بالا برین نظر  
 افتد و این در اسطرلاب ثانیست و در اسطرلاب جنوبی هم برین منوال بود اگر مریض  
 جوده بر محادی راس مبنی بود و اگر بر راس سلطان بود انتبه از محاذات آن خط علاقه  
 کنند و از جانب چپ بر توانی یعنی از الی حرکت ملکوت و انحراف اوست از نقطه شرق  
 بجانب جنوب و از آنجا بجانب جنوب و آنرا حرکت مستوی بگویند و اگر خلاف این  
 باشد آنرا حرکت معکوسه و خلاف توانی خوانند هر پنج دایره بر قوم نوشته باشند  
 و رقم خمیات همیشه حرف **ه** باشد و رقم عشرات حروف اعداد ایشان و چون قصد  
 رسد رقم آن **ه** نویسند و باز عشرات را از سر گیرند و بعضی چون از **ه** بگذرد باز از  
 سر گیرند و آنرا اجزای جوده گویند چنانچه درجات معدل النهار را که منطقه فلک نیم است  
 اجزای معدل النهار گویند چه درجات جوده باشد و درجات معدل النهار و بر ظهر اسطرلاب  
 بر پشت جوده دو خط مستقیم تقاطع بر زوایای قائمه کشیده باشند و موضع تقاطع آن  
 دو خط مرکز دایره جوده چنانچه در علم نسطح مبین است یکی از جانب علاقه آید از خط  
 علاقه و خط وسط النهار گویند و آن دیگر از خط شرق و جنوب و جهت سیمیه غریب ظاهر شود



و بعضی خط علامت را که بر پشت اسطرلاب بود یکست است و آن خطی که خط انقباض است  
 و بر سطح افق و آن خط دیگر که خط افقی که باشد بر سطح افق است و دایره که بر پشت چرخ کشیده باشد  
 بر خطها یکجا رستم منادی شود زیرا که مشرق و مغرب بسبب دوری او بر کز آن دایره منصف  
 است و هر نصف از خط وسط السماء عمودیت که خارج شده از منصف خط مشرق  
 و مغرب بهمان خط پس با سبب آن شکل است فتم ثلثه اصول هر یک از این دو نقطه  
 یک نصف ازین دایره باشد فهو المطلوب و ربعی از دور ربع که بر دو جانب کرسی بود  
 و آن در اکثر اسطرلابا ربع بود که بر لب رمانا بود چون پشت چرخ بطرف او بود و کرسی  
 بجانب بالا بود و خود قسم کرده باشند و ابتدا از قسمت از خط مشرق و مغرب بود  
 و قوم آن بر طریق رقوم اجزاء چرخ ثبت بود از اجزاء چرخ ارتفاع خواهند نوشت  
 ارتفاع در باب دوم بیاید است اما تقاضا باشد که هر دور ربع را که بر دو جانب کرسی است  
 قسم کرده باشند و فایده قسمت هر دور ربع در ابواب آئید معلوم شود و ربعی از  
 دور ربع که در شیب بود یعنی در شیب خط مشرق و مغرب و آن ربعی بود که در مقابل ربع  
 ارتفاع بود اجزاء اطلال نقش کرده باشند و اگر اجزاء ارتفاع بر هر دور ربع اعلی منقوش باشد  
 که باشد که اجزاء اطلال را در هر دور ربع اطلال نیز نقش کنند و تعریف اطلال و کیفیت نقش اجزاء  
 او در باب عاشر بیاید است اما تقاضا بود بر صفا که دایره بسیار بود از اجزاء سه دایره متوازی بود  
 که مرکز هر یک مرکز صفا بود و یکجه آنکه اتحاد و مرکز دایره استند متوازی است

رض کنیم و دایره آن که بر مرکز دایره و دو نصف قطر دایره است از خارج کنیم و آن دایره  
 خطیست که خارج شود از نقطه محیط دایره هر که در سبب این است که از خطیست از نقطه  
 محیط همان دایره به شکل هشتم از ثلثه اصول پس آن وقت که ابعاد دو نقطه است باشد  
 از محیط دایره هر که و آن هر دو منادی اند زیرا که هر دو مساوی است و راست دایره مساوی  
 پس ثانی مانده آن مساوی است که با نظیرین بیان کنیم که ابعاد نقاط مفروضه محیط دایره  
 آن از محیط دایره هر که و منادی پس این دو دایره متوازی باشند و آنچه بعضی از فضلا  
 در مقام برهان آنکه توازی دو دایره مستلزم اتحاد مرکز اینان است ایراد کرده است  
 ثبت چه اتحاد مرکز ازین سطح معلوم است و توازی معلوم نیست و استدلالاتی  
 این دایره در حکم بر توازی ایشان در اسطرلاب صحیح نیست و الا با سببی که منقش است  
 که همه مستطیلات همه متوازی بودی و الله اعلم الخ در میانست یعنی دایره دوم مدار را  
 محل المیزان باشد و آن نیز در دایره معدل الدمار است که منطقه حکم و ختم است و آنچه در  
 پروت مدار را پس الجدی بود و آنچه در اندرونست مدار را پس السرطان و جرنیبه باین  
 در آسمان ادب اب این معلوم شود و این در اسطرلاب شمالی بود و تعریف اسطرلاب شمالی  
 و جنوبی در اول باب مذکور شد و آنچه در بعضی مقام گفت آنکه اسطرلاب شمالی است که عرض  
 صفا او شمالی بود و مدار و ثبت چه عرض صفا اسطرلاب جنوبی هم شمالیست و در اسطرلاب  
 جنوبی مدار را پس الجدی در اندرون بود و مدار را پس السرطان در بیرون و اینها





که در علم سطح بر این است که مدارات کُتک اعظم که در اسطرلاب درست شوند مرکز آنها  
 یکی باشد و هر مدار یکی از اینها که نقطه ناس صغیر بود اعظم بود از مدار دیگری که اقرب بود  
 و نقل برانی این مقام نیست و در اسطرلاب شما نقطه ناس قطب شمالیت و در اسطرلاب جنوبی  
 قطب جنوبی و در اسطرلاب شمالی قطب جنوبی از مدار اسطرلاب است و این قطب  
 در اسطرلاب شما در اسطرلاب اعظم باشد از مدارات دیگر و در اسطرلاب جنوبی و در اسطرلاب  
 الرطاب اعظم باشد و دایره ای که بر روی یکدیگر کشیده باشند مرکز آن دو دایره مرکز صغیر باشد و مرکز  
 بزرگتر مرکز آن دیگر باشد و یک خط قطع آن دیگری باشد و اگر عرض تعیین بود مرکز هر یک  
 صغیر بود بعضی از آن نام و بعضی از آن نام و این بنا بر اغلب است چه در اسطرلاب شما  
 بر که که عرض صغیر مساوی نام میل می باشد یا بیشتر افق و مقطرات فوق الارض و دایره نام  
 باشند و اطلاق دایره بر نفس پس نیز است از او و این مقطرات خوانند سوای آن  
 دایره که بر کساره بوده و این دایره نیز از مقطرات کُتک اند و آن دو بر صغیر نه و کُتک  
 اعظم موازی افق پس اگر در جانب فوق الارض باشند از مقطرات ارتفاع  
 گویند و اگر در جانب تحت الارض باشند مقطرات انقطاع و مقطره و لغت در هم و دنیا  
 گویند که بر بزرگتر یکدیگر باشند و آن بر قسم فوق الارض باشد از صغیر یعنی قسمی که در جانب  
 کرسی باشد فوق افق و در بعضی صفایح در قسم تحت الارض نیز بر کشند و آنچه میان همه  
 دایره بود بر مرکز او علامت **ص** کرده باشند از راست الراس خوانند چه نقطه که در اسطرلاب

مساحت

این دایره که بر کساره بوده و این دایره نیز از مقطرات کُتک اند و آن دو بر صغیر نه و کُتک اعظم موازی افق پس اگر در جانب فوق الارض باشند از مقطرات ارتفاع گویند و اگر در جانب تحت الارض باشند مقطرات انقطاع و مقطره و لغت در هم و دنیا گویند که بر بزرگتر یکدیگر باشند و آن بر قسم فوق الارض باشد از صغیر یعنی قسمی که در جانب کرسی باشد فوق افق و در بعضی صفایح در قسم تحت الارض نیز بر کشند و آنچه میان همه دایره بود بر مرکز او علامت **ص** کرده باشند از راست الراس خوانند چه نقطه که در اسطرلاب

نقطه کُتک

نیز است الراس است و این آن دایره باشد و سمت الراس در کُتک طرف خطیت که در جانب  
 فوق که از مرکز عالم خارج شود بر استقامت قامت نفخی که قائم باشد بر سطح افق و سطح  
 اعظم سه و مقابل آن نقطه راست القدم گویند و آنچه بعضی همان بوده اند که مرکز دایره افق  
 و مقطرات نقطه سمت الراس است خط است چه در افق سطح بر این است که مرکز هیچیک از  
 مقطرات و افق نقطه سمت الراس نباشد مگر که عرض صغیر بود و درجه باشد که آن است حکام  
 مرکز هر نقطه سمت الراس بوده و آنچه بر کساره باشد و نام در اکثر صفایح از افق مشرق و مغرب  
 و مغرب گویند چه نیز از دایره افق است و آن عظیم است در کُتک اعظم که قطب است او سمت الراس  
 و سمت القدم باشد و این را افق حقیقی گویند و دایره که تماس سطح الارض بود از جانب فوق  
 و از افق حقیقی آن را افق حسی گویند و بعضی افق حسی دایره را گویند که درست شود از دایره  
 آن خطی که از بعد خارج شود تماس سطح الارض و سمتی شود سطح کُتک اعلی و این دایره را  
 در تحت افق حسی بود و که هی فوق افق حقیقی بود و که هی در تحت آن و که هی منطبق بر آن  
 بحسب اختلاف موضع ماطر و قامت او و آنچه فصل کن بیان مایری و مالایری از کُتک باطله است  
 دایره است و آفاق که معدل النهار سمت الراس او که زوایا آفاق است و اینها  
 و مستقیم گویند و آنچه قطب او قطب معدل النهار بود و آن را افق رجوعی گویند و سوای این دو  
 افق آفاق مالیک گویند و به آنکه دایره افق در اسطرلاب شما علی حده و این مقطرات بود  
 آنچه اب و بجانب تحت الارض بود و در اسطرلاب جنوبی تغییر او بجانب تحت الارض بود و در

فدایک که سمت الراس است که افق حقیقی است  
 است از خط مستقیم که در صغیر  
 و در حقیقت در خط کُتک  
 است دایره نام باشد



که عرض صغیر کمتر باشد محیط باشد و ایره افق و آنچه مساوی عرض صغیر بود خطی بود مستقیم موازی خط مشرق  
و جنوب و آنچه در عرض صغیر بیشتر بود و کذاب او یکجا نیست تحت الارض بود و اینست که در کتاب  
از معانی اولی کتاب ابو الفرج احمد بن محمد الریاضی است بیان الصلاح مبرهن است و او منقح ترین  
نسخه است از مصنوعات برهان سطح و در خط مستقیم که بر مرکب صغیر تقاطع شود برز و با  
فایده گیر اگر عبارات **ص** گذشته بود و اولی در عبارت است که گویند یکی که بجانب علامه  
رود و در هر نصفای اسطیلاب جنوبا علامه **ص** باشد و نیز در صغیر عرض تعیین در هر اسطیلاب  
شمالی خط مشرق و جنوب هم عبارات **ص** گذر و خط وسط السماء و خط نصف النهار و  
و ایره نصف النهار عظیم است در حاکم که بر افق و بر قطب معدل النهار گذر  
و آن در عرض تعیین تعیین شود و در قطب سید ایره و در نقطه تقاطع افق و معدل النهار  
بود و آن دو نقطه را مشرق و شمال و جنوب اعتدال گویند و دو نقطه تقاطع نصف النهار  
و افق را دو نقطه شمال و جنوب گویند و تسمیه این خط نصف النهار بجهت است که در  
اسطیلاب بنبره دایره نصف النهار است و خط وسط السماء بجهت است که در هر اسطیلاب تقاطع  
سمت الارض گذر و در خط صغیر اسطیلاب با فارج ان و بعضی نصفی را از خط علامه که  
نور خط مشرق و جنوب خط وسط السماء خط نصف النهار گویند و آن نصف دیگر را  
و خط مشرق و جنوب خط استوا گویند و تسمیه این خط خط مشرق و جنوب بجهت است که  
بر دو نقطه مشرق و جنوب گذر و خط استوا بجهت است که نصف مدار است و بنبره افق

در این کتاب  
از معانی اولی کتاب  
ابو الفرج احمد بن محمد  
الریاضی است بیان  
الصلاح مبرهن است  
و او منقح ترین  
نسخه است از  
مصنوعات برهان  
سطح و در خط  
مستقیم که بر  
مرکب صغیر  
تقاطع شود  
برز و با فایده  
گیر اگر عبارات  
ص گذشته بود  
و اولی در عبارت  
است که گویند  
یکی که بجانب  
علامه رود و در  
هر نصفای  
اسطیلاب جنوبا  
علامه ص باشد  
و نیز در صغیر  
عرض تعیین در  
هر اسطیلاب  
شمالی خط مشرق  
و جنوب هم عبارات  
ص گذر و خط  
وسط السماء و  
خط نصف النهار  
و ایره نصف  
النهار عظیم  
است در حاکم که  
بر افق و بر  
قطب معدل  
النهار گذر و  
آن در عرض  
تعیین تعیین  
شود و در قطب  
سید ایره و در  
نقطه تقاطع  
افق و معدل  
النهار بود و  
آن دو نقطه را  
مشرق و شمال  
و جنوب اعتدال  
گویند و دو  
نقطه تقاطع  
نصف النهار و  
افق را دو  
نقطه شمال و  
جنوب گویند و  
تسمیه این خط  
نصف النهار  
بجهت است که  
در اسطیلاب  
بنبره دایره  
نصف النهار  
است و خط  
وسط السماء  
بجهت است که  
در هر  
اسطیلاب  
تقاطع سمت  
الارض گذر و  
در خط صغیر  
اسطیلاب با  
فارج ان و  
بعضی نصفی  
را از خط  
علامه که نور  
خط مشرق و  
جنوب خط  
وسط السماء  
خط نصف  
النهار  
گویند و آن  
نصف دیگر را  
و خط مشرق  
و جنوب خط  
استوا  
گویند و  
تسمیه این  
خط خط  
مشرق و  
جنوب بجهت  
است که بر  
دو نقطه  
مشرق و  
جنوب گذر و  
خط استوا  
بجهت است که  
نصف مدار  
است و بنبره  
افق

خط و مدار عرض و نصف النهار

خط

خط استوا است و خط استوا در عرض سطح الارض عظیم است بری ذات معدل النهار و از خط استوا  
به جهت گویند که در ان طباع همیشه میل و مدار که یکبار برابر باشد تقوایا و این خط مشرق و جنوب بنبره  
فصل مشترک میان افق خط استوا سطح صغیر اسطیلاب جنوبا و در خط سطح مبرهن است و آنچه بعضی  
برده اند که بنبره خط استوا در که در افق و بنبره فصل مشترک میان دایره افق و دایره معدل النهار خط  
از آنچه گویند که بجانب است بود خط جنوب و دیگر گویند که بجانب جنوب خط مشرق و همچنین افق  
مشرق و جنوب یکی گویند از افق اگر طرف است خط وسط السماء بود از افق جنوب خوانند و آن یکی  
بنبره افق مشرق و در این منقظات مد و اینست که باشد از هر دو جانب خط وسط السماء است و از  
افق مشرق باشد و در بعضی صغیر اسطیلاب جنوبی که سمت الارض باشد  
تر از این تا بعد درجات غایت ارتفاع سر سلطان بود و از این آن مد و در هر اسطیلاب مختلف بود و در  
مدی شش شش می افزایند و در بعضی سه و در بعضی دو و در هر اسطیلاب نام یک یک و باطلی مد  
باید که هم مدی کند و هم مدی نکند لیکن زبده از دو سه مختلف و تسمیه هر اسطیلاب با نام خاص است  
و اما باقی بجهت است که بر روی این مد و از جانب آن باشد و مخیر که ساق مدی باشد که آن که از  
مد و مخیر که بر آن آید و آنچه بعضی در مقام گفته اند که مد و منقظات و در هر اسطیلاب مدی از ده باشد  
و در بعضی سی و در بعضی چهل و پنج و آنکه مخصوص است با اسطیلابی که در سمت الارض موجود باشد بر بعد است  
که این از منقظات باشد چنانچه در بعضی تصانیف واقع است که افق مشرق و منقظات مشرقی گویند و  
منبره منقظات غربی و مشرق باینست ظاهر کلام مهم که میفایند و در زیر منقظات که سمت الارض

در این کتاب  
از معانی اولی کتاب  
ابو الفرج احمد بن محمد  
الریاضی است بیان  
الصلاح مبرهن است  
و او منقح ترین  
نسخه است از  
مصنوعات برهان  
سطح و در خط  
مستقیم که بر  
مرکب صغیر  
تقاطع شود  
برز و با فایده  
گیر اگر عبارات  
ص گذشته بود  
و اولی در عبارت  
است که گویند  
یکی که بجانب  
علامه رود و در  
هر نصفای  
اسطیلاب جنوبا  
علامه ص باشد  
و نیز در صغیر  
عرض تعیین در  
هر اسطیلاب  
شمالی خط مشرق  
و جنوب هم عبارات  
ص گذر و خط  
وسط السماء و  
خط نصف النهار  
و ایره نصف  
النهار عظیم  
است در حاکم که  
بر افق و بر  
قطب معدل  
النهار گذر و  
آن در عرض  
تعیین تعیین  
شود و در قطب  
سید ایره و در  
نقطه تقاطع  
افق و معدل  
النهار بود و  
آن دو نقطه را  
مشرق و شمال  
و جنوب اعتدال  
گویند و دو  
نقطه تقاطع  
نصف النهار و  
افق را دو  
نقطه شمال و  
جنوب گویند و  
تسمیه این خط  
نصف النهار  
بجهت است که  
در اسطیلاب  
بنبره دایره  
نصف النهار  
است و خط  
وسط السماء  
بجهت است که  
در هر  
اسطیلاب  
تقاطع سمت  
الارض گذر و  
در خط صغیر  
اسطیلاب با  
فارج ان و  
بعضی نصفی  
را از خط  
علامه که نور  
خط مشرق و  
جنوب خط  
وسط السماء  
خط نصف  
النهار  
گویند و آن  
نصف دیگر را  
و خط مشرق  
و جنوب خط  
استوا  
گویند و  
تسمیه این  
خط خط  
مشرق و  
جنوب بجهت  
است که بر  
دو نقطه  
مشرق و  
جنوب گذر و  
خط استوا  
بجهت است که  
نصف مدار  
است و بنبره  
افق



ظاهر اطلاق منقطه بر افق مجاز است و کسی می خورد باشد در پایین مدار عظم و مدار صغیر  
 و این مدار عظم و افق و اگر صغیر از افق است و باید باشد این خط مستقیم باشد که اگر  
 در از دهم کرده باشد شش در جانب راست میان افق مغرب خط وسط السماء و شش در  
 جانب چپ میان افق شرق و خط وسط السماء و شش در جانب راست شش در جانب  
 و عدد آن بیست و سه است لیکن بعضی افق مغرب و افق شرق و خط وسط الارض از هر خط  
 ساعات مجموع نمرد و از خط ساعات مجموع ساعات زمانه کند و در میان آن  
 خطوط اعداد نوشته باشد از یکی تا به اوده ابتدا از افق مغرب و باشد که خطوط ساعات  
 مستوی و این قسم نیز بر کشند و آنها با خطوط ساعات مجموع در مدار اسس محل تقاطع شوند  
 و اعداد ساعات در پایین این خطوط بنویسند ابتدا از افق مغرب و باشد که این خطوط با  
 خطوط ساعات مجموع در قسم فوق الارض بر کشند و ابتدا از اعداد این قسم که  
 از افق مغرب باشد و بر هر قدر خطوط ساعات مستوی را منقوط سازند و تعریف ساعات  
 مستوی و مجموع در باب جسم چنانچه این اند و باشد که در کسب و گیر کشیده باشد که نقطه  
 به هم رسند از او ایراد که سموات خوانند چه نیز در او ایرادات اند در فلک که از او  
 و او بر ارتفاع نیز خوانند و بسیار بود که افق کسب و در قسم تحت الارض بر کشند و ارقام  
 اعداد است در میان این توهم قریب به ایره افق و مدار عظم نقش کشند و ترایه آن  
 بروقی ترایه مقنطرات بود و گاه بود که خط مقنطرات کشند و از ابرایه و

مرقوم سازند و ابتدا از نقطه مشرق و مغرب کشند و از هر دو جانب یک خط نصف  
 النهار مرقوم سازند و در قسم آخر کشند و گاه بود که از دو جانب تقاطع خط نصف النهار  
 یک از افق و مدار عظم ابتدا کنند و نقطه مشرق و مغرب مرقوم سازند و در قسم آخر  
 کشند و گاه بود که ابتدا از دو طرف تقاطع خط وسط السماء و مدار عظم کشند اگر آن  
 دو ایراد افق فوق الارض بود و از دو طرف تقاطع خط وسط الارض و مدار عظم اگر تحت  
 الارض باشد و تقاطع خط نصف النهار و افق مرقوم سازند و در قسم آخر کشند و گاه  
 در اسطرلاب شما چون این دو ایراد تحت الارض کشند یا در اسطرلاب جنوبی و بر  
 فوق الارض متقاطع نشوند الا وقتی که عرض صغیر زیاد از میل می باشد و اگر قسم  
 فوق الارض کشند و در اسطرلاب شما بر قسم تحت الارض و بر اسطرلاب جنوبی متقاطع  
 شوند و این یک است که تقاطع این دو ایراد نقطه سمت الیسمی القدم باشد و صغیر  
 که عرض او زیاد از میل کشند باشد نقطه سمت القدم اسطرلاب شمالی و سمت الیسمی اسطرلاب  
 در صغیر و این نوله شده غالب و این باشد که نامی ظاهر شود و بر عکس بود و ایره تمام بود  
 بروج و از او گاه نیز آنگاه نوشته و با حقیقت آن بروج بر سطح حلقه نوشته باشد که این در  
 طرف خارج سطح حلقه بود و از آن منطقه البروج خولنه و نقاط السبعه و خوانند چه نیز در  
 منطقه البروج در فلک آن عظیم است در فلک که برج ذوات منطقه فلک ششم  
 باشد و به آنکه دایره عرض عظیم است در فلک اعلی که به و قطب فلک ششم کشند و چون

فقه با کتب است که بعضی از  
 فقه صغیر در خط و خط و خط  
 و در این است که از این  
 و در این است که از این  
 و در این است که از این  
 و در این است که از این



و ابره عرضیه منطقه اسب بروج را به و از ده قسم مساوی کنند اتمه از تقاطع منطقه اسب بروج یا  
 معدل الشار بالعرضه و فلک اعلیه و از ده قسم مساوی شود و هر قسمی را برج گویند و تمام  
 منطقه البروج را بنیز بروج گویند و نام هر برج نام صورتی بود از صورده و از ده کانه منطقه  
 البروج که در همین تقسیم آن صورت در آن قسم بوده و بواسطه انتقال آن صورت از آن  
 قسم نام آن قسم تغییر نموده است و آن صورت در باب آخر باید انشاء الله تعالی و چون هر  
 قسم نیز از مسکنیت مرکز الکبیر به برین سبب از ابرج گویند چه برج و لغت قصر عابد و  
 مبرج مفسوم بود و اجزای شش در سه سی و سه درختی و برین قیاس این بنا بر رجا  
 مناسب است و الا قسم بروج هر عدد که عددی کند جایز است هر چند مضطرب است آن  
 عدد مقصود باشد و بر سر عددی زیادتی بود که در برابر اجزای مبرج میگرد و از امری را که  
 البکر و مری اجزاء مبرج گویند و مری مانده است و تخصیص این زیادتی بر اسب  
 بجهت است که اقرب اجزای منطقه اسب بروج است بجهت و نیز چون این زیادتی بر سر عددی  
 موافق مطالع اسهل بود و چنانچه در باب ششم باید و این زیادتی در بعضی اسطرلابات  
 جنوبی بر سر سرطان باشد چون چنین باشد اجزای از امری را اسس السطحان گویند  
 لفظ مری چون مطلق مذکور شود مراد این زیادتی بود و ورنه و دیگر باشد که هر یک را  
 کوکب از توان نوشته باشند و شرح احوال کوکب ثابت در باب آخر باید انشاء الله  
 آنرا استغایای کوکب گویند هر یک را منطقه کوکب و مری آن کوکب نیز گویند و منطقه

قد بعضی بجهت است که  
 در بعضی اسطرلابات  
 این زیادتی هم در میان  
 اسس مبرج است

گویند که از چوب یا غیر آن جدا شود و در اسس و در اسطرلاب شمالی آنجا از این کوکب  
 در اندرون منطقه البروج کشند عرض آن شمالی بود و آنجا در برون بود و حسن جنوبی و در  
 جنوبی بر عکس این باشد زیرا که قطب شمالی بروج در اسطرلاب شمالی و من منطقه البروج است و در اسطرلاب  
 جنوبی قطب جنوبی و تعریف عرض کوکب در باب ششم باید انشاء الله تعالی و چنانچه میباید و در  
 و صفتی و عکس است که از اسطرلاب است که در شمس است که از قطب البرج و آنجا  
 بر پشت حجره بود آلات ارتفاع بر دست بود از اعضا ده خوانند و اعضا ده کبر عین و  
 صفا و ما خود است از اعضا دلی الباب و آن دو جوب بود بر شکل و مسطرده از دو جانب و  
 کوفه اند که اعضا ده صفت عین و شمس و است شش از اعضا یعنی یابی و اوان چوب  
 و هند و است مرمی را در اعمال اسطرلاب پس اگر اعضا ده جهان باشد که چوب شنبه از اعضا  
 بر خط علقه و هند خط علقه نصف سطح او باشد از انام گویند و اگر بر وجهی باشد که طرف  
 او بر خط علقه و منطبق بود از اجزای حرف خوانند و آنجا بر دو طرف اعضا ده بسته بود که الا  
 ارتفاع عبارت از انست از افق خوانند و در افق و افق و دو طرف جلد که  
 گویند و همچنین دو طرف زمین را که بر مبدی اسب بود و در هر چیز را گویند که از سطح زمین  
 مرتفع باشد مانند دیوار و کوه و غیر آن و در شمس این هر دو ظاهر است هر یک البته  
 حواس چنانچه است البته که از آن است گویند و دو شنبه که بر دو طرف اعضا ده بود و یک  
 استعمال اجزای ارتفاع از انسا از دو شنبه ارتفاع و مری اعضا ده خوانند و در دو شنبه



که در آنجا که ارتفاع بر آنست و ارتفاع آفتاب یا بصر بر آن و دقیقه که در این سبب از آنجا  
 ارتفاع و فتنای شغای خواهند بود و آنچه قطب بر آن قطب است و آنرا از آنسوی خواهند بود  
 بصورت سر راست و در هر قوس بود تا قوس از سطح حکمت مرتفع باشد هم از آن  
 طریقی بشیر خوانند و فایده آن آنست که اگر اکب و بروج بواسطه قوس می شود و زایدی که  
 از سطح حکمت مرتفع بود و در آن حکمت میگردانند آنرا در هر یک از آن کوه بر سطح  
 چنانکه کار در افق کوه و بعضی از بعضی سطرهاست و از آن خط بر پهن کشیده باشند  
 از آن خط ساعت معلوم خوانند چه آن ساعت از این خط معلوم توان کرد و توضیح این  
 آنست که ما بین هر دو لایه را از سطح عضا ده شش قسم مختلف کنند بر پنج خط که موازی  
 فصل شش سطح عضا ده و سطح لایه باشند و کیفیت آن قسمت در باب پنجم معلوم  
 شود و این پنج خط را با فصل شش که مذکور کردیم ارقام باشد خطوط ساعت معلوم  
 خوانند پس در این خطوط با تحقیق شش است لیکن بعضی عرض سطح عضا ده را نصف  
 کنند و در یک نصف ارقام ساعت قبل از نصف النهار ثبت کنند و در نصف دیگر  
 ارقام ساعت بعد از نصف النهار پس این عتبات خطوط مذکور در آن دو خط  
 باشد که این خطوط در ما بین لایه و مرکز عضا ده نقش کنند و سطح لایه یک است  
 مختلف شد یعنی شد که مختلف شد و در عرض خواه در طول مختلف باشد از هر سطح  
 احوال و مواضع مختلف الوض من معلوم نشود و غیر طول و عرض لایه در بار آورد

در هر یک از این خطوط  
 که در این خطوط  
 که در این خطوط  
 که در این خطوط  
 که در این خطوط  
 که در این خطوط  
 که در این خطوط  
 که در این خطوط  
 که در این خطوط  
 که در این خطوط

باید آنست که در تمام عرض صغیر ساعات احوال ایام آن عرض در تحت افق آن  
 عرض کشند و در بعضی اسطرلابات صغیر افقانی باشد و آن صغیر باشد که بر اربع او دو اربع  
 و سالی بسیار کشیده باشند و در آنست که در دو خط متقاطع بر زوایای قائمه کشیده باشند  
 و در هر قسم از این دو خط که در ما بین مدار اسطرلاب هر یک از دو مدار دیگر بود و در حالت  
 میل کلی نقش کشند و در ربع قوسی چند که بر یک نقطه متقاطع شوند و بعضی انصاف را بجا  
 خط مستقیم متقاطع بر مرکز ثبت قسم مساوی کنند و بر هر شش قوسی چند رسم کنند  
 بر یک نقطه متقاطع شوند و آن نقطه موضع تقاطع خط مشرق نسبت آن افق  
 و مدار اسطرلاب المیزان بود چه در همه صغیر خط مشرق نقطه تقاطع مدار اسطرلاب  
 و افق که از جابجاء در باب نوزدهم مبرهن شود و هر یک از این قوسا از او بر افق  
 خط مواضع است پس بالضرورة تقاطع همه بر آن نقطه باشد و هر یک از این قوسا افق  
 مواضع بود که عرضش را بجا نوشته باشد و بعضی افق مشرق تمام نقش کنند بلکه چون بداند  
 اسطرلاب آن قوس را قطع کنند و بعضی افق مشرق و مغرب تمام رسم کنند و چون بداند  
 چنان بداند که آن قوس بجانب جاذبه و محذب شیب بود و آن در اسطرلاب ثمالیت  
 و در اسطرلاب جابجاء که محذب بجانب لایه باشد خط وسط است و آن افق خط بود که از مرکز  
 آن صغیر بالا رود و خط دیگر خط مشرق و مغرب بود و اگر صغیر منقسم شد قسم باشد  
 او خط مشرق و مغرب معلوم کنند و آن خط بود که نقطه تقاطع آن افق مدار اسطرلاب








باشد علاوه بر آن راست باید گرفت و هر طرلاب را معلوم کرد و نسبت هر طرلاب با خود کرد  
 به نسبت هر دو است چه اگر روی هر طرلاب بخورند مقصود حاصل شود و یک جانب را که اجزا از ارتفاع  
 بر وقتش که ده باشد بطرف آفتاب کرد که اگر اجزا از ارتفاع بر طرف سمتش باشد و نسبت آن  
 بطرف راسد باشد یا اجزا بر طرف سمتش باشد و روی هر طرلاب بطرف راسد یا یک  
 دست چپ بطرف آفتاب بود و او را دست راست و عضا و دیگر و ایند تا نور آفتاب  
 از یک تعبیه بود یکی پس یکی باید کرد تا خطی از ارتفاع بر چند جزو افتد است آنچه با  
 ارتفاع بود از هر قسم در بعضی اوقات با این طریق ارتفاع توان گرفت و توضیح این عمل  
 بر وجهی که است که خطی از ارتفاع در وسط دایره ارتفاع افتد باشد زیرا که بر سمت مرکز  
 آفتاب و مرکز ارض است و دایره ارتفاع برین هر دو مرکز که در خطی است چون از تقنین ارتفاع  
 بگذرد در سطح طرلاب باشد و نیز با سطح هر طرلاب با نفوذ قابلیت بر سطح افق بر روی  
 فایده چنانکه در باب اول اشارتی بآن رفت و سطح دایره ارتفاع هم فایده بر سطح افق  
 بر شکل شایسته و اولی اگر تا دو سیوس پس سطح طرلاب در سطح دایره ارتفاع باشد  
 و الا که ارتفاع طرلاب باشد و خطی از ارتفاع بر سطح طرلاب افتد میان آن هر دو لازم آید که خط  
 شایسته همیشه بود باشد بر سطح افق بر شکل نور دوم از مقدار عاوی شهر کتاب معلوم از آنکه در  
 پس بخت چنان عمل کند که فرض کنیم که اسد مربع دایره ارتفاع است و در مرکز بر مرکز دایره  
 در سطح افق خصلی است و از خطی که مرکز عالم و سمت از کس که در دو چون نصف قطر ارض باشد

این خطی که در وسط افق  
 است و از مرکز عالم  
 به سمت از کس که در دو  
 چون نصف قطر ارض باشد

با اکثر افلاک قدری است نقطه و همان مرکز هر طرلاب بود با نفوذ و عوس رج طرلاب  
 در هر طرلاب و در خط افق و در خط علاقه و فرض کنیم که نقطه موصوع کوکب  
 است و در مرکز او و خط رج در خط شعاع ارتفاع وقت  و چون  
 آن در سطح هر طرلاب در سطح دایره ارتفاع برین باشد  
 اجزا که کنیم بنقطه بسمه و عوس بر دایره ارتفاع وقت باشد و این توضیح  
 بقوس خطی که در وقت میان خط شعاع و خط افق هر دو بر یک زاویه واقع  
 برین دایره است و هر دو مرکز که در خطی است و دایره افق است و ط باشد که در خط  
 که در دایره افق است و این خطی است و آن چنانست که اگر عضا ده هر طرلاب  
 باشد خط شعاعی بر مرکز هر طرلاب گذرد و برین سبب بعضی را در ششم است که هر  
 ارتفاع آن بود که در خط شعاعی باشد نه آنکه در خط شعاعی باشد و این  
 و این نوعی است زیرا که طرف عضا ده برین تقدر بر خط شعاعی است که خط  
 دایره افق از طرف عضا ده بود و در حین طلوع یا غروب طرف عضا ده برین  
 منطبق بود و خط شعاعی پس آن تفاوت در وقت مغروض معادل شود و این  
 در وقت طلوع یا غروب چه چپ و چه راست که از دایره طرلاب برین خط شعاعی  
 و طرف عضا ده بود و اما تقدر بعد باشد میان خط شعاعی و طرف عضا ده و این  
 بعضی گفته اند که اگر بر عضا ده یک باشد پیش باشد هم ارتفاع معلوم توان کرد







[illegible]

در تمام امور و تقاضای

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

در تمام امور و تقاضای







که از ارتفاع گرفته باشند بر مخطوطه ارتفاع او باید بنا و شرقی یا غربی باشد یا نه باشد و اگر کوکب  
 بر غایت ارتفاع باشد نقطه کوکب را بر خط نصف النهار باید بنا و فوق مرکز و اگر ایضاً ظهور باشد  
 دور از ارتفاع هر قدر از ارتفاع باشد باید بنا و در تحت مرکز و اگر بر یکی از دو افق باشد از ابران افق آن  
 باید بنا و بر یک سبک حکم آفتاب اگر بر نصف النهار یا یکی از دو افق باشد و کجا و باید کرد و یا از مخطوطه  
 البروج کدام درجه بر افق باشد افق است آن درجه طالع بود و میان آن که در آفتاب مذکور  
 شده و در میل در وسط لایق غیر نام که باشد که درجه آفتاب را علامت می نمود و این سبک که  
 میان دو خط افتاده باشد از خطوط انعام مخطوطه البروج و همچنین که باشد که مخطوطه ارتفاع  
 که بر خط کشیده باشد موازی آن ارتفاع یعنی که باشد که آن ارتفاع در میان  
 مخطوطه باشد یا که میان مخطوطه بود و افق یا خط نصف النهار و همچنین که بود که درجه طالع سیاه  
 و خط بود از اجزای بروج در این اوضاع اگر مخطوطه سیاه آن تفاوت را مقدر کردی کردی  
 و نیز بر مخطوطه حاصل شود و می باید و خط را از اجزای بروج بخرج اسطرلاب نموده  
 نیز بر خط سیاه قرار داده گیرند و در مخطوطات جزو آفتاب یا شمس کوکب را بر مابین  
 این دو مخطوطه گذارند و آن قوسی که از حرکت جزو یا شمس متولد شود بخرج اسطرلاب  
 کنند و بر خطی را درجه کنند و اگر خواستند که نوعی از حساب معلوم کنند بر مخطوطه علی باید کرد و در میل  
 تبدیل کنند و این تبدیل هم عینیت از نوعی نیست چنانکه بعضی گمان برده اند اما  
 تبدیل موضع آفتاب چنان باید کرد که این دو خط که آفتاب میان هر دو افتاده است معلوم

کنند و خط از آن هر دو خط است با اولیت نسبت به یک از آن دو خط مکتب خود  
 بر توالی و خواه بر خلاف توالی و کلام مضمون محل هر دو صورت در چند که شش مطابق صورت  
 اولی نموده است بر مخطوطه از مخطوطات ارتفاع نیست بلکه از مخطوطه بروی باشد که خط  
 دوم بر مخطوطه تواند گذشت و اگر بر افق یا بر خطی از خطوط سیاه یا خطوط مستقیم نیستند هم  
 مقصود حاصل آید و اولی آن بود که خط نصف النهار یا خط استوار را مقصود دارند و می باید  
 کردی را ایضاً بر خطی که می مقابل آن باشد از اجزای بروج آن که کنند  
 بر خط دوم بر همان مخطوطه یا بر همان خط باشند و می باید که در میان هر دو نشان از  
 اجزای بروج به بنام از جانب اقرب و ترک این قید بجهت اوست آنچه باشد اصل این  
 از اجزای تبدیل نم کنند پس که کنند تا مابین خط اولی خط دوم و موضع آفتاب خط  
 درجه باشد آن درجات را در اجزای تبدیل نم کنند و حاصل بر تفاوت اجزای مخطوطه سیاه  
 شش اسطرلاب سیاه در خطی و دو دو در خطی نم کنند و تعریف ضرب و جمع  
 در مخطوطه سبک و گریافته است آنچه بر آن آید بعد از آن از نشان اول که برابر می کرده  
 باشد در جهت نشان دوم شش بر از جانب اقرب و اگر بعد موضع آفتاب خط دوم که  
 باشد بعد از خارج قسمت از نشان دوم در جهت نشان اول شش بر از جانب اقرب  
 که رسد می باید که این تبدیل کنند تا بر آن مخطوطه یا بر آن خط موقوف که اسم خود افتاده  
 از اجزای مخطوطه سیاه بر کنند چه که باشد که دیگر و چند را محقق الیه شود و آن موضع



افتاب باشد مثلش در طرلاب شمالی سدی از عرض کوئین می کشش درجه و آن عرض اول سینه را  
 و خورشید و چنان است فرض کردیم که افتاب در شانزدهم درجه نور بود و آن میان دو خط بود و خط  
 در از ده و دیگری خط سجد می در مابین خط سوم و چهارم و خط موازی آن نور در آنجا وقت  
 است چهار درجه عرض است و اینجا هم از پیشین محتاج این نیست اول خط دوازده بر خط اول  
 شرقی نماید و عرضی که در این خط باشد بر آن نماید و عرضی که در آن خط باشد بر آن  
 نشان را از جانب غرب بگردیم تا به خط چهارم درجه و نیم و این اجزاء تعدیل است پس تفاوت  
 خط اول یعنی دوازده نور و موضع افتاب یعنی شانزدهم نور یکدیگر چهار بود و اجزاء تعدیل  
 کردیم هجده حاصل آمد نسبت هجده با چهار نیم که ربع است همان نسبت چهار است با واحد  
 بعد از آن تفاوت اجزاء منطقه یعنی شش نسبت کردیم بیرون آمد سه نسبت سه بود  
 چون نسبت هجده است بشش که گشت است پس از علامت اول سه جزو بودی علامت  
 دوم از اجزای تعدیل شد و نیم آنجا که رسید می بر و نماید و علامت میان می و علامت  
 دوم یکدیگر و نیم ماند و اگر تفاوت میان بفراده نور و موضع افتاب یعنی شانزدهم نور  
 یکدیگر و آن دو است و در اجزای تعدیل که چهار نیم است ضرب کنند حاصل آید و چون آن را  
 بر شش که تفاوت اجزای منطقه است قسمت کنند خارج قسمت یک و نیم باشد پس چون برابر  
 از علامت دوم یکدیگر علامت اول تعدیل یکدیگر نیم حرکت و علامت مقصود حاصل آید با تفاوت  
 نگاه کردیم تا بر منطقه اول شد که کدام جزو افتاده است از منطقه اجزاء و موضع افتاب است

علامتی بود که در نیم تا بوقت حاجت معلوم باشد و بیان این عمل متوقف است بر قاعده اربعه  
 تناسبه و آن آنست که در فرض حساب متفرقه است که چون یکی از بعد اعدا و تناسب مجهول باشد  
 و آن سه عدد دیگر معلوم آن مجهول را معلوم توان کرد و طریق آنست اعلام آن چنانست که اگر  
 مجهول احد الطرفين باشد حاصل ضرب وسطین را در یکدیگر بر طرف معلوم قسمت کنند خارج  
 طرف مجهول باشد و اگر مجهول احد الوسطین باشد حاصل ضرب طرفین و یکدیگر بر وسط معلوم  
 قسمت کنند خارج قسمت وسط مجهول باشد بر آنش در شکل نوزدهم سه جدول میزن  
 که حاصل ضرب طرفین اعداد را بر تناسبه مساوی حاصل ضرب وسطین است و چون  
 حاصل ضرب دو عدد در برابر یکی از اعداد دو قسمت کنند خارج قسمت آن عدد و یکدیگر باشد  
 بر نسبت حاصل ضرب مضروب بر آن نسبت مضروب نیز است با واحد چنان نسبت معلوم  
 قسمت با واحد چون نسبت مقصود است بمقصور علیه بر نسبت حاصل ضرب طرفین که در آن  
 حاصل ضرب وسطین است بر وسط معلوم چون نسبت وسط مجهول باشد با واحد که نسبت  
 مقصود بمقصور علیه و همچنین نسبت حاصل ضرب وسطین بطرف معلوم چون نسبت  
 طرف مجهول است با واحد و بعد از تعدیل میگویدیم که نسبت عدد مابین اجزاء منطقه  
 البروج که خارج اسطرلاب است با عدد و حصه خود از اجزاء اجزیه که اجزاء تعدیل است چون  
 عدد در آن قسمت که از احد الخطین باشد تا موضع افتاب با عدد و حصه خود از اجزاء اجزیه  
 کل منطقه تقریباً عدد و خارج اسطرلاب و عدد اجزاء تعدیل و عدد در آن که از احد الخطین باشد

کل بعد از آن که نشان  
 سطح اولی از این سطح است  
 انشائی و آن کانی است که  
 نسبت مناسب است



ناموضع آفتاب در معلوم مناسب غایب شده مذکور چون عدد اجزاء تعدیل را در عدد درجات  
 معلوم که اسطرلاب معلوم اند ضرب کنیم و بر عدد مخرج اسطرلاب که طرف معلوم است قسمت کنیم تا  
 قسمت عدد حصه و جهت معلوم باشد که طرف مجزوه است و در اسطرلاب وقت تقریباً باشد  
 که این عمل تحقیقی وقتی بود که حصه درجات منطقه از اجزای مجزوه مساوی بود اما تعدیل منطقه است  
 چنان بود که چون ارتفاع موجود میان دو منطقه افتاد باشد موضع آفتاب یا منطقه که  
 بر منطقه اول یا بینا یعنی منطقه که ارتفاع او مقدم باشد خواه کمتر باشد و خواه بیشتر باشد  
 و در آنکه مراد از اول آن باشد که ارتفاع او کمتر بود یا آنکه ارتفاع او بیشتر و مرئی نشان آن که  
 بر منطقه دوم بنا دو مرئی نشان کرد و میان هر دو نشان از جانب اقل باشد  
 و از اجزای تعدیل نام بنا ده تا مشاهده واقع شود پس تفاوت میان منطقه اول  
 ارتفاع موجود در اجزاء تعدیل ضرب باید کرد و بر تفاوت میان هر دو منطقه که در اسطرلاب  
 سدی شش بود و در غنی سه و در نصفی دو قسمت کرد و آنچه بر آن آید مرئی بعد از آن اجزاء  
 از علامات اول بسوی علامات دوم باید کرد و ایند بر وجهی که حرکت مرئی در برابر اجزاء تعدیل  
 باشد تا در آفتاب یا منطقه که بر آن ارتفاع افتد که گرفته باشند و اگر تفاوت میان  
 منطقه دوم و ارتفاع موجود در اجزاء تعدیل ضرب کنند و بر مخرج اسطرلاب قسمت کنند  
 و بمقدار خارج قسمت مرئی از علامات دوم بطرف علامات اول حرکت دهند و در برابر  
 اجزاء تعدیل هم مقصود حاصل آید مثلث هم در اسطرلاب شمالی سدی بر صفحه عرض کو

سیکه در سدی  
 که در وقت

فرض کردیم آفتاب را در دوازده و درجه ثور و ارتفاع آفتاب بیستم است شش  
 درجه و آن میان منطقه افتد و منطقه که است پس موضع آفتاب را بر منطقه افتد بنا  
 که منطقه اول است پس اگر اولیت نسبت با ارتفاع مقدم باشد این ارتفاع مذکور نشتر  
 باشد و اگر چه نسبت با ارتفاع اقل باشد محتمل است در غریب را و مرئی نشان که دریم  
 هم موضع آفتاب را بر منطقه که بنا داریم و مرئی نشان که دریم یا فیم میان هر دو  
 نشان چون از جانب اقل بشماریم هفت درجه پنجم و این اجزای تعدیل است پس  
 تفاوت میان منطقه اول و ارتفاع آفتاب که اگر افتد و آن دو باشد و در اجزای تعدیل  
 ضرب کردیم باز ده حاصل آمد بر تفاوت میان هر دو منطقه که آن شش است قسمت  
 کردیم بر آن آمد دو نیم از علامات اول است که اگر ده بسوی علامات دوم از جانب  
 اقل بشماریم بموضع رسید که از آن علامات دوم پنج بود و برابر الموضع بنا  
 آفتاب بر ارتفاع موجود افتاد باشد و اگر تفاوت میان منطقه اول و ارتفاع  
 موجود الواجب و آن چهار بود و در اجزای تعدیل که هفت و نیم ضرب کنند حاصل ضرب  
 بر شش قسمت کنند و بمقدار خارج قسمت که پنج است مرئی از علامات دوم بسوی علامت  
 اول حرکت دهند آفتاب بر ارتفاع موجود افتد و از عمل هم جنبی بر فاعده از بعد از  
 مشاهده است چنانچه نسبت به مخرج اسطرلاب یا عدد اجزای تعدیل چون نسبت عدد تفاوت  
 میان منطقه اول و ارتفاع موجود با عدد حصه آن تفاوت از اجزای مجزوه تقریباً پس را



از این جهت

بجمله بقاعده مذکور معلوم شود و قید تقریباً بجهت است که اجزاء مجرد شش پانده با جزاء معدل  
 السائر و در باب دوم بر این شد که جهت می باشد و معدل السائر از ارتفاع مختلف است  
 و اگر از ارتفاع میان آن و مقطره است تعدیل آن چون تعدیل مقدرات باشد اما اگر ارتفاع  
 موجود میان مقطره است و خط وسط السائر از طریق تعدیل است که غایت ارتفاع آن است  
 یا کوکب در آن معلوم کند چنانکه در باب ششم باید پس اگر ارتفاع موجود مساوی غایت  
 ارتفاع باشد جزو افتاب باشد یا خط کوکب بر خط وسط السائر باشد و اگر مختلف بود تفاوت  
 میان غایت ارتفاع و مقطره مقدم اگر شش باشد و مقطره موقوف اگر غایت باشد  
 معلوم کنند و این تفاوت را بجای مخیر اسطلاب گیرند و خط وسط السائر را بمنزله  
 مقطره دوم و باقی عمل بطریق مذکور با تمام رسانند اما تعدیل طالع چنان باید کرد  
 که چون موضوعی از منطقه اسب بروج که بر افق مشرق افتاده باشد میان دو خط بود و موضع  
 مری نشان باید کرد یا آنکه غایت را تغییر دهند پس خط اول از ان دو خط بر افق  
 مشرق باید بنا و و سابقا معلوم شد که هر که هم از ان دو خط را که اول است بنهند  
 و در تعدیل تفاوت کنند یک مقدم اول از گفته است که مقدم باشد موضع مری نشان  
 باید کرد و تفاوت میان هر دو نشان بگرفت از جانب اقرب و از آن تفاوت اجزاء  
 نام نهاد و بعد از ان خط دوم بر افق مشرق باید بنا و مری نشان کرد و تفاوت  
 میان نشان خط اول نشان اول نشان خط دوم گرفت و از اجزاء تعدیل نام

میان خط وسط السائر و ارتفاع  
 موجود است و در باب ششم  
 است اما اگر مختلف بود  
 تعدیل و طالع نشان  
 مذکور است

و القاد

و از این از تفاوت اجزاء بنا و بود چه اجزاء تعدیل همان تفاوت اجزاء است  
 با جزئی دیگر و این ظاهر است پس تفاوت اجزاء را در اینجا میان خط بود که مخیر اسطلاب  
 یعنی شش پانده یا آنچه بود ضرب باید کرد و حاصل را بر اجزاء تعدیل قسمت کرد و آنچه بود  
 آید بر خط اول افزوده و آنچه حاصل آید بر خط اول افزوده و در جداول بود و اگر اول خط دوم را  
 بر افق بنهند و مری نشان کنند و تفاوت میان این نشان و نشان اول بگیرند  
 آن تفاوت اجزاء باشد پس تفاوت اجزاء را در مخیر اسطلاب ضرب کنند و حاصل را  
 بر اجزای تعدیل قسمت کنند و خارج قسمت را از خط دوم نقصان کنند هم مقصود حاصل  
 آید با تفاوت نشان افتاب در دو دوازده درجه تور است و ارتفاع شش  
 هجده درجه و در اسطلاب سی و صغیر بود و از دوازده درجه تور را بر مقطره پنج نهادیم  
 یعنی هجده درجه شرقی از منطقه البروج نقطه میان خط شش و خط دوازده اجزاء  
 بر افق مشرق است و مری نشان کردیم و خط شش جزا را بر افق شرقی نهادیم  
 و مری نشان کردیم یا قسم چون از جانب اقل میان هر دو نشان بشماریم و خط  
 تفاوت اجزاء سه درجه و نیم بعد از ان خط دوازده بر افق شرقی نهادیم و نشان  
 کردیم یا قسم چون از جانب اقل بشماریم و تفاوت میان نشان که جهت شش درجه  
 جزا کردیم و میان این نشان که جهت خط دوازده جزا کردیم پنج و نیم و این اجزاء  
 تعدیل است و چون اسطلاب بر سرست تفاوت اجزاء را که سه و نیم است در شش ضرب



که این حاصل از یک است از این پنج و نیم که اجزای تعدیست قیمت که در این جدول آمده که  
زیاده از نیمه و آن نه جزو است از بازده جزو پدر و علم حساب مغرورده است که چون مجموع  
صحیح باشد و مقوم علیه صحیح و کسور و ده صحیح مقوم میان عدد کسر مقوم علیه باشد پنج غیر  
و اغلب صحیح عددی عدایشان کنند هر یک از آن دو عدد و صحیح را در صحیح کسر مقوم علیه  
ضرب کنند پس حاصل ضرب مقوم علیه را با کسر آن جمع کنند و حاصل ضرب مقوم را بر آن  
قیمت کنند پس چون یک را در دو که خارج نصف است ضرب کنند چهل دو و حاصل  
آن دو پنج را که در دو ضرب کنند ده شود و با کسر بازده باشد خارج قیمت چهل دو و بازده  
سه باشد و نه جزو از بازده جزو بر تعدیری که بازده را واحد است بازنه و چهل و یک  
از این یعنی آن کسر بازده از نیمه را یکی گرفتیم چنانچه تفاوت اصل حساب است که چون کسر و  
کسر از نصف نباشد آنرا واحد گیرند و بعضی بازده از نصف نباشد آنرا واحد است با  
کنند چهار شد بر خط اول آن شش بود و از دو و نیم ده درجه جزو باشد و اگر اول خط او از  
جزو ابر افش شش و مرئی نشان کنند مابین این نشان و نشان اول که تفاوت  
اجزاست و باشد بر تفاوت اجزا را چون در خارج هر طالع که شش است ضرب کنند  
و حاصل را که در ازده است پنج و نیم که اجزای تعدیست قیمت که خارج قیمت و باشد که  
کسر از نصف و بعد از مسقاط آن کسر در از خط دوم که در از ده جزو است نقصان  
کنند باقی ده درجه جزو باشد و این درجه طالع باشد مطلوب است و این جدول است

متن است بر فاعله از بعد اوستا سجد چوبت عد و اجزاء اعیان باشد و مخج اسطرلاب  
چون نسبت عد و تفاوت اجزاست با آنچه میان خط اول و درج طالع باشد تقریباً بقاعده  
مذکوره رابع مجهول معلوم شود و قید تقریباً بچنانست که اجزاء اعیان بمنزله مطلع و شمس  
الخطین است چنانچه در باب مقیم باید انشاده تفاوت اجزاء بمنزله مطلع و شمس  
مجهولست و در حصول فن برین است که مطلع قس مساویه تساویست لیکن این تفاوت  
که در اعدیات نشه مذکور شد و از احکام اسطرلاب محسوس شود **باب چهارم** در معرفت  
ارتفاع از مطلع و این باب کلیس باب متین است یعنی علی که درین باب معلوم شود و علیست  
که در باب مقدم معلوم شده است و در اختیارات بدین حاجت آمده و نخستین بار  
تعیین وقت که بهتر از آن وقت نباشد بزعم مخیر از اوقاتیکه مناسب از مقصود و ثبوت  
و آنست که شروع در آن امر مطلوب بود و آن تعیین بلا خطه امور بسیار باشد از آنجمله <sup>خطه</sup>  
در جداول است آنجا که مطلع معین است اگر ده باشند و خواهند که ارتفاع افق یا کمال معلوم  
کنند و آنوقت تا وقت گناه از آنکه چون ارتفاع موافق آن ارتفاع شود و هم در مقدار  
هم در جهت و آنکه وقت طلوع اندر جهت طریق افعال بنیان بود که آن در جهت  
طالع تعیین افتاده باشد بر افق مشرقی نشد و گناه کنند تا در جهت آفتاب برگردام مغرب  
از خطرات شرفیت یا غولی یا بر خط نصف النهار افتاده است آنچه بود و ارتفاع آفتاب بود  
چون آفتاب باین ارتفاع رسد وقت فروض بود و اگر جزو آفتاب بر افق مشرقی باشد

مطلع قوس له ارفع دل الهناده  
با قوس از منطقه البروج طبع کنند  
و این قوس را در اطلال کمر بند  
طبع



طلوع آفتاب وقت مفروض بود و اگر بر افق غریب بود مسکیم غروب آفتاب باشد  
 وقت مفروض بود و اگر درجه آفتاب بر مخطرات و فاقه نقیصه و تحت الارض بود  
 وقت طلوع شب خواهد بود و کوکی از ثوابت که بر بالای زمین بود نکند باید کرد و ما بر کرم  
 مخطره افتاده است شرقیت یا غریب و وقت نکند باید وقت تا چون ارتفاع کوکب باشد  
 مقدار رسد در شرق یا مغرب چنانکه بود وقت طلوع آن درجه بود و اگر شمس کوکب بر خط  
 نصف النهار افتد فوق مرکز طلوع آن درجه بود و وقت غایت ارتفاع آن کوکب بود  
 و اگر تحت مرکز باشد در وقت ارتفاع اخضر و اگر بر افق مشرق یا مغرب بود طلوع آن  
 درجه و کوکب یا غروب ایشان با هم باشد و اگر درجه طلوع معین در میان دو خط باشد  
 از تعدیل باید کرد و نویسی که در جدول خود آفتاب مگذرد و اگر درجه آفتاب یا غریب کوکب  
 در میان دو مخطره باشد در وقت آن گذشت پس خود آفتاب یا غریب کوکب بر مخطره اول نهند  
 و در وقت آن گذشت و ما بین هر دو نشان از جانب اقرب تفاوت اجزا باشد پس جزء آفتاب  
 یا غریب کوکب را بر مخطره دوم نهند و نشان کنند و ما بین نشان مخطره اول و نشان  
 مخطره دوم اجزاء تعدیل بود پس تفاوت اجزاء در مجموع اسطرلاب ضرب کنند حاصل  
 بر اجزاء تعدیل نموده خارج قسمت مخطره اول افزاینه اگر کمتر از مخطره دوم باشد و الا بر

موی باید کرد کوکب الطول  
 مراد از ارتفاع  
 غایت ارتفاع  
 ارتفاعات

نقصان کنند تا درجه ارتفاع حاصل شود و اگر درجه آفتاب یا غریب کوکب در افق مخطره مضافه دوم  
 نقصان کنند تا درجه ارتفاع حاصل شود و اگر درجه آفتاب یا غریب کوکب در افق مخطره مضافه دوم  
 انقضای کنند تا درجه ارتفاع حاصل شود و اگر درجه آفتاب یا غریب کوکب در افق مخطره مضافه دوم  
 انقضای کنند تا درجه ارتفاع حاصل شود و اگر درجه آفتاب یا غریب کوکب در افق مخطره مضافه دوم

غایت ارتفاع و آن مخطره بجای مجموع اسطرلاب باید داشت و باقی عمل بطریق مذکور تا  
 باید رسانید **باب پنجم** در معرفت دایره ساعت نوی و معوج و اجزای آن  
 مدارات یومیه و دایره ای اند که ارتفاع مخطره مفروضه بر سطح فلک است حادث شوند  
 حرکت آن فلک و آن مدار و ابر از زمان نیز گویند پس اگر نقطه مفروضه طرف خطی باشد  
 که بر کره عالم و بر مرکز کوکی گذرد آن مدار یومی آن کوکب گویند و قوسی که ازین مدار فوق  
 الارض باشد از اتوس انحصار گویند و آنچه تحت الارض باشد قوس التلبس و آنچه پایین  
 طرف خط مذکور باشد و افق شرق از قوس انار یا پایین او و افق مغرب آنرا دایره گویند  
 و صاحب زجیات دایره یعنی دیگر گویند و انقوسی بود از مدار یومی کوکب ما بین طرف خط  
 مذکور و تقاطع اعلی مدار دایره نصف النهار بر توانی حرکت معدل النهار از وقت طلوع  
 کوکب تا وقت غروب قوس النهار بود و آنچه دور کند هم از وقت غروب کوکب تا  
 وقت طلوع اتوس التلبس بود و بر بنفاس بود و دایره بود و معنی که مذکور شد تفاوت  
 میان این دو آنچه پیشتر گذشت بقدر مطالع آن کوکب در آن زمان و مصنف این بود  
 و ایراد تفسیر گفته است از قوس النهار آفتاب یا قوس التلبس او و ما بین افق خطی که بر کره  
 دیگر عالم گذرد پس اگر این قوس مذکور است از افق بر توانی حرکت معدل النهار  
 دایره باشد و الا و ایراد باقی اما سبب روز در معرفت اهل شرح از ابدالی طلوع و غروب  
 و سبب انشعاب استیغای غروب آفتاب و اهل دوم و فارسی سبب روز از طلوع و غروب

اینست که در وقت طلوع  
 و از آنرا بر مرکز کوکب  
 قوسی که ازین مدار  
 و اینست که در وقت غروب  
 و از آنرا بر مرکز کوکب  
 قوسی که ازین مدار  
 و اینست که در وقت طلوع  
 و از آنرا بر مرکز کوکب  
 قوسی که ازین مدار







باشد و الا بر آن افزیند و ایراضی حاصل آید و اگر بعکس این گنند و ایراضی حاصل آید و همچنین اگر  
ششیه کوکب یا درجه کوکب عظیم الوض را بر نقطه ارتفاع موجود کنند و مری را بر خطی  
مری را بر خطی سرطان نشان کنند پس جزو آفتاب بر افق مغرب نشاند و مری را بر افق نشان کنند و  
میان نشان دوم و نشان اول بشمارند ابتدا از نشان دوم بر توالی انچه حاصل آید و ایر  
گشته بود از شب میانی که بیشتر گذشت و اگر جزو آفتاب بر افق مشرق نشاند و مری  
نشان کنند و از نشان اول بر توالی که از جهت وضع ششیه کوکب بر ارتفاع موجود  
باشد تا این نشان بشمارند بر توالی و ایراضی از شب بیرون آید و اگر نصف فوس السیل  
معلوم بود ششیه کوکب بر ارتفاع موجود نشاند و مری نشان کنند پس جزو آفتاب را  
بر خط و تدا الارض نشاند و مری نشان کنند و مابین هر دو نشان از جانب اول بشمارند  
و حاصل از نصف فوس السیل نقصان کنند اگر جزو آفتاب در مابین افق مغرب  
خط و تدا الارض بود و الا بر آن افزیند و ایراضی حاصل آید و اگر بعکس این گنند و ایر  
یاضی بیرون آید و اگر طالع معلوم بود و از طالع و ایراضی گنند که معلوم کنند بجای آنکه  
آفتاب کوکب بر نقطه مری نشاند و در طالع بر افق مشرق نشاند و بانی عمل همچنان کنند که  
گفته آمد و ایراضی یا بانی معلوم شود یعنی اگر طالع بر روز بود و درجه طالع را بر افق مشرق  
 پس جزو آفتاب را بر افق نشاند و نشان اول بر توالی بشمارند و اگر گذشته از روز  
 و نشان کنند و اگر جزو آفتاب بر افق مغرب نشاند و مری نشان کنند و از نشان اول این نشان

و در تدا

بر توالی بشمارند و ایراضی یا بانی از روز حاصل آید و اگر طالع شب باشد در وضع جزو آفتاب بر افق مشرق  
 بجای افق مغرب عکس بنا کنند و بعکس بطریق مذکور و ایراضی یا بانی حاصل کنند و اگر در وضعی طالع معلوم  
 باشد و خواهند که از آن طالع و ارتفاع معلوم کنند اگر در روز بود و ایراضی یا بانی بود و جزو آفتاب  
 بر افق مشرق نشاند و مری را بر افق مشرق و اگر در شب بود و ایراضی یا بانی بود و جزو آفتاب  
 بر افق مغرب نشاند و مری را بر افق مغرب و ایراضی یا بانی بر خلاف توالی حرکت دهند جزو آفتاب بر افق  
 وقت اند و درجه طالع بر افق مشرق و اگر در شب بود و ایراضی یا بانی بود و جزو آفتاب بر افق  
 مغرب نشاند و مری را بر افق مغرب و ایراضی یا بانی بر خلاف توالی حرکت دهند ششیه کوکب بر ارتفاع  
 افق مشرق نشاند و مری را بر افق مغرب و ایراضی یا بانی بر خلاف توالی حرکت دهند ششیه کوکب بر ارتفاع  
 خود نشاند و درجه طالع بر افق مشرق و چون و ایراضی یا بانی بر باز و قسمت کنند انچه بیرون آید ساعات  
 مستوی بود زیرا که چون یکدوره معدل النهار که سیصد و شصت درجه است به جهت و چنان  
 قسم نمایند که سیصد و شصت ساعات شبانه روز است هر قسمی بازده درجه باشد و نسبت  
 یکدوره به جهت و چهار ساعت چون نسبت ایراضی یا بانی با حصه آن از ساعات پس چنانکه  
 از قسمت یکدوره بازده ساعات تمام شبانه روز بیرون می آید از قسمت و ایراضی یا بانی بازده  
 حصه آن از ساعات بیرون آید و پوشیده نباشد که در عمل منتهی بر آنست که شبانه روز  
 مقدار یکدوره معدل النهار باشد تا حصه یک ساعت مستوی بازده درجه باشد و با حقیقه اجزاء  
 یک ساعت وسطی که بصورت رصده مدد است و اجزاء یک ساعت حقیقی که ای ازین



کمتر باشد و گاهی بیشتر و گاهی مساوی آن باشد آنچه بانه هر یکی را چهار گزیند و دقیق ساعات  
 و دقیق ماضی بود چه هر ساعت شصت دقیقه است و نسبت شصت به یازده همچون  
 نسبت چهار است با دهم و مجموع ساعات و دقیق ماضی یا باقی بود از روز یا شب  
 اگر دایر ماضی بود ساعات ماضی بود و اگر دایر باقی بود ساعات باقی بود و اگر دایر روز  
 بود ساعات روز و اگر شب بود ساعات شب و اگر مجموع ساعات روز و ساعات شب  
 آفتاب را بر افق شرق کنند و مری نشان کنند و بعد از آن بر افق غربی بنشینند و نشان  
 کنند میان هر دو نشان بشمارند ابتدا از نشان اول بر توالی تا قوس النوا معلوم شود  
 و اگر ابتدا از نشان اول برخلاف توالی بشمارند قوس النوا معلوم شود و دلیل حاصل آید پس قوس  
 النوا را چنانکه گفتیم بر یازده قسم کنند و آنچه بانه در چهار ضرب کنند تا ساعات و دقیق  
 روز معلوم شود همچون آنرا از نسبت و چهار نقصان کنند باقی ساعات و دقیق باقی شود  
 و میان اینها ظاهر است و اگر نخواهند اول جزو آفتاب را بر افق غربی بنهند و مری نشان  
 کنند پس بر افق شرقی بنهند و مری نشان کنند و میان هر دو نشان بشمارند ابتدا از  
 نشان اول بر توالی اجزاء قوس النوا معلوم شود و بر یازده قسمت کنند ساعات  
 شب بود و اگر جزئی بماند در چهار ضرب کنند تا دقیق معلوم شود و اگر جزو آفتاب  
 بر خط مشرق بنهند و مری نشان کنند و بعد از آن بر افق مشرق بنهند و مری نشان  
 کنند و میان هر دو نشان از جانب شرق بشمارند و ضعف آن بر صد قسمتند و آنچه بانه

اگر پس آفتاب شمالی شد و از آن بجا بماند اگر جنوبی باشد حاصل قوس النوا بود و اگر در  
 نزد و نقصان کردن بکنند قوس النوا حاصل آید و قوس النوا کوکب یکی از طرفین  
 گذشته معلوم شود و نسبت خط کوکب بجا جزو آفتاب است یا بکند و اگر چه بماند که بجا  
 که کوکبی از ثوابت که شب طلوع خواهد کرد در که ام ساعت طلوع کند چون خط کوکب  
 بر افق نشینند اگر آفتاب بر قسم فوق الارض بود طلوع آن کوکب در روز بود و اگر در  
 قسم تحت الارض بود طلوع آن در شب باشد پس بجهت معرفت ساعات طلوع جزو  
 بر افق غربی بنهند و مری نشان کنند و خط کوکب را بر افق شرقی بنهند و مری نشان  
 کنند و میان هر دو نشان بجا بماند از نشان اول بر توالی اجزاء بشمارند و  
 بانه قوس النوا بر یازده قسمت کنند و آنچه بانه در چهار ضرب کنند تا ساعات و دقیق  
 کوکب و اگر خواهند که بدانند که کوکبی که در روز طلوع خواهد کرد در که ام ساعت طلوع  
 خواهد کرد در چهار آفتاب را بر افق مشرق بنهند و مری نشان کنند پس خط کوکب را هم بر افق  
 مشرق بنهند و مری نشان کنند و از نشان اول نشان دوم بر توالی بشمارند و بر  
 بانه قوس النوا بر یازده قسمت کنند و آنچه بانه در چهار ضرب کنند تا ساعات و دقیق  
 کوکب و اگر خواهند که بدانند که کوکبی که در شب طلوع خواهد کرد در که ام ساعت  
 خط کوکب را بر افق مغرب باید نهاد و اگر در روز بود در چهار آفتاب را بر افق مشرق  
 باید نهاد و خط کوکب را بر افق مغرب و بطریق مذکور ساعات طلوع از اول شب تا اول



معلوم کرده و اگر خواسته که کوك بتقاطع اعلى مدار نصف النهار كى رسد اول  
 شطيه اورا در بالای مركز خط نصف النهار بنهد و عرض نشان كند پس اگر جزو اقطاب  
 تحت الارض بود انچه را بر ابراقى موزن بنهد و عرض نشان كند و از نشان دوم نشان  
 اول بر توالى بجز بگذرد و قسمت كند انچه برون آيد ساعات بود از غروب اقطاب تا رسيدن  
 كوك بتقاطع مذكور و اگر جزو اقطاب فوق الارض باشد از ابراقى شمس قسمنند  
 و عرض نشان كند و از نشان دوم نشان اول بر توالى بجز بگذرد و بر پاره قسمنند  
 انچه برون آيد ساعات بود از طلوع اقطاب تا رسيدن كوك بتقاطع مذكور  
 و اگر خواسته كه بداند كه بتقاطع اصل مدار و نصف النهار كى رسد در اين شطيه  
 كوك در تحت مركز ربط نصف النهار بايد نهاد و باقى عمل بطريق مذكور با تمام رست  
 و انچه در مقام بعضى گفته اند كه طلوع كوك بياره را هم بطريق استعلام طلوع بوا  
 معلوم توان كرد چون درجه تقويم كاي شطيه كيرند مخصوصست بآنكه درجه طلوع و درجه تقويم كاي  
 باشد و اين نشان بود كه كوك عرض بود يا اگر عرض باشد در حين طلوع و ايره  
 عرض او بر ابراقى منطبق الماموفت اجزاء ساعات مجموع چنان بود كه قوس النار را بر ابراقى  
 كه عدد ساعات مجموع است قسمت كند و انچه بماند درج ضرب كند تا اجزاء ساعات مجموع  
 روز و باقى آن معلوم شود و سبب انكه درج ضرب كند آنست كه هر درجه شمس  
 و قمر است و چون شمس و قمر را بگذرد و قمر كند خارج قسمت بجز بقدر باشد بكنه

و اگر خواسته که کوك بتقاطع اعلى مدار نصف النهار كى رسد اول شطيه اورا در بالای مركز خط نصف النهار بنهد و عرض نشان كند پس اگر جزو اقطاب تحت الارض بود انچه را بر ابراقى موزن بنهد و عرض نشان كند و از نشان دوم نشان اول بر توالى بجز بگذرد و قسمت كند انچه برون آيد ساعات بود از غروب اقطاب تا رسيدن كوك بتقاطع مذكور و اگر جزو اقطاب فوق الارض باشد از ابراقى شمس قسمنند و عرض نشان كند و از نشان دوم نشان اول بر توالى بجز بگذرد و بر پاره قسمنند انچه برون آيد ساعات بود از طلوع اقطاب تا رسيدن كوك بتقاطع مذكور و اگر خواسته كه بداند كه بتقاطع اصل مدار و نصف النهار كى رسد در اين شطيه كوك در تحت مركز ربط نصف النهار بايد نهاد و باقى عمل بطريق مذكور با تمام رست و انچه در مقام بعضى گفته اند كه طلوع كوك بياره را هم بطريق استعلام طلوع بوا معلوم توان كرد چون درجه تقويم كاي شطيه كيرند مخصوصست بآنكه درجه طلوع و درجه تقويم كاي باشد و اين نشان بود كه كوك عرض بود يا اگر عرض باشد در حين طلوع و ايره عرض او بر ابراقى منطبق الماموفت اجزاء ساعات مجموع چنان بود كه قوس النار را بر ابراقى كه عدد ساعات مجموع است قسمت كند و انچه بماند درج ضرب كند تا اجزاء ساعات مجموع روز و باقى آن معلوم شود و سبب انكه درج ضرب كند آنست كه هر درجه شمس و قمر است و چون شمس و قمر را بگذرد و قمر كند خارج قسمت بجز بقدر باشد بكنه

ساعت همان اجزاء ادرج ضرب كند چه فرقى نيست ميان اينكه آن اجزاء ادرج ضرب  
 كند يا انكه در شمس ضرب كند حاصل را بر دو اوده قسمت كند و چون آن را از  
 نقصان كسند انچه بماند اجزاء ساعات باشد و اين بكنه آنست كه نسبت اجزاء  
 يك ساعت روز كه نصف سوس قوس النار است با قوس النار چون نسبت اجزاء  
 يك ساعت شب به نصف سوس قوس النار و قوس الليل پس بثلث سوس ادرج ضرب  
 اصول نسبت اجزاء يك ساعت روز با قوس النار چون نسبت اجزاء يك ساعت روز و اجزاء يك ساعت  
 روز و شب باشد با مجموع قوس النار و قوس الليل كه يكه و است و چون اجزاء يك ساعت روز  
 نصف سوس قوس النار است پس مجموع اجزاء يك ساعت روز و اجزاء يك ساعت شب نصف  
 سوس و در باشد كه سوس درجه است پس چون اجزاء يك ساعت روز از سوس درجه نقصان كسند  
 اجزاء يك ساعت شب باقى ماند و هو المطلوب و بغير آن ديگر چون عدد و ادرج در عدد  
 اجزاء ساعات روز ضرب كند قوس النار حاصل آيد و اگر در عدد اجزاء شب ضرب كند  
 قوس الليل حاصل آيد چنانكه غروب ميتن شود و مجموع قوس النار و قوس الليل سوسه و  
 درجه است تقريبا و حاصل ضرب دو ادرج در سوسه و شمس است پس مجموع عدد  
 ساعات روز و اجزاء ساعات شب بر دو در عدد كه حاصل ضرب عدد سوس و مجموع آن  
 عدد مساوى حاصل ضرب همان عدد باشد در عدد اربع مجموع آن دو عدد مضروب ببنده  
 عدد اربع بود بغير كس شش اول ثمانية هول هو المراد و بوجه ديگر نظير درجه اقطاب اينكه در

و اگر خواسته که کوك بتقاطع اعلى مدار نصف النهار كى رسد اول شطيه اورا در بالای مركز خط نصف النهار بنهد و عرض نشان كند پس اگر جزو اقطاب تحت الارض بود انچه را بر ابراقى موزن بنهد و عرض نشان كند و از نشان دوم نشان اول بر توالى بجز بگذرد و قسمت كند انچه برون آيد ساعات بود از غروب اقطاب تا رسيدن كوك بتقاطع مذكور و اگر جزو اقطاب فوق الارض باشد از ابراقى شمس قسمنند و عرض نشان كند و از نشان دوم نشان اول بر توالى بجز بگذرد و بر پاره قسمنند انچه برون آيد ساعات بود از طلوع اقطاب تا رسيدن كوك بتقاطع مذكور و اگر خواسته كه بداند كه بتقاطع اصل مدار و نصف النهار كى رسد در اين شطيه كوك در تحت مركز ربط نصف النهار بايد نهاد و باقى عمل بطريق مذكور با تمام رست و انچه در مقام بعضى گفته اند كه طلوع كوك بياره را هم بطريق استعلام طلوع بوا معلوم توان كرد چون درجه تقويم كاي شطيه كيرند مخصوصست بآنكه درجه طلوع و درجه تقويم كاي باشد و اين نشان بود كه كوك عرض بود يا اگر عرض باشد در حين طلوع و ايره عرض او بر ابراقى منطبق الماموفت اجزاء ساعات مجموع چنان بود كه قوس النار را بر ابراقى كه عدد ساعات مجموع است قسمت كند و انچه بماند درج ضرب كند تا اجزاء ساعات مجموع روز و باقى آن معلوم شود و سبب انكه درج ضرب كند آنست كه هر درجه شمس و قمر است و چون شمس و قمر را بگذرد و قمر كند خارج قسمت بجز بقدر باشد بكنه

و اگر خواسته که کوك بتقاطع اعلى مدار نصف النهار كى رسد اول شطيه اورا در بالای مركز خط نصف النهار بنهد و عرض نشان كند پس اگر جزو اقطاب تحت الارض بود انچه را بر ابراقى موزن بنهد و عرض نشان كند و از نشان دوم نشان اول بر توالى بجز بگذرد و قسمت كند انچه برون آيد ساعات بود از غروب اقطاب تا رسيدن كوك بتقاطع مذكور و اگر جزو اقطاب فوق الارض باشد از ابراقى شمس قسمنند و عرض نشان كند و از نشان دوم نشان اول بر توالى بجز بگذرد و بر پاره قسمنند انچه برون آيد ساعات بود از طلوع اقطاب تا رسيدن كوك بتقاطع مذكور و اگر خواسته كه بداند كه بتقاطع اصل مدار و نصف النهار كى رسد در اين شطيه كوك در تحت مركز ربط نصف النهار بايد نهاد و باقى عمل بطريق مذكور با تمام رست و انچه در مقام بعضى گفته اند كه طلوع كوك بياره را هم بطريق استعلام طلوع بوا معلوم توان كرد چون درجه تقويم كاي شطيه كيرند مخصوصست بآنكه درجه طلوع و درجه تقويم كاي باشد و اين نشان بود كه كوك عرض بود يا اگر عرض باشد در حين طلوع و ايره عرض او بر ابراقى منطبق الماموفت اجزاء ساعات مجموع چنان بود كه قوس النار را بر ابراقى كه عدد ساعات مجموع است قسمت كند و انچه بماند درج ضرب كند تا اجزاء ساعات مجموع روز و باقى آن معلوم شود و سبب انكه درج ضرب كند آنست كه هر درجه شمس و قمر است و چون شمس و قمر را بگذرد و قمر كند خارج قسمت بجز بقدر باشد بكنه







نار اطلال نما رتبه بی بود و نما رتبه سطران و در اول کتاب مذکور شد که اگر سطران  
 جنوبی است که قطب جنوبی باشد نه اگر عرض صفیحه او جنوبی باشد و اگر قوس السیل را در او از  
 قسمتند اجزاء ساعات شب پرده آید و پوشیده نماند که مناسب بود که مقصود این حکم را  
 بر وجهی که تقدیم کردی و اگر ربعی از ساعات مستوی روز یا شب بر او افزایند آنچه حاصل آن  
 اجزاء ساعات مجموع بود یعنی اگر ربع عدد ساعات مستوی روز یا شب بود بر آن عدد و اگر  
 حاصل عدد اجزاء ساعات مجموع جزو روز یا شب بود زیرا که در فسیکه ساعات مستوی است  
 مجموع مساوی باشند اجزاء ساعات مجموع زیاده باشد بر ساعات مستوی بقدر بقدر بر ساعات  
 و ساعات کمتر باشند از اجزاء بقدر خمس اجزاء آن ظاهر است و اگر سیکه ساعات مستوی  
 بیشتر شود یا کمتر اجزاء هم بیشتر شود یا کمتر بحسب آن و اما این نسبت میان اجزاء ساعات  
 محفوظ باشد و اگر خمس از اجزاء ساعات مجموع نقصان کنند آنچه با ساعات مستوی بود یعنی  
 اگر خمس عدد اجزاء ساعات روز یا شب از همان عدد نقصان کنند باقی عدد ساعات مستوی  
 آن روز یا آن شب بود بر آنش سابقا معلوم شد که اگر عدد اجزاء خمس السیل یا قوس النار  
 بر پانزده قسمت کنند خارج قسمت عدد ساعات مستوی بود و اگر بر ده از ده قسمت کنند  
 قسمت عدد اجزاء ساعات مجموع بود ظاهر است که چون خارج قسمت را در مقسوم علیه ضرب کنند  
 حاصل ضرب مقسوم باشد چه قسمت جزو مقسومست بعد از اجزاء مقسوم علیه ضرب تصعیف  
 المضروبین است بعد از اجزاء مضروب و دیگر پس حاصل ضرب پانزده در عدد ساعات

مستوی روز و شب یعنی حاصل ضرب ده از ده باشد در اجزاء ساعات مجموع روز یا شب پس کل  
 نوزدهم از سابقه حاصل نسبت پانزده با ده از ده چون نسبت عدد اجزاء ساعات مجموع  
 باشد بعد و ساعات مستوی چون تقصیل این نسبت کنیم با بر آنچه مقدار آخر شکل سیزدهم  
 همان مقدار بیان کرده است نسبت فضل پانزده با ده از ده نسبت فضل عدد اجزاء  
 مجموع باشد بر عدد ساعات مستوی با عدد ساعات مجموع و چون فضل پانزده بر ده از ده  
 ربع ده از ده است پس فضل عدد اجزاء ساعات مجموع بر عدد ساعات مستوی ربع عدد ساعات  
 بود و همچنین چون آن نسبت مذکور را قسب کنیم نسبت پانزده با فضل او بر ده از ده  
 نسبت عدد اجزاء ساعات مجموع بود با فضل او بر عدد ساعات مستوی و فضل بعد پانزده بر  
 ده از ده بخش پانزده است پس فضل عدد اجزاء ساعات مجموع بر عدد ساعات مستوی هم  
 بخش عدد اجزاء ساعات مجموع بود و نحو المطلوب اما ساعات مجموع بود که شش از ده زیاده  
 شب بدان طریق معلوم کنند که جزو آفتاب را بر مضطره ارتفاع بنشیند نگاه کنند تا  
 نظیرش بکدام خط افتاده است از خطوط ساعات مجموع از افق مغرب تا به آن خط  
 بیشتر چند آنچه بود ساعات ده مجموع بود و گذشته از روز به پانزده که بیشتر مذکور شد و اگر  
 خطوط ساعات مجموع بر قسم فوق الارض بود جزو آفتاب را بر ارتفاع موجود بنشیند  
 و به چند که بر کدام خط افتاده است از افق شرقی تا به آن خط بیشتر ساعات مجموع بود  
 گذشته از روز و اگر در میان دو خط افتاد حری نشان کنند پس نظیر درجه آفتاب را بر آن

کل را بر عدد افق کانت  
 مثلاً سیکه ساعات مستوی  
 از ربع ساعات مستوی  
 و آن کانت السیل  
 کانت فی سطران



بر آن خطی که با جهت مغرب بود اگر آن خطوط در قسم تحت الارض بود یا درجه او بر آن خطانند که با  
 جهت شرق بود اگر در قسم فوق الارض بود و مری نشان کنند و میان هر دو نشان که مری نشان  
 جانب غرب و آن اجزاء تعدیل باشد و در قسمت غرب کنند و بر اجزاء ساعات روز قسمت  
 کنند تا وقایع پر دین آید از این ساعات تمام چنانکه ساعات و وقایع گذشته بود  
 از روز و این بخشی است بر قاعده از بعد اعداد متناسب به نسبت اجزاء تعدیل است  
 از وقایع ساعات معوج زاید است بر ساعات تا به چون نسبت اجزاء ساعات معوج  
 داشت دقیقه که یک ساعت است پس بقاعده مذکور به چون اجزاء تعدیل را در قسمت  
 که طریق معلومند ضرب کنند حاصل را بر اجزاء ساعات روز که وسط معلومست قسمت  
 کنند و وقایع مذکور که وسط چنانست حاصل شود و فو المطلوب و اگر غرب بود منطبقه که یک  
 بر معقظه از تقابل بودند و نگاه کنند تا جواز آفتاب بچگونگی ام ساعت افتاده است بر آن  
 افتاده باشد چنان ساعت از شب گذشته باشد و اگر خط طبرسم فوق الارض بود  
 نظیر جواز آفتاب در فعلی جای جواز او است باید کرد و اگر در میان دو خط افتاده باشد که  
 در روز که قسم وقایع است از آن اجزاء ساعات تب بود بجا و اندک جای اجزاء ساعات  
 روز و اگر دایره ماضی بر اجزاء ساعات روز زیادت قسمت کنند ساعات معوج گذشته  
 از روز زیادت حاصل آید چنانکه غریب در میان تعدیل ساعات معوج معلوم شود و اگر  
 خطوط ساعات معوج در قسم فوق الارض یا تحت الارض کشیده باشند طریق استعمال

ساعات مستوی از آن خطوط بطریق استعمال ساعات معوج باشد از خطوط ساعات  
 معوج تفصیلی که مذکور شد و اگر جواز آفتاب یا نظیر آن در میان دو خط افتاده از خطوط ساعات  
 مری نشان کنند پس بر خط مقدم نهند و مری نشان کنند و ما بین هر دو نشان از خط  
 بجزند و در چهار ضرب کنند تا وقایع که زیاده بر ساعات نام باشد حاصل آید و اگر ساعات  
 نام روز یا تمام شب خواهند که معلوم کنند اگر آن خطوط در قسم تحت الارض بود و درجه  
 آفتاب را بجهت ساعات شب نظیر از اجزاء ساعات روز بر اقی شرق نهند و اگر در  
 قسم فوق الارض بود و درجه آفتاب را بجهت ساعات روز و نظیر از اجزاء ساعات  
 بر اقی مغرب نهند پس اگر بر خطی از آن خطوط افتاده ساعات چنان بود و اگر  
 هیچ خط دقیقه مری نشان کنند پس بجهت در اختلاف توالی حرکت دهند تا جواز آفتاب  
 یا نظیر او بر اول خطی افتاده که بعد از آن اقی باشد و مری نشان کنند و ما بین هر دو  
 از جانب اول بجزند و در چهار ضرب کنند حاصل وقایع ساعات باشد از اباعده و تا  
 خط مذکور اینها گذشته تا ساعات تمام روز یا تمام شب و وقایع آن حاصل آید و اگر  
 خطوط ساعات معوج بر خط نصف النهار کشیده باشند خواهد بر نصف النهار بر تمام آن اول  
 درجه آفتاب را بر خط نصف النهار نهند و نگاه کنند بجهت الطرف که منطبقه بر غایت  
 از تقابل افتاده باشد که اگر ام معقظه است و اگر در میان دو معقظه افتاده از تعدیل  
 باید کرد بطریق دیگر در باب ششم باید دانست که اگر خط باشد غایت از تقابل بود در آن

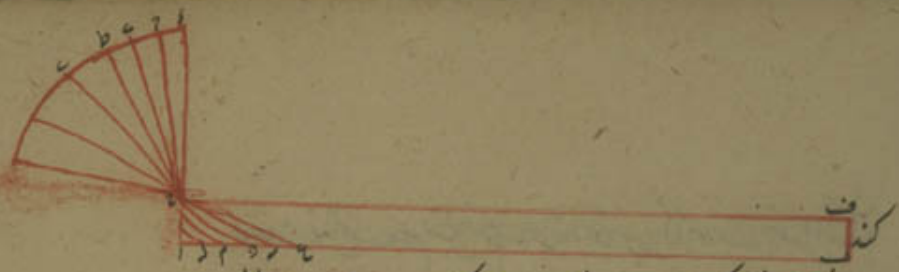
محل عدو عاصی  
 نام روز یا تمام  
 از خطوط ساعات

محل ساعات معوج از  
 از خطوط که بر خط نصف النهار



بر خط ارتفاع را که مبداء این خطوط اقرب باشد بر پشت اسطرلاب اسطرلاب  
 مثل آن ارتفاع باشد و علاقه در دست گیرند بر طریق گرفتن ارتفاع و اسطرلاب بگیرد  
 چنانچه بپای اسطرلاب یعنی انظر که اجزاء ارتفاع به دست آورند و با افتاب بود تا سایه  
 بلند بر عصا ده اند چنانچه از پنج جانب بخوف نشود و در این سایه بر عصا ده باشد که  
 که افتاب بخاطر ارتفاع باشد که در آن وقت سایه بلند چنانچه او باشد در وقت گرفتن  
 ارتفاع و آنوقت از ساعات زمانی شش ساعت گذشت باشد و گمان کنند تا طرف سایه  
 بر که خط افتاد است اندک باشد به جهت تا چه عدد بود نوشته اند که آن عدد ساعات گذشت  
 آن روز باشد اگر پیش از نصف النهار بود اما اگر بعد از نصف النهار بود آن عدد را  
 از دو زده نقصان باید کرد و آنچه بماند ساعات گذشت بود و این بر تقدیر است که  
 بر خطی که رسم شده باشد اما اگر بر خطی دورتر بود پیش از نصف النهار رقم اول معتبر بود و بعد  
 نصف النهار رقم آخر و توبیخ انتقال بر وجه کمال موقوف بر معرفت رسم این خطوط  
 و آنرا طریق است که مرجع به یکست و با این طریق فرض کنیم که خط اب و ب بر خطی است  
 از عصا ده و آن مقدار ارتفاع بلند پس آنرا اخراج کنیم تا به دو عدد و دو بر آن اخراج  
 کنیم اصغر از آن بمقداری و بر مرکز بعد دو ربع ده رسم کنیم و آنرا شش قسم  
 کنیم بر نقطه های ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ خطوط را ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ که در میان  
 کنیم و آنرا پنج قسم کنیم تا خط اب برابر نقطه های ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ سه ج قطع

کنند



و همچنین رخواج کنیم تا بلند بر نقطه ف قطع کنند پس چون ابتدا از قاعده بلند  
 بقدر این اقسام از طول عصا ده جدا کنیم و خطوط که موازی قاعده بلند باشد در سطح عصا  
 اخراج کنیم خطوط ساعات موعود رسم شود و هر قسم از این اقسام شش گانه و ساعت  
 معلوم شود که بعد از این از نصف النهار مساوی بود و پوشیده نماند که زاویه بود  
 هر مساوی اند بر اسطرلابی قوسهای آن زاویه بقوه شکل شش قسم از آنجا معلوم  
 و اگر خواستند که این خطوط بر نصف عصا ده کشند خط ج را که ارتفاع بلند است صغر  
 گیرند و بعد از معرفت رسم این خطوط کویم که چون خطی بر غایت ارتفاع باشد از  
 وقت طلوع تا نصف النهار از خطوط شعاعی که بر کس بلند عیاد و قسم عصا ده در آن  
 بلند سفلی گذشتش زاویه مساوی شود و همچنین از نصف النهار تا وقت  
 غروب شش زاویه مساوی حادث شود چه قسم عصا ده بر وجهیست که نقصانی  
 زاویه اند کوره است چنانکه معلوم شد پس اگر مدار معدل النهار باشد نصف طول النهار  
 برین زاویه شش قسم مساوی شود چه بر این بلند نمبر مرکز معدل النهار است زیرا که  
 نصف قطر ارض را به نسبت با یکدیگر قدری محسوس نیست و مساوی زاویه ای مرکز  
 مستقیم مساوی قوسهای اینهاست بقوه ناله اصول و اگر مدار معدل النهار باشد چون از  
 نصف النهار تا هر یک از نقطه ها و غروب شش زاویه مساوی بر این بلند حادث شود و بر این

از این ارتفاع معلوم شد  
 که در این ارتفاع معلوم شد

و اگر مدار معدل النهار باشد  
 و آنرا شش قسم مساوی



که نصف قوس النصف هم نشین قسم مساوی شود و بقیاس بر آنکه اناب بر معدل النهار باشد  
و این بر سبیل مساوی است و این کسب معلوم شود و فایده وضع شطرنج بر فایت ارتفاع  
و غیر معلوم شود که چون اقطاب معدل النهار باشد این طریق مساوی بود و این مساوی  
در ارات بعد از معدل النهار تخصیص در موضع کثیره العرض بیشتر باشد و از انجبت که است  
صافیت این مکان بر دانی در کتب سیاحیه میفرماید که اگر نه است که مشایخ اصل صنعت  
اسطرلاب هم اختراع نموده اند من تعرض بطریق رسم آن که در می چو بنا آن بر سبیل است  
و آنچه بعضی از فضلا در مقام گفته اند که مقصود از آنکه سایه بلند بر ده افق است که  
سطح ظاهر عضا ده در سطح دایره ارتفاع افتد و منی این عمل بر قطر محکوم است چه بلندتر و منی  
قطر محکوم است و قطر او قطر محکوم است چو سطح ظاهر عضا ده در منی و قطر او سطح دایره ارتفاع  
بود که اقطاب بقایت ارتفاع رسد و غیر این وقت سطح عضا ده مقاطع دایره ارتفاع باشد  
و بر سطح که میسوس قطر محکوم بر آن منصوب بود باید که مقاطع دایره ارتفاع باشد بر دایره  
چنانکه در باب تاثیر سایه و ظاهر است که سطح عضا ده در منی همیشه بر این موضع باشد و نیز قطر محکوم  
بر سطح مخطی باشد که نقطه بود بر سطح افقی و قطر بلند بر منی وضع باشد در منی آنکه آن جهت  
از کس گذرد و اگر ساعات مستوی معلوم بود و خواهند که با ساعات معوج که ساعات  
را در باز ده ضرب کنند و اگر با آن دقایق بود هر چهار دقیقه را یکی گیرند و در هر یک گیرند و در  
معلوم شود چه ساعتی معلوم شد که دایره را چون بر باز ده قسمت کنند و اگر چیزی باشد در چهار ضرب

کتابی است که در  
این

مائل ساعات توی و دقایق آن باشد و گفته ام که چون خارج قسمت را در معلوم علیه ضرب  
کنند حاصل ضرب معلوم باشد پس چون ساعات مستوی برابر باز ده ضرب کنند و هر چهار دقیقه  
یکی گیرند حاصل دایره باشد پس دایره را بر اجزاء ساعات روز یا شب قسمت کنند و اگر چیزی باشد  
مانده در شصت ضرب و بر اجزاء ساعات روز یا شب قسمت کنند ساعات معوج و دقایق آن  
معلوم شود و این بجهت آنست که نسبت دایره با ساعات آن چون نسبت قوس النهار با کوسین  
اللیل است با ساعات تمام روز یا شب و ظاهر است که هر یک از قوس النهار یا قوس الليل  
که بر اجزاء ساعات روز یا شب قسمت کنند خارج قسمت دوازده باشد که ساعات تمام روز  
یا شب است پس چون دایره را بر اجزاء ساعات روز یا شب قسمت کنند تمام ساعات گذشته  
حاصل آید و اگر نظیر جزو اقطاب را در روز و جزو او در شب باقی مغرب باشد و بعد از  
دایره را بر آن الی حرکت کنند پس بگردان نظیر جزو اقطاب با جزو اقطاب بر که هم خط  
است از خط ساعات معوج آنچه بود ساعات گذشته بود از روز یا شب و اگر در میان  
و خط افتد بعد از آنکه بر وجهی گذشت و اگر ساعات معوج معلوم بود و خواهند که با ساعات  
مستوی آنچه از دور اجزاء ساعات معوج ضرب کنند و اگر با آن افقی بود آنرا با اجزاء ساعات  
معوج ضرب کنند و حاصل در شصت قسمت کنند هر دایره که در معلوم شود و پیش از  
که در جدول ساعات مستوی معوج معلوم شد پس دایره را بر باز ده قسمت کنند و اگر چیزی باشد در چهار  
ضرب کنند ساعات توی و دقایق آن معلوم شود و بدان این در اشیاء باست این باشد که

کتابی است که در  
این



خطی دیگر در کتاب  
مستخرج است

خطی دیگر در کتاب  
مستخرج است

صیغی دیگر

و اگر در روز و شب درجه اور و اوقی شش باشد و هر یکی شش باشد و از آن  
اول نشان دوم بر نه الی غیره حاصل دایره بر پانزده قسمت کنند ساعات مستوی کنند  
از روز باشد حاصل آید و اگر ساعات مستوی معلوم را در دوازده ضرب کنند حاصل بر ساعات  
مستوی تمام روز یا تمام شب قسمت کنند خارج قسمت ساعات موج باشد و اگر ساعات موج  
معلوم را در ساعات مستوی تمام روز یا تمام شب ضرب کنند حاصل را در دوازده ضرب  
کنند خارج قسمت ساعات مستوی باشد و این حکمت آنست که نسبت ساعات مستوی  
ماضی باقی با ساعات موج ماضی یا باقی کل الظرفه چون نسبت ساعات مستوی تمام  
یا تمام شب است با دوازده که ساعات موج شب یا روز است پس چون از این چهار  
عدد یکی مجهول باشد و باقی معلوم آن مجهول را بقاعده اربعه اعداد متساوی معلوم توان کرد و  
از این تقریر ظاهر شود که اگر ساعات مستوی موج هر دو معلوم باشند ساعات مستوی  
تمام روز یا تمام شب معلوم شود ساعات مستوی معلوم را در دوازده ضرب کنند و حاصل را  
بر ساعات موج معلوم قسمت کنند خارج قسمت ساعات تمام روز یا شب بود **باب**  
**ششم** در معرفت میل آفتاب و غایت ارتفاع او و بعد کوكب از معدل النهار و  
ارتفاعش در اول باب دوم معلوم شد که در سطح کره بعد نقطه از دایره قوسی بود و خط  
که بر آن نقطه و قطب دایره گذرد از جانبی که اقرب از آن بود پس بجهت بعد نقطه موازی  
از معدل النهار دایره فرض کنند که بر قطب معدل النهار و بر آن نقطه گذرد و از دایره میل

گردد

کویند قوسی ازین دایره که مابین آن نقطه و معدل النهار باشد بشرطی که از ربع زیاد شود  
آن بعد آن نقطه کویند از معدل النهار و بعد از آن نقطه السبوح را از معدل النهار میل  
آن بعد از کویند بقیاس میل فی آن اجزاء آن قوسی باشد از دایره عرضیه که بر قطب بروج  
جزءه فرض کنند و مابین نقطه السبوح و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ میل حین مطلق  
نگذارند و در اصل اول باشد و دایره میل که بر اس سرطان و جدی گذرد از اماره با قطب اربعه کویند که  
کویند که مابین نقطه البروج و معدل النهار بود از جانب اقرب از اسیل کلی میل عظمی کویند چه  
اعظم است از قبیل و دایره میل که بر اس موضع گذرد از دایره نصف النهار  
موضع کویند و قوسی را از نصف النهار که مابین معدل النهار و اوقی بود بشرطی که زیاد شود از ربع  
بنواد ارتفاع معدل النهار کویند و قوسی هم از نصف النهار که مابین معدل النهار و سمت  
بود بشرطی که زیاد شود از ربع بنواد عرضی که کویند و قوسی هم از نصف النهار که مابین  
اوقی بود و طرف خطی که از مرکز عالم بر کوكب گذرد و سطح فلک الظاهر بشرطی که زیاد  
از ربع بنواد از غایت ارتفاع آن کوكب کویند درجه آفتاب را بر خط نصف النهار  
نموده نگاه کرد و از خط ارتفاع آن کوكب خطی که بر خط نصف النهار بود غایت ارتفاع بود  
در آن عرض که صغیر بر آن عرض بود و این ظاهر است زیرا که خط نصف النهار بر دایره  
نصف النهار است و اگر بر سطح مخطره نیفتد بلکه بر خط سمت الارض افتد غایت ارتفاع  
نموده درجه بود و اگر درجه آفتاب در میان دو خط افتد از مخطرات جزوی از اجزای منطقه

میل اول

میل ثان

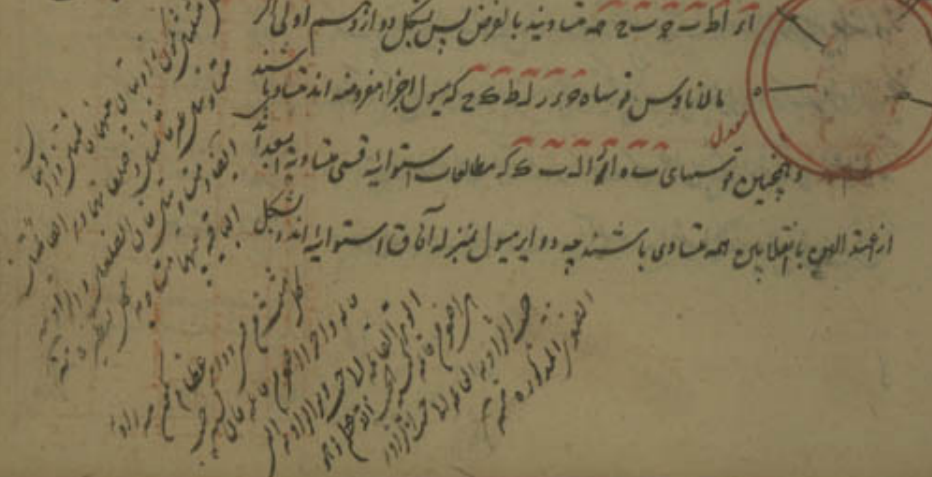
میل ثانی  
میل ثانی  
میل ثانی

ارتفاع معدل

غایت ارتفاع  
استعدادی از نصف  
ارتفاع



عقرب	دلو	جذی
حص	حص	حص
مشق	سید	سید
سید	سید	سید









**غایت ارتفاع کوكب**

و اگر بعض ایام قدیم الغروب بود اعظم ارتفاعات جنوبی را با اعظم ارتفاعات شمالی اگر موجود  
جمع کنند و اگر موجود نبود اعظم ارتفاعات حاصل کنند و بر حسب صورت نصف باقی یا حاصل میل که بود و در  
عرض تعیین اعظم ارتفاعات تعیین کنند که بود چون خط کوكب در نصف النهار باشد و کوكب بر  
افند غایت ارتفاع آن کوكب بود چنانکه در آفتاب مذکور شد و اگر خط کوكب در میان دو  
مقطعه افتد و بعد کوكب از معدل النهار کمتر از میل که بود معلومی بر افروخته کنند پس خط السراج را  
بر خط نصف النهار بگذرانند آن جوی خط خطی است افند غایت ارتفاع او مساوی غایت  
ارتفاع آن کوكب بود پس از این طریق که در غایت ارتفاع آفتاب مذکور شد و اگر بعد بیشتر  
میل که بود از این مقدار یا باید گرفت چه تعیین بر وجهی که در آفتاب مذکور شد اینجا  
صورت نمید و اگر کوكب ایوبی الظهور بود او را در ارتفاع بود بر و ایر نصف النهار اعظم و متوسط  
پس چون خطی او را بر خط نصف النهار رسمند بر آن خط که افتد اگر در فوق مرکز بود ارتفاع  
اعظم او بود و اگر تحت مرکز بود ارتفاع صغیر بود مثل خیال بعضی درجات منطقه را در بعضی مواضع  
واقع شود و اگر بعد کوكب یا آفتاب از معدل النهار معلوم بود آنرا از قاع عرض بلد بگذرانند  
و اگر در جهت قطب خنثی بود و الا بر آن فرضیه اگر از نود و نیا و شود مجموع را از نصف نقصان  
کنند غایت ارتفاع کوكب یا آفتاب معلوم که بود و محالی آید و در کوكب ایوبی الظهور چون تمام  
بعد او را از معدل النهار از عرض بلد نقصان کنند ارتفاع صغیر او حاصل آید پس اگر آن کوكب  
یا درجه آفتاب میان قطب و نقطه صدم باشد در جانب شمال گذرد و از سمت اقصی و اگر در

و اگر در جهت قطب خنثی بود و الا بر آن فرضیه اگر از نود و نیا و شود مجموع را از نصف نقصان کنند غایت ارتفاع کوكب یا آفتاب معلوم که بود و محالی آید و در کوكب ایوبی الظهور چون تمام بعد او را از معدل النهار از عرض بلد نقصان کنند ارتفاع صغیر او حاصل آید پس اگر آن کوكب یا درجه آفتاب میان قطب و نقطه صدم باشد در جانب شمال گذرد و از سمت اقصی و اگر در

**استعداد اینکه کوكب گذرد یا بجزیب**

بود و در جانب جنوب گذرد از سمت اقصی این در اصطلاح شمالیت و در اصطلاح جنوبیت  
بر عکس این باشد و آنچه میان خطی او و مدار اقصی الحاصل باشد از منقطرات در وقتی که خطی  
بر خط نصف النهار باشد بعد او باشد از معدل النهار مثل میان کوكب در آفتاب سبق ذکر است  
و هر خطی که در خط مدخل مدار اقصی محل گذرد بعدش شمالی بود و هر چه در بر آن گذرد بعدش  
جنوبی بود و اینهم در اصطلاح شمالیت و در اصطلاح جنوبی عکس این بود و آنچه بر مدار  
اقصی محل گذرد بر معدل النهار باشد او را بعد بود و این ظاهر است و بداند که بعد کوكب از  
معدل النهار بر وسط حرکت خاصه او مختلف شود و بجهت آیت که خطی ایوبی کوكب او در بعض  
اصطلاحات رقیق و ضعیف ساخته باشند تا بعد ارتفاعی که پیدا شود از تغییر توان داد و  
ارتفاعش بعد تمام عرض بلد بود و عینی ارتفاع معدل النهار بعد فضل مؤدو درجه باشد  
بر عرض بلد چنانکه مذکور شد و تولد بود که مراد آن باشد که کوكب که بر معدل النهار باشد غایت  
ارتفاعش بعد تمام عرض بلد بود و این حکم مخصوص بافاق مایل است چه در افق است و چه  
ارتفاع معدل النهار مؤدو درجه باشد و در عرض تعیین معدل النهار بر افق منطبق بود **باب**  
**هفتم** در مطالع بروج خط استوا و مله و درجات مکرر طالع و خوب و تعدیل النهار  
مطالع خردی از فلك السبع و ج سوی اول محل قوسیت از معدل النهار برده الی ثبوت الی ثبوت الی ثبوت الی ثبوت  
حل تقاطع معدل النهار با افق شرقی در وقتی که آنجا و بر افق شرقی باشد و نیز مطالع  
بزرگ و مدار جبر و نسبت باقی غربی که بر خط مطالع قوسی از فلك البروج قوسیت از معدل

و اگر در جهت قطب خنثی بود و الا بر آن فرضیه اگر از نود و نیا و شود مجموع را از نصف نقصان کنند غایت ارتفاع کوكب یا آفتاب معلوم که بود و محالی آید و در کوكب ایوبی الظهور چون تمام بعد او را از معدل النهار از عرض بلد نقصان کنند ارتفاع صغیر او حاصل آید پس اگر آن کوكب یا درجه آفتاب میان قطب و نقطه صدم باشد در جانب شمال گذرد و از سمت اقصی و اگر در

**موقوف در مطالع و خفا و قوسیت**







از اول این فصل است که بعضی از مطالب استوائی جزو از نقطه تقاطع معدل النهار و  
 با قطب را بگویند آن قاطع که با قطب استوائی قریب باشد و از اسطبل السیر و ج بالقبه گویند  
 و آن همیشه بنویز از نقطه خط استوائی باشد پس چون مطالع خود بخط استوائی  
 مذکور حاصل کنند و خود جزو بر آن افزایند اگر اسبیه و شصت بگذرد و این مقدار از  
 طرح کنند حاصل مطالع بالقبه باشد و اگر مطالع بروج مدیته سیم برج و درجه بر افق شرق  
 باید نمود و سیمین که غنیمت مطالع مدیته معلوم کرد و معنی از می داده اعلی خط علاقه در اسطرلاب  
 شمالی و از می داده اسفل او در اسطرلاب جنوبی بر توالی اجزاء چهارده باید شمرده تا آنجا که مرئی  
 باشد آنچه برای مطالع آن خود باشد بعد از اول حل جان پانی که در صورت مطالع خط  
 استوائی معلوم شد و حرکتی از اول حل در این بحبت آن است که اهل عمل سبب  
 مطالع مدی از نظر انقباض استوائی بگردند هر چه که بعضی از اهل بیات نظیر انقباض استوائی  
 مسدود مطالع گرفته اند مطالع نخواهد مدی باشد خواه استوائی و مکنست که ترک آن قریب بحبت  
 مغایرت بر مطالع خط استوائی باشد و اگر این درجه را بر افق غربی نهند و از می داده اسفل  
 خط علاقه در اسطرلاب شمالی و از می داده اعلی او در اسطرلاب جنوبی آنجا که مرئی باشد بر توالی  
 شمرده معارب آن درجه بعد حاصل آید و اگر غنیمت که مطالع قوس خود مدی سلب یا بخط استوائی  
 معلوم کنیم ابتدا آن قوس را بحسب توالی بروج بر خط شرق یا بر افق شرق سیم  
 و این لف و نشر غیر مرتب یعنی اگر مطالع خط استوائی غنیمت ابتدا آن قوس را خط

استوائی

از اول این فصل است که بعضی از مطالب استوائی جزو از نقطه تقاطع معدل النهار و  
 با قطب را بگویند آن قاطع که با قطب استوائی قریب باشد و از اسطبل السیر و ج بالقبه گویند  
 و آن همیشه بنویز از نقطه خط استوائی باشد پس چون مطالع خود بخط استوائی  
 مذکور حاصل کنند و خود جزو بر آن افزایند اگر اسبیه و شصت بگذرد و این مقدار از  
 طرح کنند حاصل مطالع بالقبه باشد و اگر مطالع بروج مدیته سیم برج و درجه بر افق شرق  
 باید نمود و سیمین که غنیمت مطالع مدیته معلوم کرد و معنی از می داده اعلی خط علاقه در اسطرلاب  
 شمالی و از می داده اسفل او در اسطرلاب جنوبی بر توالی اجزاء چهارده باید شمرده تا آنجا که مرئی  
 باشد آنچه برای مطالع آن خود باشد بعد از اول حل جان پانی که در صورت مطالع خط  
 استوائی معلوم شد و حرکتی از اول حل در این بحبت آن است که اهل عمل سبب  
 مطالع مدی از نظر انقباض استوائی بگردند هر چه که بعضی از اهل بیات نظیر انقباض استوائی  
 مسدود مطالع گرفته اند مطالع نخواهد مدی باشد خواه استوائی و مکنست که ترک آن قریب بحبت  
 مغایرت بر مطالع خط استوائی باشد و اگر این درجه را بر افق غربی نهند و از می داده اسفل  
 خط علاقه در اسطرلاب شمالی و از می داده اعلی او در اسطرلاب جنوبی آنجا که مرئی باشد بر توالی  
 شمرده معارب آن درجه بعد حاصل آید و اگر غنیمت که مطالع قوس خود مدی سلب یا بخط استوائی  
 معلوم کنیم ابتدا آن قوس را بحسب توالی بروج بر خط شرق یا بر افق شرق سیم  
 و این لف و نشر غیر مرتب یعنی اگر مطالع خط استوائی غنیمت ابتدا آن قوس را خط

شرق غنیمت و اگر مطالع مدی غنیمت بر افق شرق و در حالت آن کنیم بعد از آن آنوقت  
 قوس را بر آنجا سیمیم بحسب بحبت مطالع استوائی بر خط شرق و بحسب مطالع مدی بر افق شرق و در  
 نشان کنیم و میان سر و نشان شمریم ابتدا از نشان اول بر توالی آنچه حاصل آید مطالع انقباض  
 باشد پس اگر بر خط شرق نماند و بشیم مطالع خط استوائی بود و اگر بر افق شرق نماند و بشیم  
 مطالع مدی و در تحصیل معارب قوس خط مغرب یا بحسب خط شرق و در قوس مغرب یا بحسب افق شرق  
 اعتبار باید کرد و در تحصیل مطالع و معارب قوس خط استوائی اگر خط وسط استوائی یا خط شرق و  
 مغرب استوائی باشد مقصود حاصل آید و اگر خطی که کمال از او است بر افق شرق غنیمت و کمال غنیمت  
 نامی بر کدام خود است از اول اجزاء چهارده که در اسطرلاب شمالی بر می داده اعلی علاقه است  
 و در اسطرلاب جنوبی بر می نهد از بدان جزو سیمیم بر توالی آنچه بر پون آید مطالع طلوع آن  
 کوکب بود ابتدا از اول حل و اگر درجه طلوع کوکب اول حل بود و در مطالع طلوع نباشد  
 و اگر خطی که کوکب بر افق مغرب سهند و از می داده اسفل خط علاقه در اسطرلاب شمالی و از می داده  
 اعلی او در اسطرلاب جنوبی بر توالی شمرده تا آنجا که مرئی باشد معارب کوکب حاصل آید و اگر خطی  
 بر خط شرق سیمیم و از اول اجزاء چهارده که مرئی باشد بر توالی شمریم آنچه برای مطالع  
 کوکب باشد نصف النهار و خط شرق و مغرب نیز خط استوائی و اگر خطی که کوکب بر افق  
 سیمیم و از اول اجزاء چهارده ناموضع مرئی بر توالی شمریم آنچه برای مطالع خط شرق و مغرب کوکب باشد  
 و از مطالع خود کوکب گویند و اگر مطالع طلوع یا مطالع غروب یا مطالع طلوع یا مطالع غروب معلوم بود

از اول این فصل است که بعضی از مطالب استوائی جزو از نقطه تقاطع معدل النهار و  
 با قطب را بگویند آن قاطع که با قطب استوائی قریب باشد و از اسطبل السیر و ج بالقبه گویند  
 و آن همیشه بنویز از نقطه خط استوائی باشد پس چون مطالع خود بخط استوائی  
 مذکور حاصل کنند و خود جزو بر آن افزایند اگر اسبیه و شصت بگذرد و این مقدار از  
 طرح کنند حاصل مطالع بالقبه باشد و اگر مطالع بروج مدیته سیم برج و درجه بر افق شرق  
 باید نمود و سیمین که غنیمت مطالع مدیته معلوم کرد و معنی از می داده اعلی خط علاقه در اسطرلاب  
 شمالی و از می داده اسفل او در اسطرلاب جنوبی بر توالی اجزاء چهارده باید شمرده تا آنجا که مرئی  
 باشد آنچه برای مطالع آن خود باشد بعد از اول حل جان پانی که در صورت مطالع خط  
 استوائی معلوم شد و حرکتی از اول حل در این بحبت آن است که اهل عمل سبب  
 مطالع مدی از نظر انقباض استوائی بگردند هر چه که بعضی از اهل بیات نظیر انقباض استوائی  
 مسدود مطالع گرفته اند مطالع نخواهد مدی باشد خواه استوائی و مکنست که ترک آن قریب بحبت  
 مغایرت بر مطالع خط استوائی باشد و اگر این درجه را بر افق غربی نهند و از می داده اسفل  
 خط علاقه در اسطرلاب شمالی و از می داده اعلی او در اسطرلاب جنوبی آنجا که مرئی باشد بر توالی  
 شمرده معارب آن درجه بعد حاصل آید و اگر غنیمت که مطالع قوس خود مدی سلب یا بخط استوائی  
 معلوم کنیم ابتدا آن قوس را بحسب توالی بروج بر خط شرق یا بر افق شرق سیم  
 و این لف و نشر غیر مرتب یعنی اگر مطالع خط استوائی غنیمت ابتدا آن قوس را خط

ملاحظات  
 در اسطرلاب  
 افق  
 در اسطرلاب  
 در اسطرلاب  
 در اسطرلاب



اول حل بر افق شرقی باشد و بعد از طلوع در برابر افق حرکت کنند و بعد از آنکه بر افق شرقی باشد درجه طلوع  
 بود اگر آن طالع طلوع باشد و نیز درجه غروب اگر طالع غروب باشد و درجه طلوع اگر طالع طلوع باشد  
 و اگر طالع غروب بود آنکه بر خط شرقی آید درجه طلوع و اگر طالع غروب بود اول حل بر افق  
 مشرقی باشد و بعد از آنکه در برابر افق حرکت کنند و بعد از آنکه در برابر افق مشرقی باشد درجه طلوع  
 طلوع و غروب و هر آنکه از البروج بیرون باشد از البروج و اطراف فلک بر خط شرقی باشد  
 هم به خط مشرق شود و بیرون خط کوكب اگر در عرض باشد بر افق شرقی نیم آن جزو  
 از فلک البروج با او بر افق شرقی بود و درجه طلوع او بود و اگر بر افق غربی نیم آن جزو از فلک  
 البروج که با او بر افق غربی بود و درجه غروب او بود پس اگر وقت طلوع یا غروب کوكب  
 قطب فلک البروج بر افق باشد درجه تقویم و درجه طلوع یا غروب او یکی باشد و اگر  
 قطب بر افق نباشد کوكبی که عرض او در جهت قطب باشد و بیش از درجه تقویم خود  
 طلوع کنند و بعد از درجه تقویم خود غروب کنند و اگر عرض او در جهت قطب نباشد  
 عکس این بود و اگر بر خط مشرق یا بر خط وسط السما نیم آن جزو از منطقه البروج که با او  
 بر افق یعنی بر خط مشرق یا بر خط وسط السما بود درجه طلوع او بود و خط مشرق یا بر خط  
 است و است و همچنین خط وسط السما زیرا که آن منبر له و ایره است که قطب معلول است که  
 همچون افق خط است و چون کوكب بر اول سرطان یا جدی بود درجه تقویم و درجه طلوع او یکی باشد  
 و اگر در پایین اول سرطان و آخر قوس باشد یعنی در نصف النهار یعنی نصف النهار باشد

و اگر

و عرض در جهت قطب ظاهر بود یا در آن نصف دیگر باشد و عرض او در جهت قطب نباشد بود  
 مراد او باره و نصف النهار بعد از مرور درجه تقویم او باشد آن دایره و الا قبل از آن بود آن  
 درجه طلوع که اگر بسیار بود آن طریق است که در عرض طلوع آن کوكب از یکی از ثوابت ارتفاع  
 گیرند و خطی از آن ارتفاع آنستند آنکه بر افق مشرق بود از منطقه البروج درجه طلوع آن  
 کوكب و بر خط کوكب درجه غروب و درجه هر یک بسیار معلوم توان کرد و چون درجه  
 از فلک البروج یا خطی کوكبی بر افق شرقی تقویم و مرئی باشد که نیم بر خط مشرق نیم  
 و مرئی باشد که نیم و آنچه میان هر دو نشان بود از جانب اقرب تعدیل النصف آن درجه  
 یا آن کوكب بود در عرض صغیر و اگر افق مغرب یکای افق مشرق خط مغرب یکای خط  
 گیرند در نیم هم مقصود حاصل شود و با تفاوت و اگر نصف قوس النهار درجه یا کوكبی معلوم  
 باشد تعدیل میان آن و بعد تعدیل النهار آن درجه یا کوكب شد و چون تعدیل النهار جزو  
 مؤوض یا کوكب مؤوض بر مطالع آن جزو یا کوكب افزایم اگر بعد از آنکه با آن کوكب تعدیل النهار  
 در جهت قطب نباشد و از آن نقصان کنیم اگر در جهت قطب ظاهر باشد مطالع آن جزو بدیه  
 یا مطالع طلوع کوكب بدیه حاصل آید و اگر عکس این کنیم مغارب آن جزو بدیه یا مغارب کوكب  
 بدیه حاصل آید و اگر قوس النهار کوكب بر مطالع طلوع او افزایم یا نصف او بر مغارب  
 کوكب افزایم مطالع غروب کوكب حاصل آید و این یکم شمسیت آفاق جنوبی و شمالی یکین  
 در آفاق شمالی قطب ظاهر شمالیت و خط جنوبی و در آفاق جنوبی عکس این باشد

و اگر در جهت قطب ظاهر بود یا در آن نصف دیگر باشد و عرض او در جهت قطب نباشد بود  
 مراد او باره و نصف النهار بعد از مرور درجه تقویم او باشد آن دایره و الا قبل از آن بود آن  
 درجه طلوع که اگر بسیار بود آن طریق است که در عرض طلوع آن کوكب از یکی از ثوابت ارتفاع  
 گیرند و خطی از آن ارتفاع آنستند آنکه بر افق مشرق بود از منطقه البروج درجه طلوع آن  
 کوكب و بر خط کوكب درجه غروب و درجه هر یک بسیار معلوم توان کرد و چون درجه  
 از فلک البروج یا خطی کوكبی بر افق شرقی تقویم و مرئی باشد که نیم بر خط مشرق نیم  
 و مرئی باشد که نیم و آنچه میان هر دو نشان بود از جانب اقرب تعدیل النصف آن درجه  
 یا آن کوكب بود در عرض صغیر و اگر افق مغرب یکای افق مشرق خط مغرب یکای خط  
 گیرند در نیم هم مقصود حاصل شود و با تفاوت و اگر نصف قوس النهار درجه یا کوكبی معلوم  
 باشد تعدیل میان آن و بعد تعدیل النهار آن درجه یا کوكب شد و چون تعدیل النهار جزو  
 مؤوض یا کوكب مؤوض بر مطالع آن جزو یا کوكب افزایم اگر بعد از آنکه با آن کوكب تعدیل النهار  
 در جهت قطب نباشد و از آن نقصان کنیم اگر در جهت قطب ظاهر باشد مطالع آن جزو بدیه  
 یا مطالع طلوع کوكب بدیه حاصل آید و اگر عکس این کنیم مغارب آن جزو بدیه یا مغارب کوكب  
 بدیه حاصل آید و اگر قوس النهار کوكب بر مطالع طلوع او افزایم یا نصف او بر مغارب  
 کوكب افزایم مطالع غروب کوكب حاصل آید و این یکم شمسیت آفاق جنوبی و شمالی یکین  
 در آفاق شمالی قطب ظاهر شمالیت و خط جنوبی و در آفاق جنوبی عکس این باشد

و اگر در جهت قطب ظاهر بود یا در آن نصف دیگر باشد و عرض او در جهت قطب نباشد بود  
 مراد او باره و نصف النهار بعد از مرور درجه تقویم او باشد آن دایره و الا قبل از آن بود آن  
 درجه طلوع که اگر بسیار بود آن طریق است که در عرض طلوع آن کوكب از یکی از ثوابت ارتفاع  
 گیرند و خطی از آن ارتفاع آنستند آنکه بر افق مشرق بود از منطقه البروج درجه طلوع آن  
 کوكب و بر خط کوكب درجه غروب و درجه هر یک بسیار معلوم توان کرد و چون درجه  
 از فلک البروج یا خطی کوكبی بر افق شرقی تقویم و مرئی باشد که نیم بر خط مشرق نیم  
 و مرئی باشد که نیم و آنچه میان هر دو نشان بود از جانب اقرب تعدیل النصف آن درجه  
 یا آن کوكب بود در عرض صغیر و اگر افق مغرب یکای افق مشرق خط مغرب یکای خط  
 گیرند در نیم هم مقصود حاصل شود و با تفاوت و اگر نصف قوس النهار درجه یا کوكبی معلوم  
 باشد تعدیل میان آن و بعد تعدیل النهار آن درجه یا کوكب شد و چون تعدیل النهار جزو  
 مؤوض یا کوكب مؤوض بر مطالع آن جزو یا کوكب افزایم اگر بعد از آنکه با آن کوكب تعدیل النهار  
 در جهت قطب نباشد و از آن نقصان کنیم اگر در جهت قطب ظاهر باشد مطالع آن جزو بدیه  
 یا مطالع طلوع کوكب بدیه حاصل آید و اگر عکس این کنیم مغارب آن جزو بدیه یا مغارب کوكب  
 بدیه حاصل آید و اگر قوس النهار کوكب بر مطالع طلوع او افزایم یا نصف او بر مغارب  
 کوكب افزایم مطالع غروب کوكب حاصل آید و این یکم شمسیت آفاق جنوبی و شمالی یکین  
 در آفاق شمالی قطب ظاهر شمالیت و خط جنوبی و در آفاق جنوبی عکس این باشد



این اعمال این باب باشد که فاعلی در تعویضات برابر باب از آن سلب می باشد **باب**  
**هشتم** در معرفت خانه های دوازده گانه یعنی تسویه البوت و ان تعیم ملک البروت  
 دوازده قسم بشمار دایره عظیمه که یکی از ان افق باشد و دیگری نصف النهار و باقی یازده  
 میوه ای که هر یک از نصف شرق قوس النهار جزو طالع و نصف شرق قوس الليل جزو طالع  
 بر قسم مساوی کند و هر قسم بمقدار دو ساعت زمانی باشد و این طریقه مشهور است  
 در تسویه البوت و آنچه هم درین باب یاد فرموده است مبنی بر این طریقه است یا در این طریقه  
 که نقطه شمال و جنوب که در هر یک از ارباع دایره اول سموت که در این نصف  
 النهار و افق بود بر قسم مساوی کند و این طریقه اختراع ابودیمان پرونی است و از آن  
 مراکز محققه خواهند یاده اید و تقاضی که هر یک از دو قوس را از افق که واقع باشد  
 میان جزو طالع و نقطه شمال و جنوب بر قسم مساوی کنند و این طریقه منسوب است  
 باحمد بن عبد الله المودونی بچشم الحاسب یا در این طریقه که هر یک از دو قوس را از منطقه  
 البروج که واقع باشد میان جزو طالع و هر یک از دو جزو رابع و عاشر بر قسم مساوی  
 کنند و این طریقه مغربان گویند و چون منطقه البروج یکی ازین طرق منقسم دوازده قسم  
 شود و هر قسمی را پست گویند و ابتدا اقسام را از مرکز بپوشانند و ابتدا از طالع گیرند  
 و بر توالی بروج شش درجه طالع را بر افق ششمی بنیم آنچه بر افق غریب بود در جیب  
 بود و آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض و در جیب عاشر بود و تحت الارض در جیب رابع چه

چه دایره افق و نصف النهار و منطقه البروج همه عظیمه اند و منصف یکدیگر پس دانند  
 جزو مقابل از منطقه برین دو دایره باشد و اینها اوتد باشند اول اوتد اول و دوازده  
 گویند و دوم را دوازده سابع و دوازده غارب سیم را دوازده آسمان و چهارم را دوازده رابع و دوازده الارض  
 پس اگر بروج و دوازده آسمان بروج طالع باشد آن اوتد را اوتد و فایده گویند و اگر یازده سابع طالع باشد  
 اوتد و فایده و اگر سیم طالع باشد اوتد و فایده و کلام شش بروج مذکور موهم است که اوتد را اوتد  
 فایده گویند که جزو عاشر منصف طالع و غارب باشد و آن افق بود که قطب بروج بر افق  
 باشد یا در دایره نصف النهار بشرطیکه بر سمت الراس نباشد و بدانکه این سموت دوازده گانه  
 چهار پست که بعد از اوتد و فایده آنهار اوتد گویند و آن دوم و ششم و یازده و سیم و ششم  
 و چهار مقدم بر اوتد و اوتد را اوتد گویند و آن دوازدهم و نهم و ششم و سوم است و  
 همچنین چهار فاعله که بر خط طالع اند از اوتد تا خط طالع اوتد و آن یازدهم و سوم و ششم و نهم  
 و نهم است و چهار فاعله را اوتد سابع طالع گویند و آن دوازدهم و دوم و ششم و ششم  
 پس در جیب رابع را بر خط دو ساعت زمانی بنیم آنچه بر خط نصف النهار فوق الارض باشد  
 در جیب یازدهم بود و تحت الارض در جیب نهم و سیم و ششم است که هر دو جزو متساوی از منطقه  
 نصف قوس النهار یکی مساوی نصف قوس الليل آن دیگر باشد و اجزاء ساعات  
 معوج نماید یکی مساوی اجزاء ساعات معوج لیل آن دیگر باشد چنانکه در باب پنجم مرورش  
 برین چون در جیب سابع را بر خط دو ساعت زمانی کنند و در جیب طالع بمقدار دو ساعت زمانی

و دوازده غارب سیم را دوازده آسمان و چهارم را دوازده رابع و دوازده الارض  
 پس اگر بروج و دوازده آسمان بروج طالع باشد آن اوتد را اوتد و فایده گویند و اگر یازده سابع طالع باشد  
 اوتد و فایده و اگر سیم طالع باشد اوتد و فایده و کلام شش بروج مذکور موهم است که اوتد را اوتد  
 فایده گویند که جزو عاشر منصف طالع و غارب باشد و آن افق بود که قطب بروج بر افق  
 باشد یا در دایره نصف النهار بشرطیکه بر سمت الراس نباشد و بدانکه این سموت دوازده گانه  
 چهار پست که بعد از اوتد و فایده آنهار اوتد گویند و آن دوم و ششم و یازده و سیم و ششم  
 و چهار مقدم بر اوتد و اوتد را اوتد گویند و آن دوازدهم و نهم و ششم و سوم است و  
 همچنین چهار فاعله که بر خط طالع اند از اوتد تا خط طالع اوتد و آن یازدهم و سوم و ششم و نهم  
 و نهم است و چهار فاعله را اوتد سابع طالع گویند و آن دوازدهم و دوم و ششم و ششم  
 پس در جیب رابع را بر خط دو ساعت زمانی بنیم آنچه بر خط نصف النهار فوق الارض باشد  
 در جیب یازدهم بود و تحت الارض در جیب نهم و سیم و ششم است که هر دو جزو متساوی از منطقه  
 نصف قوس النهار یکی مساوی نصف قوس الليل آن دیگر باشد و اجزاء ساعات  
 معوج نماید یکی مساوی اجزاء ساعات معوج لیل آن دیگر باشد چنانکه در باب پنجم مرورش  
 برین چون در جیب سابع را بر خط دو ساعت زمانی کنند و در جیب طالع بمقدار دو ساعت زمانی



النهار و از افق شرق مرتفع شود و همچنین نظیر ما شرقی آن نقطه از دوازده طالع که با خود و سایر  
 که با نصف النهار بود فوق الارض مقدار دو ساعت زمانی که گذشت نصف قوس النهار طالع است  
 از خط نصف النهار بطرف مغرب بخط شود و خط نصف النهار در اینوقت بمنزله دایره میلی باشد که  
 گذشت نصف قوس النهار طالع فصل کرده باشد پس آنچه در اینوقت بر خط نصف النهار افتد فوق  
 الارض درجه یازدهم بود و تحت الارض درجه پنجم و هو المطلوب پس درجه سابع را بر خط  
 چهار ساعت زمانی نیم و این سنه کام نظیر ما شرقی خط نصف النهار بمقدار چهار ساعت  
 نهار جزو طالع بطرف مغرب بخط شود و نشان نصف قوس النهار طالع بخط نصف النهار  
 جزو فوق الارض منفصل شود پس بالبرزخه آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض بود  
 درجه دوازدهم بود و تحت الارض درجه ششم و این دو عمل نصف قوس النهار شرقی طالع  
 به قسم قوسی بود پس درجه طالع را بر خط ده ساعت زمانی نیم و این سنه کام نظیر ما شرقی  
 از خط وسط السماء بجانب مغرب بمقدار دو ساعت میل کند بر خط وسط السماء فصل کند یعنی از  
 قوس السیل شرقی جزو طالع پس آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض درجه پنجم بود و تحت الارض  
 درجه سیم پس درجه طالع را بر خط هشت ساعت زمانی نیم و نظیر ما شرقی خط وسط السماء بجانب  
 بمقدار چهار ساعت میل کند و خط وسط السماء نشان از نصف قوس السیل جزو طالع فصل کند  
 پس آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض درجه ششم باشد و تحت الارض درجه دوم  
 و این دو عمل دیگر نصف ششم قوس السیل طالع به قسم قوسی بود و اگر خط طو ساعات معجم بر

فوق

فوق الارض بود و این اعمال درجه سابع بجای درجه طالع و درجه طالع بجای درجه سابع معجم بود  
 داشت و در این باب که تا بیاید ظاهر شود و باقی عمل که از این باب تا اینجا گذشت در جداول  
 خانهای دوازده که معلوم شود بر طریق مشهوره و بجهت تسویه البسوت بر طریق ابی ریحان  
 بعضی اسطرلابها اشتقاق شده باشند چهار فوق الارض و در این خط وسط السماء  
 دو درجه و این او چهار تحت الارض بدینترین و این قوسها در نقطه تقاطع خط وسط السماء  
 واقع میگردد پس چون درجه طالع را بر افق شرقی بندها شرقی رابع بر خط وسط السماء  
 و غارب را بر افق مغرب و در جداول خانهای دیگر هر یک بر خطی بندها از آن خطی که در آن  
 خانه بر آن خط بندها باشد و گاه باشد که کتابچه خط کند فوق الارض تحت الارض زیرا که  
 چون بپوشت نصف معلوم شود بپوشت نصف دیگر که نظایر آنها باشد هم معلوم شود اما بطریق ششم  
 اگر در اسطرلاب و ابسومات باشد هم فوق الارض و هم تحت الارض تسویه البسوت توان کرد  
 و آن چنان بود که از درجه طالع در جانبین و بسا خط وسط السماء بندها که از دایره بپوشت  
 واقع شود و آنچه در هر جانب باشد به قسم مساوی کنند پس آن دایره بپوشت که خارج شود فوق الارض  
 نهایت ششم اول که بسیار درجه طالع بود بر اول خانه دوازدهم که از آن نهایت ششم دوم  
 که بر پهلوی این قسم بود خارج شود فوق الارض بر اول پست حادی شده گذرد و آن دایره بپوشت که  
 خارج شود تحت الارض از نهایت ششم اول که بر پهلوی طالع باشد بر اول پست ثانی گذرد و آنچه از  
 نهایت ششم دوم که بر پهلوی این قسم بود خارج شود تحت الارض بر اول پست ثالث گذرد







اصول پس اول روشن که ظاهر شود بر نقطه بود و آن آسمانی صبح کاذب بود و نقطه همچنان معلوم بود  
 تا چون آفتاب باقی نزدیکتر شود روشنی بیشتر شود و افق بر آن سبب روشن شود و آن صبح صادق  
 بود و روشنی صبح کاذب بن روشنی مضی شونده آنکه مقدم کرد و چنانکه بعضی گمان برده اند و چون آن  
 شد دیگر شود و چنانکه ظاهر کرد و حال شفق معکوس این بود یعنی اول شفق ظاهر بود پس باین طریق پس باین  
 مستطیل کشیده بود صبح کاذب لیکن احوال شفق تیره تر از احوال صبح باشد بواسطه کثرت کباب  
 که در افق متولد سبب جوارت ندارد پدید آید و در بعضی صبح شفق احوال دیگر است که ابراهیم  
 مصطفی علیه السلام در نظر درجه آفتاب را بر منظره هجده درجه جنوبی سیم و هشتاد و یک دقیقه  
بر افق غروب نیمه نشان کنیم و میان هر دو نشان آید از نشان اول بر تالی ششم و بر پانزده  
قسمت کنیم این بیرون آید ساعات مستوی باشد میان طلوع صبح و طلوع آفتاب و میان آن  
 محل توقف بر دو مقدمه اول آنکه ارتفاع هر جزو از منطقه البروج و ایما مساوی الخط طایفه باشد  
 و این ظاهر است زیرا که دایره ارتفاع و افق منطقه البروج همه عظیم اند پس دو جزو متساوی از دایره  
 ارتفاع بر افق باشد و همچنین دو جزو متساوی از دایره ارتفاع بر منطقه البروج باشد و یکسایس  
 ارتفاع که واقع باشد میان افق و منطقه البروج مساوی قوس الخط باشد که واقع باشد هم میان  
 دو منطقه البروج است پس اگر دایره ارتفاع بر منطقه البروج باشد و ارتفاع هر جزو مساوی الخط  
 نظیر اوج بود و دو جزو متساوی از منطقه البروج و ایما بر افق باشد و هو المطلوب مقدمه دوم آنکه دایره  
 ارتفاع هر جزو مساوی الخط طایفه باشد و دایره ارتفاع بر منطقه البروج باشد و ارتفاع هر جزو مساوی الخط

ارتفاع هر جزو برین نسبت قسمت قوس النهار است باجب قوس ترتیب از و همچنان نسبت  
 غایت الخط طایفه باجب الخط طایفه جنوبی چون نسبت قسم نصف قوس الليل است باجب ترتیب از  
 دور باجب هم برین شد که نصف قوس النهار هر جزو مساوی نصف قوس الليل نظیر آن جزو است  
 و یکم مقدمه اولی غایت ارتفاع هر جزو و ارتفاع هر جزو آن مساوی غایت الخط طایفه نظیر آن جزو و خط  
 جزوی نظیر آن باشد پس بر این مقدمه است ترتیب و از ارتفاع هر جزو مساوی باجب ترتیب  
 دایره الخط طایفه نظیر آن جزو باشد و مساوی و باجب ترتیب و در قطع مساوی استندم مساوی و دو  
 ایشان است پس دایره ارتفاع هر جزو مساوی دایره الخط طایفه نظیر آن جزو باشد و هو المطلوب و بعد از  
 تقدیم این دو مقدمه گوئیم که تجربه چنین معلوم شده است که الخط طایفه آفتاب در هر شهر  
 طلوع صبح اول النهار مغروب شفق آخر بیشتر و درجه است مشهور نیست و بعضی گفته  
 نوزده درجه و در تقاضای ابراهیم هجده درجه است پس چون نظیر درجه آفتاب را بر منظره  
 نوزده درجه غروب کند جزو آفتاب بر منظره نوزده درجه الخط طایفه باشد حکم مقدمه دوم و  
 چون دایره بر پانزده قسمت کند ساعات مستوی بیرون آید و هو المراد از درجات الخط طایفه  
 آفتاب از ابتدا طلوع صبح صادق تحقیق معلوم نیست و در بعضی از مصنفات قدیمه  
 که پانزده درجه است و الله اعلم و همچنین نظیر درجه آفتاب را برای شرق نیمه و برای نشان کنیم  
بر منظره نوزده قسمت کنیم و میان هر دو نشان آید از نشان اول  
بر تالی ششم و بر پانزده قسمت کنیم این بیرون آید ساعات بود میان غروب آفتاب و غروب

و چون دایره نوزده درجه ارتفاع  
 غروب محال کند مساوی از  
 هر دو درجه الخط طایفه  
 یکم مقدمه



شفق برینا که بیشتر از شفق معلوم شده ساعات شفق معلوم شود چنانکه  
 شفق برینا مساوی ساعات صبح آن شب است بر نصف فوس السیل غایت الخطا متعده  
 و در خط طوجی مساوی پس و ابر آن دو خطا هم مساوی باشد چنانکه در بیشتر معلوم شده  
 و در آن ساعات صبح شفق نصف از قطب البروج که متعده است با نصف مساوی ساعات صبح شفق  
 آن نصف یکو بود و هر دو که بعد از این از یکی از اقطاب مساوی بود در این  
 یکی باشد و درین سید نصف فوس السیل غایت الخطا است آن یکی باشد پس چنانکه بیشتر از  
 ساعات ایشان هم مساوی بود و در افاق خط است و هر دو که بعد از این از یکی از اقطاب  
 مساوی ساعات صبح و شفق ایشان هم مساوی بود و این از خط است که در افاق  
 ساعات صبح و شفق اگر اکر میل ایشان در جهت عرض باشد بیشتر از ساعات صبح و شفق نظایر  
 آنها باشد مثلاً در مکه و هرات و غیرت عن الآفات زمان صبح و شفق در اول سرطان چنانکه  
 یک دقیقه است و در اول جدی یک ساعت و سی و پنج دقیقه و ایند میرسد است لیکن ابر او بر آن  
 موجب الطیاب است و در زمان صبح و شفق در خط است و اینست که آفتاب بر معدل النهار  
 بود و دایره ارتفاع همان معدل النهار بود و مقدار هر دو در خط طوجی و دایره بود و آن خط  
 در او از دو دقیقه بود و اطول زمان صبح و شفق در عرض تسعین بود و اینست که در خط طوجی  
 غروب شفق در آن عرض و قی بود که آفتاب در خلاف جهت عرض بود و بعد از آن نقطه معدل  
 چنانکه درجه بود و در وقت میل آفتاب که بیشتر از خط طوجی است هر دو درجه بود و آفتاب اینقدر

ساعات صبح و شفق در عرض تسعین بود و اینست که در خط طوجی  
 غروب شفق در آن عرض و قی بود که آفتاب در خلاف جهت عرض بود و بعد از آن نقطه معدل  
 چنانکه درجه بود و در وقت میل آفتاب که بیشتر از خط طوجی است هر دو درجه بود و آفتاب اینقدر

در قرب چاه روز قطع کند پس زمان هر یک از صبح و شفق پنج و شش بار و باشد و اگر از کوکبی  
 ارتفاع گرفته باشیم آن ارتفاع را بیع خطی که کرد بداند آن ارتفاع بر منقطه الانیم هم یکجا  
 کنیم تا نظیر آفتاب بر کند اعم منقطه است از منقطرات ارتفاع آنجا باشد ارتفاع هر یک از خط  
 ظل زمین بود و این جهت است که سیم مخروط و ایما در سطح منقطه البروج بود و او را که از آفتاب  
 و نظیر او که در او ارتفاع سر مخروط نیست از دایره ارتفاع که بر این خطی گذرد که بر ساعت  
 سیم مخروط باشد مابین راس الخط و افق بشرط آنکه زیاده از ربع باشد اما ارتفاع راس خط  
 که بعد از بود از مرکز عالم همیشه بر یک شفق است تقرباً و تفاوتی که بواسطه قرب آفتاب بر مرکز عالم  
 و بعد از آن حاصل آید محسوس شود و آن ارتفاع یکسان باشد مان دو بیت شفق شش و بارش نصف  
 قطروض است و بجای که افضل المناسین مولانا فیث الدین حبشید الکاشی نقده انه بقدر از در  
 رسا که سلم السما را در او فرموده است دو بیت چنانکه در بارش نصف قطروض است و است اعلم  
 اگر شرقی بود و کمتر از نمرود درجه باشد سه شفق فرو نشاند و اگر بیشتر باشد شفق  
 فرو نشاند و اگر نمرود درجه باشد آنها را فرو نشاند و اگر غریب بود بیشتر از نمرود درجه  
 و نمرود چنانکه بر یاده باشد و اگر کمتر بود صبح بر ابد و باشد و اگر نمرود درجه باشد چهار و شصت و شصت  
 کاذب بود و اگر بر خط وسط السما بود و نیز شیب و جهت انیمه ظاهر است در وقت که سر مخروط  
 بر خط وسط السما بود و اگر ارتفاع او نمرود درجه یا کمتر باشد از آن بود صبح متصل شفق بود و اگر  
 اول موضعی که آنها اتصال صبح شفق اتفاق افتد موضعی باشد که شمس جبل و هفت درجه



و نیم باشد چه غایت آن خطی است مستطیل که در جهت قطب ظاهر بود و در بعضی خرد و در بعضی بزرگ و در بعضی  
 اسطرلابها بجهت موسیج و شمس و قوس در تحت الارض کشند و در این مدار این اسطرلاب  
 و در این کس خطی آن دو قوس از نقطه خطی ظاهر و درجه باشد و یکی که در جانب  
 بود نوشته که طلوع الخ و دیگری غروب الشفق پس چون خود آفتاب بر افق شرق یا غرب باشد  
 و در این نشان کشند و در این هر دو نشان بشمارند و در باز دو کسند و مسیج یا ساعت  
 شفق معلوم شود **باب دوم** در معرفت ظل از ارتفاع و ارتفاع از ظل بوقت اهل  
 این فن خطی مستقیم بود و در سطحی که مقیاس بود بر آن سطح میان قاعده مقیاس و طرف خطی  
 که بر این مقیاس گذرد در پیشگاه مرکز قوس مقیاس در یک سطح باشند و آنچه از خطی که در کوسان  
 در سطح ظل در این مقیاس بود از ارتفاع ظل گویند و مراد مقیاس خود است که قائم باشد بر سطحی که  
 ظل در آن سطح بود و هر خطی که این محور است آن باشد از انجمار مقیاس نیز گویند پس اگر آن  
 سطح قائم باشد بر هر یک از سطح افق و سطح دایره ارتفاع بود و ایامی قاعده آن ظل را اهل اول  
 گویند بجهت وقت او در اول زمان طلوع نیز و ظل معکوس معکوس نیز گویند چه را اس و بجانب  
 مرکز عالم باشد و ظل مستقیم بجهت انصباب او بر سطح افق و اگر آن سطح دایره افق بود و با آن  
 افق از سطح اهل ثانی و ظل سنی گویند یعنی بر اهل اول و معکوس و ظل مستقیم بجهت انصباب  
 او بر سطح افق و اول که نیز طلوع کند ظل او از سطح قائم باشد و ظل ثانی در نهایت طول و نیز از ارتفاع  
 ظل اول نیز آید شود و ظل ثانی منتهی و چون نیز بجانب ارتفاع رسد ظل ثانی منتهی شود و ظل

و در این کس خطی آن دو قوس از نقطه خطی ظاهر و درجه باشد و یکی که در جانب  
 بود نوشته که طلوع الخ و دیگری غروب الشفق پس چون خود آفتاب بر افق شرق یا غرب باشد  
 و در این نشان کشند و در این هر دو نشان بشمارند و در باز دو کسند و مسیج یا ساعت  
 شفق معلوم شود **باب دوم** در معرفت ظل از ارتفاع و ارتفاع از ظل بوقت اهل  
 این فن خطی مستقیم بود و در سطحی که مقیاس بود بر آن سطح میان قاعده مقیاس و طرف خطی  
 که بر این مقیاس گذرد در پیشگاه مرکز قوس مقیاس در یک سطح باشند و آنچه از خطی که در کوسان  
 در سطح ظل در این مقیاس بود از ارتفاع ظل گویند و مراد مقیاس خود است که قائم باشد بر سطحی که  
 ظل در آن سطح بود و هر خطی که این محور است آن باشد از انجمار مقیاس نیز گویند پس اگر آن  
 سطح قائم باشد بر هر یک از سطح افق و سطح دایره ارتفاع بود و ایامی قاعده آن ظل را اهل اول  
 گویند بجهت وقت او در اول زمان طلوع نیز و ظل معکوس معکوس نیز گویند چه را اس و بجانب  
 مرکز عالم باشد و ظل مستقیم بجهت انصباب او بر سطح افق و اگر آن سطح دایره افق بود و با آن  
 افق از سطح اهل ثانی و ظل سنی گویند یعنی بر اهل اول و معکوس و ظل مستقیم بجهت انصباب  
 او بر سطح افق و اول که نیز طلوع کند ظل او از سطح قائم باشد و ظل ثانی در نهایت طول و نیز از ارتفاع  
 ظل اول نیز آید شود و ظل ثانی منتهی و چون نیز بجانب ارتفاع رسد ظل ثانی منتهی شود و ظل

اول از جانب طول بود اگر غایت ارتفاع او درجه باشد و الا ظل اول بجانب طول و نیز در جانب  
 بعضی قسم کرده اند لیکن عظم الظلال منقسم ظاهر در آن نیز بود و ظل ثانی منقسم نشود  
 و آنچه از که بماند از افق زوال گویند و عادت اهل این صنعت بر آنست که مقیاس ظل  
 بشصت هم مساوی کنند و بعضی آنرا بجهت سهولت حساب یکدیگر میگیرند و مقیاس ظل ثانی  
 که می بود از دهم منقسم می کنند و این تمام را اصابع گویند و ظل از اهل اصابع چه اکثران  
 بود که ایشانرا بشمارند و بجهت آنکه مقیاس یکدفع کنند و اکثر اوقات بکشند و در مقدار  
 بکشند و از ده عرض مسیج است و که بجهت قسم و یا شصت قسم و نیم کنند و آن تمام را  
 اقدام گویند و ظل از اهل اقدام چه هر که که کسی خواهد که معلوم کند که ظل بر شصت یا آن شده است  
 یا نه ظل قامت خود را بر طول معتدل قاعده از شصت قسم و نیم باشد و هفت قدم و که  
 بشصت قسم کنند و آن اقدام را اجرا اهل گویند و آن ظل را اهل شصت و اصابع شصت است  
 مقیاس ظل اول نیز با اصابع و اقدام منقسم سازند و تقدیر ظل اقدام مقیاس او کنند چه در هر کس  
 باشد و در معرفت اول منقسم مراد از ظل هر قوس خطیست که عاقل بطرف ان قوس باشد و در این نقطه عاقل  
 و تقاطع آن خط با قطر که بدیگر طرف ان قوس گذرد و ظل که بر پشت اسطرلاب در رسم مکانی کشیده  
 باشند و این بر محیط جوه بود و در ربع مقابل ربع ارتفاع اگر است از خط علاقه کرده باشد  
 تا خط منفرشت که در ظل مستوی باشد و این بر تقدیر است که اجرا از ارتفاع بر جانب  
 مشرق باشد چنانچه مشهور است و اگر بر جانب این باشد از خط علاقه کشند تا خط مشرق غرض

و در این کس خطی آن دو قوس از نقطه خطی ظاهر و درجه باشد و یکی که در جانب  
 بود نوشته که طلوع الخ و دیگری غروب الشفق پس چون خود آفتاب بر افق شرق یا غرب باشد  
 و در این نشان کشند و در این هر دو نشان بشمارند و در باز دو کسند و مسیج یا ساعت  
 شفق معلوم شود **باب دوم** در معرفت ظل از ارتفاع و ارتفاع از ظل بوقت اهل  
 این فن خطی مستقیم بود و در سطحی که مقیاس بود بر آن سطح میان قاعده مقیاس و طرف خطی  
 که بر این مقیاس گذرد در پیشگاه مرکز قوس مقیاس در یک سطح باشند و آنچه از خطی که در کوسان  
 در سطح ظل در این مقیاس بود از ارتفاع ظل گویند و مراد مقیاس خود است که قائم باشد بر سطحی که  
 ظل در آن سطح بود و هر خطی که این محور است آن باشد از انجمار مقیاس نیز گویند پس اگر آن  
 سطح قائم باشد بر هر یک از سطح افق و سطح دایره ارتفاع بود و ایامی قاعده آن ظل را اهل اول  
 گویند بجهت وقت او در اول زمان طلوع نیز و ظل معکوس معکوس نیز گویند چه را اس و بجانب  
 مرکز عالم باشد و ظل مستقیم بجهت انصباب او بر سطح افق و اگر آن سطح دایره افق بود و با آن  
 افق از سطح اهل ثانی و ظل سنی گویند یعنی بر اهل اول و معکوس و ظل مستقیم بجهت انصباب  
 او بر سطح افق و اول که نیز طلوع کند ظل او از سطح قائم باشد و ظل ثانی در نهایت طول و نیز از ارتفاع  
 ظل اول نیز آید شود و ظل ثانی منتهی و چون نیز بجانب ارتفاع رسد ظل ثانی منتهی شود و ظل

و در این کس خطی آن دو قوس از نقطه خطی ظاهر و درجه باشد و یکی که در جانب  
 بود نوشته که طلوع الخ و دیگری غروب الشفق پس چون خود آفتاب بر افق شرق یا غرب باشد  
 و در این نشان کشند و در این هر دو نشان بشمارند و در باز دو کسند و مسیج یا ساعت  
 شفق معلوم شود **باب دوم** در معرفت ظل از ارتفاع و ارتفاع از ظل بوقت اهل  
 این فن خطی مستقیم بود و در سطحی که مقیاس بود بر آن سطح میان قاعده مقیاس و طرف خطی  
 که بر این مقیاس گذرد در پیشگاه مرکز قوس مقیاس در یک سطح باشند و آنچه از خطی که در کوسان  
 در سطح ظل در این مقیاس بود از ارتفاع ظل گویند و مراد مقیاس خود است که قائم باشد بر سطحی که  
 ظل در آن سطح بود و هر خطی که این محور است آن باشد از انجمار مقیاس نیز گویند پس اگر آن  
 سطح قائم باشد بر هر یک از سطح افق و سطح دایره ارتفاع بود و ایامی قاعده آن ظل را اهل اول  
 گویند بجهت وقت او در اول زمان طلوع نیز و ظل معکوس معکوس نیز گویند چه را اس و بجانب  
 مرکز عالم باشد و ظل مستقیم بجهت انصباب او بر سطح افق و اگر آن سطح دایره افق بود و با آن  
 افق از سطح اهل ثانی و ظل سنی گویند یعنی بر اهل اول و معکوس و ظل مستقیم بجهت انصباب  
 او بر سطح افق و اول که نیز طلوع کند ظل او از سطح قائم باشد و ظل ثانی در نهایت طول و نیز از ارتفاع  
 ظل اول نیز آید شود و ظل ثانی منتهی و چون نیز بجانب ارتفاع رسد ظل ثانی منتهی شود و ظل





باینده مثل معکوس کنند و اگر ابتدا از خط مغرب بود بر تقدیر اول یا از خط مشرق بر تقدیر ثانی و تا خط علامت حسن کرد

بود و مقصود تعریف فعل معکوس نفوذ است چه آن در اکثر اسطرلابها منقوش نباشد

زیرا که استعمال فلان شوی سهل است پس کشیدید را بر ارتفاع جبل و رخ نماید بنا و نگاه باید کرد تا

و یک شطرنج بر هر حالت افتاده است اگر بر دوازده افتاده باشد غل صانع بود و اگر چغنه افتاده

پیشتر از این مظلوم بود و اگر بر خست افتاد بود و ظل سنی بود و این گفته است که میس

بهر نفع که مستقیم نظر او مساوی او شود و متنی که از قیاس جهل او بخردند باشد که مشرب و در است خواهد

ظلم متوجه باشد و خواه ظل معکوس و هر دو ظلم جمع مساوی باشند و نه از هر فرض کنیم که در هر اوج

ربع دایره ارتفاع است بر مرکز و در سطح افق و از علو قائم بر سطح افق و ب

ارتفاع وقت که مشن است این نصف توس است و سه و خط شوق

و از نقطه ۵ عمود بر اذ اعراض کن و آن مغناطیس را معکوس شد و عمود ۶ بر عمود ۵

مقیاس فلستونی باشد بر یک حرم دولت رور و ...

فایده بایست بانه شکست و شکر ناله احوال حرکت از دو خوشتر است - خوشتر دورتر

و در این کوه و قله اند و مندره و منکر است که نامش بیشتر از این است که از این

فیه باشد و در نظر مکتس مادی مع غلام مستوی و در آن حرکت از و ز او نصف قیاسی

دو روزا به روح فانیه اند که گشته اند شکار و دو روز به هر که از روزا و نصف

فایده یاد و زنجیر ششم جهان معانی که ظاهر می شود است مایه ی روانی که می باشد

الموت  
شخص  
أولاد  
الزواج  
منها  
والتي  
نوت  
الفرق

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor creases and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page is bound, and the overall tone is a warm, off-white or light beige.

و همچنین روح که محل مستنیت مساوی روح باشد که قیاس همان محل است و هو المطلوب

و چون ارتفاع معلوم بود و کشیدگی را بر آن ارتفاع ننهند و یکرشته بر طول آن ارتفاع افتند خواه

مطلوبه است و خواه داخل محکوم و معرفت سراسر این عمل معروف است بر معرفت طریق نقل

اجزاء اول و ثانی است که بر نصف اسفل خط مداره نقطه تعیین کنند و اینجا بین مرکز اسطرلاب

و این نقطه باشد از خط علامه از اینجا پس مثل مستوی گویند و از آن نقطه عمودی افراجه کنند

بر خط اول و برو جی که در مقابل ربع از تقویم باشد و آن غنود را اخرج کنند لای نهاییه و آنرا

عمود اقسام غل کو نیدر پس چون معیاس غل ستور ابوچی از دو چکر کنند و عمود اقسام غل را

فکینند بقام که مساوی استام آن مقیاس شد در مقدار دوازده که هر خط و بان

انعام وصل کنند و اگر از کجند تا محیط حرمه به آن خطوط منقسمند و آن طریستوی بود و اگر نبود

انصاره را رخصت افق اخراج کند و این علم که بنده انعام محط مجدد این سنگ هم ظل میگیر

باشد اذ انهد نه اميکوم که در وقت ارنفاد و کرفتن خون شطير و ارنفاد وقت افند

ولا جواز سطحت السطح والاراضيه انما هي في باب ووجه مذکور شد

در این خط عارفان ما این مرکز و معدن است هر غلام بود نیز در معاصر ما این خط عارفان

و خط شاعر بود که با محققه تمام از انعام خط علقه و شطرنج است از محققه منزلت و خط شاعر

از تمام وقت در وسط نفوس تقویاً و سخی این خط افقی آنکه ما را مرکز

و بعد از آنکه او را در مقامی که میخواستند به جای خود نهادند و بر سر او خاک افشانند

مقدود است و در بستره بیاورن و در کوهستان بیاورن و در کوهستان بیاورن

\_\_\_\_\_











فناوی بیشتر عاوت تواند شد و اینجا از سهم مقیاس در نصف خط مذکور سه زاویه مساوی مایه  
 پس سهم مقیاس معلوم بر سطح مذکور باشد و ظل که از این مقیاس برین خط مستوی بود صحیح و دو المثلث  
 و اگر ظل معلوم معلوم بود و در سطح مذکور باشد و هم بطریق مذکور از ان ارتفاع معلوم بود  
 کرد و اگر معلوم ظل مستوی بود و مقوش ظل معلوم یا عکس از ظل مستوی بود و اگر از ظل  
 معلوم شیب برین خط باشد و بکشد تا دیگر خطی بر که ام خود افتاده است از اجزاء ارتفاع  
 آنچه باشد از نو و نصف کنند ارتفاع وقت حاصل آید چه ظل مستوی هر دو مساوی ظل  
 معلوم نام آن قوس باشد و عکس چنانکه پیش شده اگر مقیاس ظل معلوم مخالف مقیاس  
 ظل مقوش باشد معلوم را در مقیاس ظل مقوش ضرب کنند و حاصل ضرب را بر مقیاس  
 ظل معلوم قسمت کنند خارج قسمت ظل مقوش بود چون معلوم ظل اقام بود و مقوش ظل  
 اصابع ظل اقام معلوم را در دوازده ضرب کنند و حاصل را بر هفت قسمت کنند خارج  
 ظل اصابع بود و این سنی بر قاعده اربعه متساوی است چه نسبت اقام مقیاس بر یک  
 قدر با ظل او همان قدر چون نسبت اقام مقیاس باشد بر قدر دیگر و این ظاهر است و  
اگر بر قطر سطح ظل معلوم بود که باید کرد و اگر ظل مستوی معلوم کمتر از دوازده بود و اگر  
اصابع بود و اگر کمتر از هفت یا شش نیم اگر اقام بود و کمتر از هفت اگر سینی بود  
 عمل باید کرد و بقیه طرف خصا در ابر ظل معلوم که بر عمو و خطا علقه بود باید بنا و تا شیب را بر  
 مطلوب افتد و همچنین عمل باید کرد و اگر ظل مساوی مقیاس بود و اگر باطل معلوم که کمتر از

از مقیاس بود همین عمل کنند لیکن بر عمو و خطا انی از ارتفاع مطلوب حاصل آید و اگر بیشتر بود یعنی  
 ظل مستوی اعظم از مقیاس بود و صد و چهل و چهار را اگر ظل اصابع بود و چهل و نه یا چهل و ده ربعی که  
 ظل اقام بود و کمتر از شصت و اگر سینی بود بر ان قسمت باید کرد و آنچه بر ان آید در ان  
 عمو و که بر خط شرق مغرب افتاده است طلب کرد و یک شیب بر و بنا و لفظ شیب اصابع سه و بیست  
 شده است بجای ان طرف خصا و می باید چه شیب بر ظل سنی همان بنا و دیگر شیب بر ارتفاع  
 مطلوب است و اگر ظل معلوم معلوم بود و بیشتر از مقیاس بود مربع مقیاس بر ان قسمت  
 کنند و خارج قسمت را از عمو و خطا علقه طلب کنند و ارتفاع معلوم کنند و بر ان این عمل  
 از آنچه سابقا در جملہ شعور آمد معلوم شود و چون معرفت اوقات صلوات از مهمات است  
 و از بحث نفی این نسبت و نسبت ان بود باین بحث ظاهر است مناسب چنان بود که  
 طریقه معرفت انرا در ذیل این باب بگذاشته ام که چنان شود پس بگویم که الوقت ما زمان  
 آن محنت که شفق غروب خواهد کرد و بر و ای از امام شافعی وقت ما زمان است  
 بعد از استغفار غروب آفتاب که ممکن باشد در آن زمان و صنوا حقی و دوازده لغو زمان غروب  
 و اگر در آن پنج رکعت نماز و وقت ما زینت از غروب شفق تا آن هنگام که صبح صادق  
 طلوع خواهد کرد و شفق بقول امام اعظم آن باض معرفت در افق غروب که شمس طلوع  
 و بقول امام شافعی و امام محمد و امام ابو یوسف شفق آخر تهیت که بعد از غروب آفتاب  
 ظاهر شود و وقت نماز باشد از ان بعد از طلوع صبح صادق و وقت نماز آن زمان که آفتاب طلوع

**تذکره**

از زمان که روز اقامت  
 تمام غروب کند و علقه  
 از دوسو نواضع عاقل را  
 غروب حری باقی ماند و از دوسو  
 نماز تمام صر



خواهد کرد و طریق حرکت صحیح و شفق بنابر معلوم شد اما اول وقت ظهر از وقت که آفتاب بر  
 دایره نصف النهار بجا می رسد و بکشد اگر چه دقیقه باشد و این استبداد زیاد شدن ظل  
 می باشد پس می باشد بر فی زوال آفتاب از حد و ث ظل اگر فی زوال آفتاب باشد و بکشد بعضی قوس  
 کرده اند که فی زوال ظل مستوی اول ظهر است خط است که فی زوال ظل مستوی نصف  
 النهار است و اول وقت ظهر بعد از آنست که باشد که پس چون شطیبه ارتفاع بر غایت ارتفاع  
 نهند و یک شطیبه بر مقدار فی زوال افتد از اقسام ظل و اگر غایت ارتفاع بود و درجه باشد  
 فی زوال آفتاب و یک درجه از غایت ارتفاع نقصان کنند پس چون ارتفاع غایت افتد از  
 اول وقت ظهر باشد اما اول وقت ظهر بجهت امام عظم وقت که ظل مستوی می باشد  
 مساوی مجموع ضعف معیاس و فی زوال بود و بجهت امام شمس و امام محمد و امام ابو بکر  
 و قسیت که ظل مستوی مساوی مجموع معیاس و فی زوال بود پس چون ضعف معیاس بمثل آن  
 بر فی زوال افزایند آنچه حاصل آید شطیبه بر مقدار نهند از اقسام ظل و یک شطیبه بر ارتفاع اول  
 افتد یکی از او مذکور و اگر فی زوال باشد و یک شطیبه بر ضعف معیاس بر مثل آن  
 باید نهند و اگر بطل بر طریقه معلوم باشد ظل مستوی ارتفاع اول ظهر را چنانکه گفتیم  
 بعکس نقل کرد و از آن ارتفاع معلوم کرد و آنوقت ظهر متصل اول وقت عصر است  
 بر هر دو مذکور و این از امام عظم آنوقت ظهر و قسیت که ظل معیاس مساوی مجموع  
 فی زوال معیاس بود و اول وقت عصر وقتی که ظل معیاس مساوی مجموع فی زوال و ضعف

معیاس بود و زوال امام مالک چون ظل معیاس مساوی مجموع فی زوال و معیاس شود در آن  
 زمان مقدار وقت چهار رکعت مشترک بود میان وقت ظهر و وقت عصر و آنوقت عصر  
 زمانست که آفتاب غروب میکند بافتان و در بعضی سطرلابها بجهت معرفت اول عصر دو قوس  
 بود بر صفای رحمت الارض بر جانب یمن و بر یکی نوشته باشد که اول العصر و آن بجهت اول  
 عصر شمس باشد و بر دیگری نوشته که آخر العصر و آن بجهت اول عصر خف باشد پس درجه آفتاب  
 بر یکی از آن دو خط نسبیم اگر فوق الارض باشند و نظیر آن اگر تحت الارض باشند و یک نیم که بر  
 آفتاب بر که امام مظهر افتاده است آن ارتفاع اول وقت عصر باشد یکی از او مذکور است  
 که این دو خط بر پشت سطرلاب رسم کنند با نظیرین که در ربع مقابل اجزاء ارتفاع نوشته  
 از اجزای اجزاء بروج رسم کنند و ارتفاع بروج بر انداز نقش کنند و این دو خط چنان رسم کنند  
 که مقاطع آنند از است شود پس طرف مضاعف را بر تقاطع مدار جزو آفتاب یکی از آن دو خط  
 نهند و بر پشت که شطیبه بر که مذکور افتاده است از اجزاء ارتفاع آن ارتفاع اول عصر باشد  
 یکی از او مذکور و بر بعضی مفروض و کاه باشد که در بدوی این دو خط بر پشت سطرلاب خط زوال  
 نیز رسم کنند و از آن ارتفاع اول ظهر معلوم کنند بطریق مذکور **باب هیستم در معرفت**  
 طالع سال مستقبل از طالع سال مضی سال بر دو نوعت قمری و شمسی سال قمری عبارتست از  
 دو از ده ماه قمریت و ماه قمری بر سه نوعت اول حقیقی و آن از زمان مفارقت قمر است  
 وضع مفروض که او را با آفتاب بودند معاودت بهما موضع و زوال هر یک از وضع طالع بود



و از حکما ترک حساب حقیقی و سطحی و آن زمان مابین دو جمیع و طلیعت که بهت در روز و دو  
 ساعت چهل و چهار دقیقه باشد سیرم اصطلاحی و انجمن است که ابتدا از محکم کنند بکامی روز گیرند  
 و یکا بهت و نه روز تا آخر سال ابرو و سال نایه سال و یکا را نیز می رود که سیرم سال قمری هم  
 سه نوع باشد اما سال شمسی و وقت اول اصطلاحی و انجمن بود که سال را سیصد و شصت و پنج روز  
 ربع گیرند و آن ربع زاید را در چهار سال روزی گیرند و بر لایم سال چهارم افزایند و این معجز  
 اهل رومست و اهل فرس و قدیم آن ربع را در مدت صد و بیست سال یکا گرفته برشت و یکا  
 صد و بیست و نه روز و نه و در نیز زمان آنرا که گیرند و سال شمسی را سیصد و شصت و پنج روز  
 گیرند و یکا سیرم حقیقی که درین باب مقصود است و آن از زمان معارف آفتاب است  
 جزوی از فلک البروج تا زمان معاودت به آنجا و پس اگر آن جزو میل باشد از آن سال عالم  
 گویند و اگر جزوی بود که در وقت ولادت شخصی آفتاب بر آن جزو بوده است آنرا سال  
 مولود آن شخص گویند و مدت سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ایت و کسری است  
 و آن کسر را بطریق حساب و چند دقیقه و دو و از دقایق است و از بنا چهل و شش دقیقه و پنج  
 ثانیه و از بعضی بخانه و دقیقه و بیست و چهار ثانیه و از محکم محی الدین مغرب چهل و شش دقیقه  
 و از معجم چهل و نه دقیقه و این ساعات زاید را ساعات فضل الدوله گویند و درین تاریخ که  
 اوج آفتاب در نقطه انقلاب صیقلی است چون ابتدا سال از حلول آفتاب بتقطعی  
 گیرند ساعات فضل الدوله را بنقدار بود و در اجزاء و یکا که ای شتر و کای که ازین بود و یکا این

تفاوت در اعمال اسطرلاب محسوس شود و چون این ساعات را در بازنده ضرب کنند  
 فضل الدوله حاصل آید فضل الدوله بطریق **محکم** باشد و از دقایق **فول** و از بعضی **فول**  
 و از محکم محی الدین مغرب **فول** و از مقهور **فول** و طالع خردیت از منطقه البروج که بر افق  
 شرق بود و درین حلول آفتاب نقطه که ابتدا سال از حلول آفتاب بآن نقطه گیرند و طالع سال  
 عالم با اختلاف آفاق مختلف شود و ممکنست که در دو موضع مختلف الطول و العرض طالع  
 سال یکی بود و یکا باشد که تفاوتی که بحسب طول واقع شود بسبب عرض مرتفع شود چون  
 طالع سال معلوم بود و این طالع سال عالم چه جبار است و خواسته که طالع سال آینه معلوم  
 در هر طالع را بر افق مشرقی باشد و بکمره که می بکشد ام جزو افق است پس بر توالی اجزاء  
 جبره باشد و وقت جزو که فضل الدوله است بر صد و شصت و پنج دقایق در اسطرلاب معلوم است  
 بشماره و می بکشد و یکا که بکشد تا باین شرق که ام برج و درجه است و یکا باشد  
 طالع سال آینه بود و در این است که چون آفتاب بکرات فاصده خود یکا و ده تمام کند معدل النهار  
 سیصد و شصت و شش دوره و مقدار فضل الدوله حرکت کند و معدل النهار هر یکا  
 که تمام کند آن جزو از منطقه البروج که در ابتدا دوره بر افق شرق بود باز باین رسد  
 بعد از دور است که هر یکا برین نشن بود پس چون معدل النهار سیصد و شصت و شش دوره  
 تمام کند همان جزو که طالع سال مقدم بوده است باز باین رسد و تفاوت میان طالع سال  
 مقدم و سال آینه بعد قوسی بود از منطقه آینه و فضل الدوله و مطالع آن کوشش

در خارج طالع سال که در منطقه  
 و در نقطه طالع سال که در منطقه



پس چون در مثال گذشت بر افق شرق نهند و بمقدار فضل الدور می رابر تو الی حرکت کنند  
 و در جداول سال گذشته آید بر افق شرق افتد و هو المطلوب و چون طالع کجایات  
 سالهای متتابع خواهند هم به نظر بین عمل باید کرد و یکی هر سه سال که فضل الدور شد  
 جزو گذر سال چهارم ششاد و هشت جزو باید گرفت چنانچه فضل الدور شد و هشت جزو  
 بر صد و هشتاد و اگر طالع تحمل یا تحملیات گذشته خواهند درین هنگام می رانند فضل الدور  
 بر خلاف تو الی حرکت باید داد و ما مطلوب حاصل آید پس نگاه کنند تا موضع آفتاب در جهت  
 که جزو طالع سال آید بر افق باشد فوق الارض است یا تحت الارض اگر فوق الارض بود  
 وقت تحمل بر روز بود و اگر تحت الارض بود شب و اگر بر افق شرق باشد تحمل در وقت طلوع  
 آفتاب بود و اگر بر افق غرب بود در وقت غروب پس ساعات تحمل چنانکه گفته شد معلوم باید کرد  
 یعنی چون در جدول بر افق شرق افتد حرکتی نکند پس جزو آفتاب را بر افق شرق  
 نهند اگر فوق الارض باشد بر افق غرب اگر تحت الارض باشد و از نشان دوم نشان  
 اول بر تو الی بشمارند و به پانزده قسم کنند ساعات گذشته از اول روز یا اول شب حاصل آید  
 و اگر جزو آفتاب بر افق غرب نهند اگر فوق الارض بود و بر افق شرق اگر تحت الارض  
 می نشان کنند و از نشان اول تا این نشان بر تو الی بشمارند و به پانزده قسم کنند ساعات  
 باقی از روز یا شب حاصل آید و اگر نظیر جزو آفتاب در صورت اول و جزو اول در صورت دوم  
 به چنانکه که بزرگ است از خط طالع ساعات مجموع افتاده است آنچه باشد ساعات مستوی تحمل بود

اگر مطلوب تحمل محل اول میزان بود در وقت میان ساعات مستوی و مجموع تفاوتی باشد  
 و اگر ساعات فضل الدور را بر ساعات بعد تحمل گذشته از نصف النهار مقدم آخر  
 و اگر از جهت چهار بگذرد و این سبب از آن نقصان کنند ساعات تحمل آید از نصف  
 النهار مقدم معلوم شود و طالع تحمل سال موالید پس چنانکه استخراج باید کرد و معتبر در طالع  
 تحمل موالید افق موضع ولادت است هر چند که مولود بموضع دیگر نقل کرده باشد نه ای سکن  
 مولود چنانچه بعضی توهم کرده اند **باب دوم از معرفت عرض بلد و مختصات آن** و این  
 بلد نیست از دایره نصف النهار مابین معدل النهار و سمت الارض آن بلد شرقی  
 که زیاده از ربع باشد و قیمة بجانب اقرب چنانچه بعضی نموده اند مخبر عرض تعیین است و  
 این قوس است و قوس ارتفاع قطب معدل النهار است زیرا که سمت الارض قطب افق است  
 و بعد میان قطب و قطب سیم و یک دایره بقدر بعد بود میان آن قطب و قطب خطی اولی و چون عرض  
 بلد از نود نقصان کنند اگر کمتر از نود بود آنچه باشد از آن نام عرض بلد گویند و آن لایزال مساوی  
 ارتفاع معدل النهار بود و اگر معدل النهار سمت الارض کند و آن بلد را عرض بود و به آنکه  
 افق با سمت ارتفاع و عرض بر سمت اند اول افق ذات طالع و این افق خط است  
 و افق خط عرض ایشان از میل کل که باشد چه در افق است و این چون آفتاب بر یکی از این  
 بود و خط تعیاس در نصف النهار مستوی بود و اگر در بروج جنوب بود اطلال در جانب شمالی  
 و اگر در بروج شمالی بود اطلال در جانب جنوب و در افقی که عرض آنها از میل کل کمتر بود چون افق



در دو نقطه بود از منطقه ابروج که پس ایشان در جهت عرض بلد مساوی عرض بلد بود و منتهی  
 ظل بود و چون در قوس منفر بود از منطقه ابروج که مابین این دو نقطه است ظل در جانب  
 قطبی بود و چون در آن قوس دیگر بود ظل در جانب قطب ظاهر بود و دوم آفاق ذوات  
 ظل و احد آن آفاق است که عرض ایشان کمتر از میل باشد اما کمتر از تمام میل کلی بود این  
 آفاق ظل نصف النهار اگر موهو باشد و اما در جانب قطب ظاهر بود و سوم آفاق ذوات  
 ظل و این آفاق است که عرض آنها کمتر از تمام میل کلی باشد درین آفاق چون آفتاب  
 جزوی بود که از اطلوع و غروب باشد ظل نصف النهار در جهت قطب ظاهر بود و چون در جوار  
 بود که ابروی الظهور بود ظل مقیاس در محل مقیاس دوره تمام کند پس اگر آن افق غرض  
 بود از حرکت ظل مقیاس دور و حادث شود که هرگز آن بر مرکز مقیاس نباشد و الا نشانه ابرو  
 حاصل آید از عرض بلد محض معلوم نبود در روزی که خواسته ارتفاع نصف النهار معلوم باشد  
 که چنانکه بر خط ارتفاع آفتاب بگیرند تا بغایتی رسد که دیگر زیاد نشود و بعد از آن روی  
 نقصان نهد و آن ارتفاع نصف النهار بود چنانچه در باب دوم مبین شد اما معرفت غایت  
 ارتفاع بطریقی که در باب ششم مذکور شد معرفت بر آنکه عرض بلد معلوم بود پس تقویم آفتاب  
 در آن روز معلوم کنند از دفتر تقویمی که بر طول بلد منروض باشد یا موهومی که تربی بود بان و آن  
 بعضی معرفت تقویم را در منحل حواله بیاورند که در آن خط است خط است چو معرفت تقویم بر آن  
 معرفت است هر عرض بلد معلوم بود چنانچه باید و میسر میگردد چنانکه در باب ششم گفته شد پس اگر

این جهت از ارتفاع آفتاب  
 حاصل میشود و در جهت  
 قطب ظاهر بود و در جهت  
 غروب آفتاب در جهت  
 غروب آفتاب در جهت

در جهت  
 قطب ظاهر بود و در جهت  
 غروب آفتاب در جهت  
 غروب آفتاب در جهت

آفتاب مبین اول محل میزان باشد یعنی میسر شمالی باشد میل آفتاب از غایت ارتفاع نقصان  
 کنند و اگر در نیمه دیگر بود یعنی میسر جنوبی بود آن از ارتفاع آفتاب از این و در غایت  
 دور آفاق جزوی میل شمالی بر غایت ارتفاع افزاید و میل جنوبی از آن کم کنند آنچه حاصل آید  
 از دو نقصان گفته باقی عرض بلد بود و این حکم سنجش است آفاق ذوات ظلمین در منتهی  
 آفتاب در غایت ارتفاع سمت الراس در جهت قطب ظاهر باشد و چون چنین بود میل آفتاب  
 بر غایت ارتفاع افزاید و از حاصل دو نقصان کنند باقی عرض بلد بود و بر آن منحل ظاهر بود  
 چو غایت ارتفاع و عرض بلد میل آفتاب در معرفت همه از ابرو نصف النهار باشد  
 اگر آفتاب در جهت قطبی بود از معدل النهار چون میل آن را بر غایت ارتفاع افزاید  
 ارتفاع معدل النهار حاصل آید و اگر در جهت قطب ظاهر بود از معدل النهار یکس از سمت الراس  
 بود چون میل را از غایت ارتفاع نقصان کنند هم ارتفاع معدل النهار حاصل آید و آن همیشه  
 بقدر تمام عرض بلد بود چنانچه در باب ششم گذشت پس چون ارتفاع معدل النهار از دو نقصان  
 عرض بلد بماند اما اگر سمت الراس هم در جهت قطب ظاهر بود لا محاله معدل النهار در جهت  
 بود و میل از عرض بلد زیاد بود پس چون میل را با غایت ارتفاع بکشد از دو زیاد شود پس چون  
 از آن نقصان کنند موی مانده از نصف النهار مابین سمت الراس و معدل النهار آن عرض بلد بود  
 و ظاهر است که در آفاق مایل چون آفتاب سمت الراس کند میل مساوی عرض بلد باشد و اگر چنانچه  
 میل غایت ارتفاع بود درجه باشد آن بعد از آفاق استوار بود و اگر آفتاب در اوج محل



بود و لا محاله بعد از این باشد غایت ارتفاع را که ارتفاع معدل النهار است از آن نقصان  
 کنند باقی عرض بلد که ارتفاع معدل النهار و باقی بعد تمام عرض بلد بود و در افاق استوار  
 افتاب بر اول محل و میزان بود غایت ارتفاع او بود و وجه باشد و اگر شب غایت ارتفاع  
 کوکب معلوم کنند خواه در عرض باشد و خواه در عرض و بعدش از معدل النهار بکسرند چنانکه در  
 در باب ششم گفتیم پس اگر کوکب بر این مدار است و در کتب بعضی بعدش جنوبی بود و بعدش  
 بر غایت ارتفاع افزایند تا ارتفاع معدل النهار حاصل آید و اگر در اندرون مدار است  
 و در کتب بعضی شمالی بود و این در وسط لایب شمالیت و در وسط لایب جنوبی آنچه در بیرون مدار  
 است لکن در بعضی شمالی بود و آنچه در اندرون بود بعدش جنوبی بود و بعدش از ارتفاع  
 بکاهند تا ارتفاع معدل النهار باقی ماند و در افاق جنوبی بعد جنوبی را از غایت ارتفاع  
 نقصان کنند و بعدش از ارتفاع افزایند تا ارتفاع معدل النهار حاصل آید بعد از آن  
 حاصل باقی را که ارتفاع معدل النهار است از آن نقصان کنند آنچه باقی ماند عرض بلد بود و کوکب  
 که در غایت ارتفاع در جهت قطب ظاهر بود از مدار است بعد او را بر غایت ارتفاع باید  
 آنچه حاصل شود و از آن نقصان باید کرد تا عرض بلد باقی ماند و چون مجموع بعد و غایت ارتفاع  
 کوکب بود و وجه بود آن افق از افاق استوار بود و بیان این عمل بعد از ملاحظه آنچه در آفاق  
 مذکور شد مخفی ماند و اگر کوکبی را از کوکب ابدی الظهور ارتفاع یکدیگر را از کوکب ابدی الظهور  
 ثواب است که از او بعضی دور است معدل النهار طلوع و غروب شود و در جمع دور است چنانکه

یا و شرح این چنانست که هر کوکبی که تمام بعد او از معدل النهار مساوی عرض بلد بود از طلوع  
 و غروب بود و در کوکب خاص افق واقع شود و اگر تمام بعد او از عرض بلد بیشتر باشد  
 از طلوع و غروب بود و اگر کمتر باشد از طلوع و غروب نبود و هم خاص افق بهم نشود و اگر  
 بعد او در جهت قطب باشد ابدی الظهور بود و الا ابدی نقصان و ابدی کوکب ثابت از معدل النهار  
 سوی کوکبی که بر نفس قطب طالع البروج بود و هر حرکت ملک سرج زیاد و کم میشود پس  
 کوکبی که تمام بعد از معدل النهار مساوی عرض بلد باشد بیشتر تواند بود که در وسط حرکت ملک سرج  
 تمام بعد او از عرض بلد کمتر شود پس در طلوع و غروب پیدا شود و بعد از آنکه ابدی الظهور یا ابدی  
 النفا باشد پس لفظ ابدی برین کوکب مجاز باشد و هر کوکب که ابدی الظهور بود و خاص  
 افق نباشد در غیر عرض تعیین او را در او برده نصف النهار و در ارتفاع مختلف بود پس هر حرکت  
 عرض بلد این کوکب هر لحظه ارتفاع میکند تا بلندترین ارتفاعات و فروترین ارتفاعات  
 او معلوم کنند و کمتر از بیشتر نقصان کنند آنچه حاصل آید بدو نمیدهند و یکدیگر را بر ارتفاع کمتر از او  
 یا از ارتفاع بیشتر بکاهند عرض بلد حاصل آید و این بخت است که قطب مدار کوکب است  
 الظهور تا قطب حله معدل النهار است و نصف قوس از نصف النهار که داخل این مدار  
 از ارتفاع مسووعه ارتفاع قطب معدل النهار است و از ارتفاع اعظم بقدر مجموع ارتفاع قطب  
 معدل النهار و نصف قوس مذکور است و چون ارتفاع مسووعه از ارتفاع اعظم نقصان کنند و باقی را  
 تخفیف کنند نصف قوس مذکور حاصل آید چون آنرا بر ارتفاع مسووعه افزایند یا از ارتفاع اعظم



بجایند ارتفاع قطب معدل النهار مائل آید که مساوی عرض بلد است و هو المطلوب و این  
 میان لازم آید که اگر مجموع ارتفاع عظم و مسفر از نصف کنند آنچه حاصل آید عرض بلد باشد  
 و اگر کوکب ماس عرض افق شده غایت ارتفاع بود از نصف کنند عرض بلد حاصل آید و این  
 بر تقدیر است که کوکب در ارتفاع عظم و جهت قطب ظاهر باشد از سمت ارس در  
 ارتفاع عظم و جهت قطب ماس باشد از سمت ارس در صورت مجموع ارتفاع عظم  
 و مسفر از نصف دو نقصان کنند و نصف باقی را بر ارتفاع مسفر افزیند تا عرض بلد  
 مائل آید و اگر کوکب در صورت ماس افق شده ارتفاع عظم در اوج از نصف  
 نقصان کنند نصف باقی عرض بلد بود و جهت این باشد که نامی ظاهر شود **فیه** در معرفت  
 طول بلد باند طول بلد جو نیست از دایره معدل النهار است از تقاطع فوقانی او با نصف  
 النهار احوال است از جانب مغرب تا تقاطع فوقانی او با نصف النهار بلد بر توالی و این  
 یعنی بر مذکور حکما و یونانست که مبدأ اطوال از جانب مغرب گرفته اند بعضی از افراد  
 مخالفات و بعضی از اهل علم مغرب که شرق تر از مبدأ است چه درجه و اگر ابتدا طول  
 از جانب شرق گیرند از موضعی که طول آن از جوار مخالفات نصف دو باشد چنانچه طریقه  
 اهل هند است در تعریف طول بلد بکافی لفظ مغرب لفظ شرق باید آورد و بر جای توالی احوال  
 نه الی پس چون طول بلد معلوم کنند اول خسوفی بطول بلد معلوم الطول از پنج استخراج کنند  
 و ساعت بعد از خسوف باید استخراج خسوف باید و بکلی با تمام بکلی از نصف النهار مقدم

و اگر کوکب از ارتفاع مایل آید که مساوی عرض بلد است و هو المطلوب و این میان لازم آید که اگر مجموع ارتفاع عظم و مسفر از نصف کنند آنچه حاصل آید عرض بلد باشد و اگر کوکب ماس عرض افق شده غایت ارتفاع بود از نصف کنند عرض بلد حاصل آید و این بر تقدیر است که کوکب در ارتفاع عظم و جهت قطب ظاهر باشد از سمت ارس در ارتفاع عظم و جهت قطب ماس باشد از سمت ارس در صورت مجموع ارتفاع عظم و مسفر از نصف دو نقصان کنند و نصف باقی را بر ارتفاع مسفر افزیند تا عرض بلد مائل آید و اگر کوکب در صورت ماس افق شده ارتفاع عظم در اوج از نصف نقصان کنند نصف باقی عرض بلد بود و جهت این باشد که نامی ظاهر شود **فیه** در معرفت طول بلد باند طول بلد جو نیست از دایره معدل النهار است از تقاطع فوقانی او با نصف النهار احوال است از جانب مغرب تا تقاطع فوقانی او با نصف النهار بلد بر توالی و این یعنی بر مذکور حکما و یونانست که مبدأ اطوال از جانب مغرب گرفته اند بعضی از افراد مخالفات و بعضی از اهل علم مغرب که شرق تر از مبدأ است چه درجه و اگر ابتدا طول از جانب شرق گیرند از موضعی که طول آن از جوار مخالفات نصف دو باشد چنانچه طریقه اهل هند است در تعریف طول بلد بکافی لفظ مغرب لفظ شرق باید آورد و بر جای توالی احوال نه الی پس چون طول بلد معلوم کنند اول خسوفی بطول بلد معلوم الطول از پنج استخراج کنند و ساعت بعد از خسوف باید استخراج خسوف باید و بکلی با تمام بکلی از نصف النهار مقدم

بجایند بطول بلد معلوم استخراج کنند و مقصد باشند تا در بلد مطلوب الطول حوالی آن است این که  
 آن احوال اربعه شود در آن حال که از فو است ارتفاع گیرند و از آن ارتفاع ساعات بعد از  
 نصف النهار مقدم یا مؤخر معلوم کنند چنانکه در باب پنجم گذشت پس اگر ساعت بعد از اوج  
 درین بلد مساوی ساعات بعد آن باشد در بلد معلوم الطول طول هر دو یکی باشد و اگر مختلف باشد  
 فصل یک بر یکی را بگیرند و هر ساعتی بآن در وجه گیرند و هر چهار دقیقه یک در وجه آن  
 تفاوت با این الطولین بود پس اگر ساعات بعد از نصف النهار مقدم باشد فصل  
 ساعات بعد از مطلوب الطول را باشد یا ساعات بعد از نصف النهار مؤخر باشد فصل  
 بعد از بلد معلوم الطول را باشد آن تفاوت برابر طول بلد معلوم افزیند و الا از آن  
 نقصان کنند تا طول بلد مغروض از آن حاصل آید و این بر تقدیر است که مبدأ اطوال از  
 جانب مغرب گیرند و اگر مبدأ اطوال از جانب شرق گیرند در زیادت و نقصان کردن  
 آن تفاوت عکس باید کرد و این نیز ثابت است که رسیدن آن به نصف النهار که  
 پیش از رسیدن اوست نصف النهار بعد مغرب و در تقابل خسوف ابجبتان عکس است که در  
 احوال اربعه او در وجه اتفاق و در یک آن باشد بخلاف خسوف که احوال او با اختلاف اتفاق  
 شود چنانکه در کتاب هیات مبین است **باب سیزدهم** در معرفت طالع وقت  
 نه یک که اگر صغیر بود اگر عرض بلد را صغیر معین نباشد و حوالیم که طالع وقت معلوم کنیم در آن  
 بر سبیل سهولت چه اگر عرض بلد را صغیر معین نبود اما افق آن بر صغیر افقی مرسوم بود و طالع معلوم

بجایند بطول بلد معلوم استخراج کنند و مقصد باشند تا در بلد مطلوب الطول حوالی آن است این که آن احوال اربعه شود در آن حال که از فو است ارتفاع گیرند و از آن ارتفاع ساعات بعد از نصف النهار مقدم یا مؤخر معلوم کنند چنانکه در باب پنجم گذشت پس اگر ساعت بعد از اوج درین بلد مساوی ساعات بعد آن باشد در بلد معلوم الطول طول هر دو یکی باشد و اگر مختلف باشد فصل یک بر یکی را بگیرند و هر ساعتی بآن در وجه گیرند و هر چهار دقیقه یک در وجه آن تفاوت با این الطولین بود پس اگر ساعات بعد از نصف النهار مقدم باشد فصل ساعات بعد از مطلوب الطول را باشد یا ساعات بعد از نصف النهار مؤخر باشد فصل بعد از بلد معلوم الطول را باشد آن تفاوت برابر طول بلد معلوم افزیند و الا از آن نقصان کنند تا طول بلد مغروض از آن حاصل آید و این بر تقدیر است که مبدأ اطوال از جانب مغرب گیرند و اگر مبدأ اطوال از جانب شرق گیرند در زیادت و نقصان کردن آن تفاوت عکس باید کرد و این نیز ثابت است که رسیدن آن به نصف النهار که پیش از رسیدن اوست نصف النهار بعد مغرب و در تقابل خسوف ابجبتان عکس است که در احوال اربعه او در وجه اتفاق و در یک آن باشد بخلاف خسوف که احوال او با اختلاف اتفاق شود چنانکه در کتاب هیات مبین است **باب سیزدهم** در معرفت طالع وقت نه یک که اگر صغیر بود اگر عرض بلد را صغیر معین نباشد و حوالیم که طالع وقت معلوم کنیم در آن بر سبیل سهولت چه اگر عرض بلد را صغیر معین نبود اما افق آن بر صغیر افقی مرسوم بود و طالع معلوم



زمان که یکی بر پس است صغیر که بدان نزدیکتر بود بکبریم یعنی صغیر که عوض آن صغیر بود نزدیکتر  
 بود بکبریم و فایده دیگر آنست که در مثل مساوی واقع است اول آنکه ارتفاع باید مساوی باشد  
 در صغیر فرض باید که دوم آنکه تفاوت بین الوضین در الجای غایت تعدیل مستعمل باشد و داشت  
 سوم آنکه افق صغیر خود را الجای افق صغیر باید مساوی بود و چون صغیر نزدیکتر بود  
 این هر سه تفاوت کمتر بود و بیان اینها در باب طالع و طالع وقت را  
بدان صغیر معلوم کنیم یعنی ارتفاع که گرفته باشیم در آن طالع از او در آن صغیر با طالع ساریع طالعی که  
 در باب سیم مذکور شد و پوشیده ماند که استعمال طالع با فاق صغیر از این ارتفاع موقوف بر آنست  
 در این میان ارتفاع بکبریم مساوی این ارتفاع باشد و این مورد الوضیت پس اگر مساوی  
 این ارتفاع نبود در مثل تفاوتی لازم آید و عوض صغیر هر چند عوض بلندتر و دیگر بود این تفاوت  
 کمتر باشد پس این طالع را معلوم کنیم چنانکه در باب ششم مذکور شد و پس از هر صغیر که  
 معلوم کنند تفاوت کنند و اگر از جهد اول پس برگردند بهتر بود و از او در تفاوتی که در میان  
 عرض شده و عوض صغیر بود ضرب کنیم و پس از آنکه نتوانستیم آنرا تعدیل بود اگر مساوی  
 همان میل می بود تفاوت بین الوضین بعینه تعدیل بود مراد از تعدیل در مقام تفاوت  
 میان نصف قوس النهار جزو طالع در یک افق و نصف قوس النهار همان جزو در آن  
 دیگر که در طول متفق باشند و آن قوسی بود از مدار جزو طالع محصور میان آن دو افق از آنجا  
 اقرب و متوسط اینهاست که در جمیع افاق متفق الطول نقطه اعتدال در یک زمان طالع شود

زیر آنکه ابرو نصف النهار با قطب این افق گذرد پس باستانه شکل چهاردهم و نهم  
 اولی اگر تفاوت و دو مسیر میان این افاق تقطیع نصف النهار کند و آن مشرق و مغرب باشد  
 و چون جزو طالع میل داشته باشد تفاوتی میان طالع آن جزو با آن دو نقطه متفق الطول پیدا شود  
 و بالعزوه قوسی از مدار جزو طالع در میان آن دو افق واقع شود و آن قوس تعدیل است و آن  
 میل آن قوس نزدیکتر می شود تا چون میل غایت رسد که آن یک کلیت آن تفاوت هم غایت  
 رسد و آن تعدیل اول سلطان و اول مهدی بود پس نسبت میل جزئی از افق می بر ج با یک  
 چون نسبت تعدیل آن جزو باشد با غایت تعدیل قوس با پس بقاعده اربعه اعداد و نسبت  
 میل جزو مفروض را در غایت تعدیل که تعدیل اول سلطان یا جدیت ضرب کنند و حاصل را بر  
 میل کج فکست معانی قسمت تعدیل جزو مفروض باشد و چون تفاضل میان ساعات بنصف النهار  
 اول سلطان یا جدی در دو بلد معلوم کنند و از او بر پانزده ضرب کنند غایات تعدیل حاصل آید  
 پس اگر آن ساعات معلوم نباشد استعمال غایت تعدیل بهیئت میسر گردد و باین سبب  
 بر پس مساوی الجای غایت تعدیل تفاوت بین الوضین است با فرموده یعنی قوسی از او بر  
 نصف النهار که محصور بود و باین آن دو افق از جانب اقرب و شش و فرموده که صغیر  
 نزدیکتر باشد و این مساوی که باشد صغیر هر چند نزدیکتر باشد اختلاف میان غایت تعدیل  
 و تفاوت بین الوضین کمتر بود و قید تقریباً بجهت رو کمان بعضی است که اگر الجای تفاوت  
 بین الوضین غایت تعدیل مستعمل دارند اینهمه گفته شود و این ظن فاسد است و نصف







جزیای بود تغییر را از نصف قوس النهار نصف نقصان کنند و الا بران افزایند تا نصف قوس  
 النهار وسط است و این شش ان یکمینه و درجه عاشر را خط وسط النهار بنهند و مقصد اثرش مذکور  
 می را بر توالی انجای حوز حرکت دهند انچه خط وسط النهار افتد از منطقه اسبروج درجه چهار  
 بار و هجدهم بود پس با دیگر می را بر توالی مقصد اثرش مذکور حرکت دهند تا درجه دوازدهم خط  
 وسط النهار افتد پس می را مقصد اثرشست جزو دیگر هم بر توالی حرکت دهند تا درجه دوم خط  
 وسط النهار افتد پس درجه بیازدهم را بر خط وسط النهار بنهند و هر را مقصد است جزو بر توالی حرکت  
 دهند تا درجه سوم خط وسط النهار افتد چون این چهار خانه معلوم شود نظایر آنها چهار خانه  
 دیگر باشد و اگر در ششری باشد که آنرا صغیر معین بود و خوانند که طالع سید دیگر معلوم کنند پس  
 اگر هر دو در طول مختلف باشند و در عرض متفق درجه انق نشانند و مقصد از ما بین الطولین می  
 بر توالی انجای حوز حرکت دهند اگر چه مطلوب در جانب شرقی باشد و الا بر خلاف توالی  
 انچه بر انق ششری افتد طالع بود سید مطلوب و اگر در عرض مختلف باشند و در طول متفق خط  
 که در متن مذکور است علی باب کرد و اگر مختلف باشند هم در طول هم در عرض اول بطریق مذکور  
 متن مذکور است طالع معلوم کنند باقی که عرض آن مساوی عرض سید مطلوب باشد و طول مساوی  
 طول سید بسکن بر مقصد از ما بین الطولین می را بر توالی یا خلاف توالی حرکت دهند چنانکه  
 گفتیم تا طالع سید مطلوب بر انق عینه افتد و اگر مطلوب طالع باقی خط استوار بود چون درجه  
 طالع بر انق نشانند و مقصد از ما بین الطولین اگر موجود باشد می را بر خط طالع مذکور حرکت دهند

طالع بود

و اگر انق طالع از انق سید  
 طالع از انق سید

یا

انچه بر خط استوار افتد طالع بود آن انق **باب چهارم** در معرفت ارتفاع قطب فلک  
 البروج دایره که بر قطب فلک البروج و دو قطب انق گذرد و آنرا دایره وسط النهار  
 گویند زیرا که نصف نصف ظاهر و خصیبت از فلک البروج که از یکت کثرت که از یکت  
 بر دو ساد رویت و انهم رویت خوانند و این دایره را دایره الخراف منطقه البروج از انق و  
 دایره وسط النهار طالع نیز گویند پس اگر قطب فلک البروج بر دایره نصف النهار بود و این دایره  
 بر دایره نصف النهار مستقیم باشد لیکن اگر قطب بروج بر سمت الارض بود این دایره  
 متعین نبود و متعین فوق الارض باشد ازین دایره ما بین انق و طرف خطی که از مرکز  
 قطب بروج گذرد و سطح فلک اعلی بر سه شرط یک از ربع زیاد و بود آنرا ارتفاع فلک  
 البروج گویند و این قوس مساوی و نسبت کو هم ازین دایره که ما بین قطب انق و منطقه  
 البروج باشد و این قوس را عرض اقلیم رویت نیز گویند و بعضی قوس مذکور را درین طرف  
 قید کرده اند بجانب اربع و آن متعین بر ارتفاع قطب درونی که مذکور بود و یکت نسبت  
 آن عرض سید و از پنجت این دایره را دایره عرض اقلیم رویت نیز گویند و به انکه قطب  
 بروج را در دایره دو دوات غلیس طالع و مغلوب بود پس اگر آن دایره از افق استوار بود  
 غایت ارتفاع هر یک از قطبین قدر میل کلی باشد و الا غایت ارتفاع که قطبی که در جهت  
 مذکور بود و بقدر مجموع عرض سید و میل کلی بود و غایت ارتفاع آن قطب دیگر بقدر فضل میل کلی  
 بر عرض سید و در دایره دو دوات قتل واحد و ظل و اگر قطب که در جهت عرض سید بود و انقی الطولین

طالع بود

و بعضی از انکه از این قوس مذکور  
 یکت از این قوس مذکور  
 قطب از این قوس مذکور  
 و بعضی از انکه از این قوس مذکور  
 یکت از این قوس مذکور  
 قطب از این قوس مذکور

یا



و آن دیگر ابدی و نفایس اگر عرض بلد مساوی میل کلی بود در دو کسب محاسن افق شوند و غایت  
 ارتفاع قطب ظاهر بقدر ضعف میل کلی بود و اگر عرض بلد بیشتر از میل کلی بود و در دایره  
 نصف است و ارتفاع بود ارتفاع منفرجه بقدر فضل کمال بلد باشد پس میل کلی اما ارتفاع  
 اعظم در عرضی که بیشتر از تمام میل کلی باشد بقدر مجموع میل کلی و عرض بلد بود و در عرض  
 که بیشتر از تمام میل کلی باشد بقدر فضل نصف دور باشد مجموع میل کلی و عرض بلد و در عرض  
 تعیین ارتفاع او همیشه بقدر تمام میل کلی بود و غایت الخطا قطب خفی بر هر قدر مساوی  
 غایت ارتفاع قطب ظاهر باشد بر آن قدر بر نود درجه از طالع وقت نقصان کنیم و نگاه کنیم  
 تا در آنوقت که در جداول برای شرق منادیه باشیم آن موضع بر که هم منظره افتد و آن موضع طالع  
 دایره وسطا مساوی است و خط استوا و ارتفاع جنوبی آنجا بود و آن نقصان  
 کنیم آنجا ماند ارتفاع قطب فلک البروج بود و در آنوقت و بخت بدان تا میل فرض کنیم که این  
 است و در افق است بر قطب و فلج هر منطقه البروج بر قطب روزه روزه دایره وسطا  
 رویت چون افق منصف منطقه البروج است بشکل دوازدهم اولی اگر نود و سیس و دایره  
 وسطا مساوی رویت بر قطب بود و کسب است پس بشکل



نیم از نایب آن کتاب توس جوج ربع دور بود  
 یعنی نود و درجه چون آن از نقطه که طالع است  
 نقصان کنند آنجا که رسد و آن نقطه است موضع

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

تقاطع دایره وسطا مساوی رویت بود و منطقه البروج باشد و سطح ارتفاع آن نقطه است  
 چون آن از ارباب که ربع دور است نقصان کنند باقی ماند و آن مساوی توس  
 ارتفاع قطب فلک البروج است چه بعد از قطب عظیم دیگر مساوی بعد آن عظیم باشد  
 از قطب عظیم اول و هو المظهر بعد آنکه در افق طالع اگر نقطه تقاطع منطقه البروج  
 و وسطا مساوی رویت در جانب جنوب افتد از سمت الارض و این از میل آن نقطه معلوم  
 ارتفاع که حاصل آید ارتفاع قطب شمال بود و اگر در جانب شمال بود از سمت الارض  
 قطب جنوبی و این در جداول است و دایره و شمالیت و در جداول جنوبی عکس این باشد  
 و اگر ارتفاع نقطه مذکور نود درجه باشد قطب بر افق باشد و مقصود این معرفت ارتفاع  
 قطب است در عرضی که از تمام میل کلی بیشتر باشد مترض شده است چه عرض شمالی  
 بان متعلق نشود **باب نهم** در معرفت سمت از ارتفاع و ارتفاع از سمت  
 دایره اول سمت و از دایره مشرق و مغرب گویند عظیم است که بد و قطب افق و نقطه  
 مشرق و مغرب است که اگر نود و دو قطب این دایره دو نقطه شمال و جنوب بود و این  
 در عرض تعیین متعین نبود نقطه سمت نقطه تقاطع دایره افق است یا دایره ارتفاع که نود  
 دایره سمت نیز گویند آن تقاطع که گویند که بود و آن از نقطه سمت بخت آن گویند که نود  
 مستوی دایره سمت آن نقطه باشد و قوسی از دایره افق که واقع باشد مابین آن نقطه  
 و نقطه که مبدأ سمت بود باشد طی که زیاد از ربع نبود آن قوس سمت گویند و مبدأ سمت

طالع

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب







سموت باشد از وقت طلوع یا مسمود از تقاطع اسفل مدار با نصف النهار تا وصول مدار به اول سمت  
و بعد از آن در دوم تا وقت غروب یا وصول تقاطع مذکور سمت در جهت عرض بلد بود و بعد از آن  
اول مدار به اول سمت تا وصول دوم همان دایره سمت در خلاف جهت عرض بلد بود و چون به  
دایره رسید اول سمت نبود پس در جهت این احوال اگر ارتفاع شرق باشد سمت شرقی بود و اگر غربی  
سمت غربی بود و چون کوکب بر دایره نصف النهار بود بعد نقطه سمت از مشرق و مغرب عندال  
مناوی بود اما کیفیت از دایره و تقاطع سمت بر آن و جهت که اگر آنچه ظاهر است از مدار کوکب  
اعظم از نصف نبود از ابتدا ای طلوع تا وقت وصول نصف النهار سمت متزاید بود و بعد از آن تا  
غروب متناقص و اگر اعظم از نصف بود و تقاطع اول سمت باشد از وقت طلوع یا مسمود و ارتفاع  
اسفل مدار با نصف النهار تا وصول اول مدار به اول سمت سمت متناقص بود و بعد از آن تا  
از دایره اول سمت تا وصول دایره نصف النهار و بعد از آن تا اول سمت تا وقت  
غروب یا وصول تقاطع مذکور سمت متزاید بود و اگر عکس اول سمت بود از وقت طلوع یا مسمود  
از تقاطع مذکور تا وصول دایره اول سمت سمت متناقص بود و بعد از آن متزاید بود تا وقت غروب  
یا وصول تقاطع مذکور و اگر نه تقاطع باشد در عکس از وقت طلوع یا مسمود از تقاطع مذکور سمت  
متناقص بود تا آنوقت که دایره ارتفاع محاسن در آن شود ظاهر است که محاسن بر قدریست که مسمود  
باشد پس در دایره باید برای محکم آنکه چون در خط استوا آفتاب بر معدل النهار بود و در ارتفاع  
و بعد از آن متزاید بود تا وصول نصف النهار و بعد از آن متناقص بود تا باز دایره ارتفاع محاسن

و بعد از آن تا وصول دایره نصف النهار  
تا وصول دوم مدار اول  
السموت

و بعد از آن تا وصول دایره نصف النهار  
تا وصول دوم مدار اول  
السموت

و بعد از آن متزاید بود تا وصول نصف النهار  
تا وصول دوم مدار اول  
السموت

بعد از آن متزاید بود تا وصول تقاطع مذکور و عرض تعیین از این حکم خارج  
نقطه مبدأ سمت آنجا تعیین نیست و بداند دایره ارتفاع کوکب در هر دوره دو بار بر نصف النهار  
منطبق شود مگر آنکه دایره ارتفاع معدل النهار بود که آن صفا بر نصف النهار منطبق نشود و یا آنکه  
در محاسن اول سمت بود که در این صورت دایره ارتفاع یکبار برش بر نصف النهار منطبق نشود  
و الله اعلم و کلام بود که اینه است از جانب اعلى خط وسط السماء کند و این مدار به سمتی است که  
ایتا سمت از نقطه شمال و جنوب یکدیگر پس سمت اگر از نو کمر بود جنوبی بود و اگر بیشتر شمالی بود  
و این در اسطرلاب شایسته و در اسطرلاب جنوبی اگر از نو کمر بود شمالی بود و اگر بیشتر جنوبی بود  
بر قدری چون نو بود و دایره مشرق و مغرب باشد و بعد نقطه سمت از جنوب و شمال متناهی بود  
در این حال است که در این صورت اینه است از اعلى خط وسط السماء بود که بر جنوب و در اسطرلاب  
شمالی و بر شمال در اسطرلاب جنوبی و در تمام متزاید بود و باقی و این بر نقطه تقاطع خط وسط السماء  
بود و بر هر یک از دو نقطه مشرق و مغرب حرف متروم بود پس چون از نو کمر باشد لاچار  
جنوب باشد از دایره مشرق و مغرب در اسطرلاب شمالی و در طرف شمال از این دایره در اسطرلاب جنوبی و چون  
از نو کمر کرد و در شمال جنوب آن دایره باشد و این حکم تمام نصف آنهم دور یکدیگر بعد از  
نقطه شمال جنوب حاصل آید و از این قوت ظاهر شود که این حکم محکم اول مخصوص نیست به اراتنی که خط  
اول سمت باشد چنانکه بعضی قلم کرده اند و در اسطرلابها هم از اعلى خط وسط السماء در تمام تقاطع او با  
ایتا کنند و محاسن آنکه بر هر یک از دو نقطه مشرق و مغرب دو حرف متروم باشد و این هم بنا

و بعد از آن تا وصول دایره نصف النهار  
تا وصول دوم مدار اول  
السموت





آن مذمت است که ابتدا است از نقطه شمال جنوبی که در صورت شمالی و جنوبی تفصیل  
 کیفیت از دایره و تقاطع است مکان معلوم شود اما از دایره و تقاطع است باشد بر دایره مشهور و این از و خیال صحیح  
 بر دایره عکس صحت محتاج به بیان نیست و اگر سمت بر سمت تحت الارض کشیده باشند چون در وجه آفتاب بر افق  
 معلوم نیست بطریق کشیده که بر کد ام دایره افتاده است از دایره سمت و این بود سمت بود  
 پس اگر نظیر آفتاب در مابین خط قوس الارض و افق جنوب بود سمت شرقی باشد و الا غرضی  
 شمالیت و در اصطلاح در مابین افق و اول سمت بود سمت شمالی بود و الا جنوبی و این در اصطلاح جنوبی که در بیان  
 افق و اول سمت بود سمت جنوبی بود و الا شمالی و بجهت صیقل افق فرض کنیم دایره  
 افق است بر مرکز دایره و در فصل شکر میان افق و اول سمت و او در فصل شکر بیان  
 دایره ارتفاع و افق و دوز ابر است و در کتاب سید بنجل از دایره اولی اصول شکل  
 بر خط ششم از آن کتاب و در مابین آن و دایره سمت که در تحت الارض  
 کشیده اند نیز از انصاف و ایراد ارتفاع آن که در تحت الارض کشیده و چون دایره ارتفاع  
 عظیم است لا محاله تقاطع منطقه استروج با او و دو نقطه متناظر باشد پس اگر نقطه  
 در جانب جنوب فرض کنند و نقطه در جانب شمال که در فوق الارض در جانب جنوب  
 تر باشد از اول سمت سمت ارتفاع قوس حره باشد شرقی شمالی و سمت الخط و نظیر  
 او غروب است باشد غرب جنوبی و این هر دو متناظر و در بیان اثبات که سمت  
 ارتفاع هر جزو مساوی سمت الخط و طرزه باشد بر سبیل تا دل جابت یعنی نظیر شکر غرب

بر دایره عکس صحت

در این کتاب از دایره و تقاطع است  
 در این کتاب از دایره و تقاطع است  
 در این کتاب از دایره و تقاطع است

در این کتاب از دایره و تقاطع است  
 در این کتاب از دایره و تقاطع است

در نظیر شمالی جنوبی و اگر سمت از سطح سفلی خط وسط السما بود و در قوس  
 بود سمت که از دایره کمتر باشد شمالی بود و اگر بیشتر جنوبی بود و این در اصطلاح جنوبی است  
 و در اصطلاح جنوبی عکس این باشد و طریق عام در صورت شمالی و جنوبی است که بگویند تا  
 دایره سمت و افق فوق خط استوائ است یا تحت اگر تحت خط استوائ بود و در اصطلاح  
 بر فوق افق آن باشد و در اصطلاح جنوبی و در آنکه سمت که کب که بعد از از معدل النهار بیشتر از  
 باشد هم این دو از معلوم توان کرد آن طریق که جزوی از اجزاء منطقه استروج که میل او  
 مساوی بود بعد کوب باشد و با کوب یک باشد از معدل النهار و لا محاله در اجزاء و آن کوب که  
 باشد از اجزاء و در ارتفاع کوب کشیده و سمت از اجزاء طریق مذکور حاصل کنند آن یکدیگر کوب باشد  
 و اگر کوب که کشیده از میل یکی باشد از این خط طمس معلوم نشود و در تصانیف بعضی از  
 و تحت که چون خط کوب بر ارتفاع کشند و در حاشیای آن کشند پس بر خط وسط السما کشند و در  
 نشان کشند و مابین هر دو نشان از جانب القرب بفرمانده و محفوظ دارند پس خط کوب خط  
 الارض کشند و مقعره از محفوظ دارند پس خط کوب بر خط وسط السما کشند و مقعره از محفوظ دارند  
 بر توالی حرکت دهند اگر ارتفاع غربی بود و الا بر خلاف توالی پس خط کوب بر این خط که از  
 خط طمس افتد سمت ارتفاع و وقت باشد و مخفی باشد که گاه باشد که چون مری را مقعره از محفوظ دارند  
 و نه الارض حرکت دهند کوب بر فوق الارض افتد و این ظاهر است انقدر است لال در  
 بر فضا و این نیست اما اگر سمت و جهت معلوم بود و در مابین طریق استعمال سمت آفتاب است

در این کتاب از دایره و تقاطع است  
 در این کتاب از دایره و تقاطع است

در این کتاب از دایره و تقاطع است  
 در این کتاب از دایره و تقاطع است



خط طالع باشد پس بطریق که در آفتاب مذکور شد بر سمت کوکب وجهت او معلوم کنند پس چون سمت بطریق مذکور معلوم شود و بر قسم فوق الارض نقش کرده باشند اگر سمت آفتاب بود درجه آفتاب را بر آن سمت باید نهاد و در آن ربع که سمت معلوم بود از چهار ربع یعنی شمالی شرقی و جنوبی و غربی و جنوبی شرقی و جنوبی غربی بر آن نقطه که افتد ارتفاع آن باشد و اگر سمت کوکب بود نظیر اینجا و درجه آفتاب است باید کرد و اگر سمت بطریق مذکور معلوم باشد و در اسطرلاب ابتدای سمت از خط وسط السماء کرده باشند و نما نقش کنند که در یک سمت معلوم جنوبی باشد و اسطرلاب شمالی یا سمت شمالی بود و اسطرلاب جنوبی سمت معلوم را از نو نقصان کنند و الا بر نو از رسیدن بر ثانی و حاصل را در نصف ششم یا جنوبی طلب کنند و از آن ارتفاع معلوم کنند و اگر درجه آفتاب یا شطیبه کوکب در میان دو دایره باشد از دو ایر سمت از ابطریق که در باب بیوم در تعدیل مقدرات مذکور شد تعدیل باید کرد و اگر در میان دو نقطه افتد از ابطریق که در باب چهارم ذکر کردیم تعدیل باید کرد و اگر سمت بر سمت الارض کشیده باشند نظیر درجه آفتاب را در نظیر ربع سمت بر آن سمت باید نهاد و نگاه باید کرد تا درجه آفتاب بر که ام نقطه افتاد است از آن معلوم شود و نظیر ربع شمالی شرقی جنوبی و نظیر ربع جنوبی شرقی شمالی غربی و بر آن عمل از اینجا سابق مذکور شد معلوم شود و اگر آیه است از خط وسط الارض که کوکب باشد تا نصف منقوش باشد و سمت معلوم بطریق مذکور و اسطرلاب هر دو شمالی باشند یا

کوکب شرقی و از آن خط نصف النهار اخراج کنند بطریق که در آفتاب باب باید کرد و دایره بر آن رسم کنند بر وجهی که خط نصف النهار قطر آن بود از مرکز عمودی بر خط نصف النهار اخراج کنند تا از طریق محیط آن دایره رسد و آن خط شرق و جنوب باشد و آن دایره بین دو قطب یک پرسم منسادی شود و هر قسمی که بود بخش کنند و یک تقاطع این دایره با خط نصف النهار که در جهت قطب جنوب بود نیز نقطه جنوب باشد و آن تقاطع دیگر نیز نقطه شمال یک تقاطع این دایره با خط مشرق و جنوب که در جانب مشرق بود نیز نقطه مشرق باشد و آن تقاطع دیگر نیز نقطه جنوب بر مبدی این عمود بر مرکز آن نصب کنند چنانکه در باب حاضر مذکور شد و از مرکز دایره بنصف عرض را بر خط نصف النهار خطی وصل کنند و از طریق آن محیط آن دایره اخراج کنند پس اگر قبل از نصف النهار بود تقاطع این خط با محیط دایره که در جانب شرقی نصف النهار بود نقطه است بود و اگر بعد از نصف النهار بود و آن تقاطع که در جانب غرب بود پس از نقطه سمت نقطه مشرق یا جنوب هر که ام که اقرب باشد یا فخر آن سمت آفتاب بود پس اگر نقطه در جانب جنوب خط مشرق و جنوب بود سمت جنوبی بود و اگر در جانب شمال باشد شمالی اما جهت اهتمام سمت کوکب عمودی بلند بر مرکز آن دایره نصب کنند که اگر این در مقابل کوکب عمودی که همواره از عمود اول باشد چنان نصب کنند که اگر این عمود نظر عمود اول کنند کوکب مخفی شود میان مرکز و این دو عمود خطی وصل کنند و این نیز

خط طالع باشد پس بطریق که در آفتاب مذکور شد بر سمت کوکب وجهت او معلوم کنند پس چون سمت بطریق مذکور معلوم شود و بر قسم فوق الارض نقش کرده باشند اگر سمت آفتاب بود درجه آفتاب را بر آن سمت باید نهاد و در آن ربع که سمت معلوم بود از چهار ربع یعنی شمالی شرقی و جنوبی و غربی و جنوبی شرقی و جنوبی غربی بر آن نقطه که افتد ارتفاع آن باشد و اگر سمت کوکب بود نظیر اینجا و درجه آفتاب است باید کرد و اگر سمت بطریق مذکور معلوم باشد و در اسطرلاب ابتدای سمت از خط وسط السماء کرده باشند و نما نقش کنند که در یک سمت معلوم جنوبی باشد و اسطرلاب شمالی یا سمت شمالی بود و اسطرلاب جنوبی سمت معلوم را از نو نقصان کنند و الا بر نو از رسیدن بر ثانی و حاصل را در نصف ششم یا جنوبی طلب کنند و از آن ارتفاع معلوم کنند و اگر درجه آفتاب یا شطیبه کوکب در میان دو دایره باشد از دو ایر سمت از ابطریق که در باب بیوم در تعدیل مقدرات مذکور شد تعدیل باید کرد و اگر در میان دو نقطه افتد از ابطریق که در باب چهارم ذکر کردیم تعدیل باید کرد و اگر سمت بر سمت الارض کشیده باشند نظیر درجه آفتاب را در نظیر ربع سمت بر آن سمت باید نهاد و نگاه باید کرد تا درجه آفتاب بر که ام نقطه افتاد است از آن معلوم شود و نظیر ربع شمالی شرقی جنوبی و نظیر ربع جنوبی شرقی شمالی غربی و بر آن عمل از اینجا سابق مذکور شد معلوم شود و اگر آیه است از خط وسط الارض که کوکب باشد تا نصف منقوش باشد و سمت معلوم بطریق مذکور و اسطرلاب هر دو شمالی باشند یا

اطول

خط طالع باشد پس بطریق که در آفتاب مذکور شد بر سمت کوکب وجهت او معلوم کنند پس چون سمت بطریق مذکور معلوم شود و بر قسم فوق الارض نقش کرده باشند اگر سمت آفتاب بود درجه آفتاب را بر آن سمت باید نهاد و در آن ربع که سمت معلوم بود از چهار ربع یعنی شمالی شرقی و جنوبی و غربی و جنوبی شرقی و جنوبی غربی بر آن نقطه که افتد ارتفاع آن باشد و اگر سمت کوکب بود نظیر اینجا و درجه آفتاب است باید کرد و اگر سمت بطریق مذکور معلوم باشد و در اسطرلاب ابتدای سمت از خط وسط السماء کرده باشند و نما نقش کنند که در یک سمت معلوم جنوبی باشد و اسطرلاب شمالی یا سمت شمالی بود و اسطرلاب جنوبی سمت معلوم را از نو نقصان کنند و الا بر نو از رسیدن بر ثانی و حاصل را در نصف ششم یا جنوبی طلب کنند و از آن ارتفاع معلوم کنند و اگر درجه آفتاب یا شطیبه کوکب در میان دو دایره باشد از دو ایر سمت از ابطریق که در باب بیوم در تعدیل مقدرات مذکور شد تعدیل باید کرد و اگر در میان دو نقطه افتد از ابطریق که در باب چهارم ذکر کردیم تعدیل باید کرد و اگر سمت بر سمت الارض کشیده باشند نظیر درجه آفتاب را در نظیر ربع سمت بر آن سمت باید نهاد و نگاه باید کرد تا درجه آفتاب بر که ام نقطه افتاد است از آن معلوم شود و نظیر ربع شمالی شرقی جنوبی و نظیر ربع جنوبی شرقی شمالی غربی و بر آن عمل از اینجا سابق مذکور شد معلوم شود و اگر آیه است از خط وسط الارض که کوکب باشد تا نصف منقوش باشد و سمت معلوم بطریق مذکور و اسطرلاب هر دو شمالی باشند یا

مقطعه ارتفاع هم



جنوبی سمت معلوم را از نمودن نقصان کنند و الا بر نمودن از سمتی باقی یا حاصل از نصف  
 غربی است که اگر سمت شرقی باشد و الا در نصف غربی و نظیر درجه آفتاب بر آن نیست تا در  
 آفتاب را در ارتفاع سمت که اگر معلوم شود که بود بعد از آن از معدل النهار پیشتر این که باشد  
 اول جزوی از منطقه که میل او مساوی بعد کوب و در جهت او باشد معلوم کنند پس نظر بخود را  
 در نظیر ربع سمت بر سمت معلوم کنند و به جنبه ثانی آن جزو از منطقه بر که ام مقطره افتاده است  
 آنچه باشد ارتفاع کوب بود و بر سطح لاب سمت شرق معلوم توان کرد و خواهد بود  
 سمت فوق الارض بود و خواهد تحت الارض و آنچه بود که در جاذبه است یا خطی  
 کوب را بر افق شمرده اند و نگاه کنند با میان موضع او و در اس محل از دایره  
 سمت چند افتاده است آنچه بود سمت شرق بود چه سابقا که کور شد که ارقام و ایرکوت  
 ارقام مقادیر ابعاد نقطه ای سمت از شرق و مغرب ابعاد ال پس اگر موضع آفتاب  
 یا خطی کوب و خط از اس محل بود سمت شرق ثانی بود و الا جزوی و این در سطح  
 ثنایت و در سطح لاب جنوبا مکن این باشد و اگر مطلوب سمت مغرب باشد و این علق  
 مغرب بجای افق شرق است سار باید کرد و مقم تعرض سمت مغرب نموده است زیرا که  
 سمت شرق هر دو مساوی سمت مغرب است برانش فرض کنیم که دایره اب و ج افق است  
 و ا ج فصل مشترک میان معدل النهار و افق و ب فصل مشترک میان مداره افق و ج  
 مدارات موازی معدل النهار و این پس این هر دو فصل مشترک متوازی باشند لکن تا در هم

خطی که در این  
 جهت که در این  
 جهت که در این



خطی که در این  
 جهت که در این  
 جهت که در این

از  
 خطی که در این  
 جهت که در این

از این خطی که در این  
 جهت که در این  
 جهت که در این

از معدل جاذبه که کتاب اصول و جوب و وصل کنیم و در او به اوج و ب و مساوی باشند  
 بشکل یک نیم دایره که پس با سبب خطی که نیم دایره آن کتاب و دو جوب  
 سمت شرق و مغرب مساوی باشند و هو المطلوب و اگر کوب و در هر دو در یک دایره مساوی  
 شود هر یک از سمت شرق و مغرب ربع دور بود و چون کوب به حرکت خاص خود از وقت  
 طلوع تا وقت غروب بر یکدانه بر سمت شرق و مغرب او غلظت لیکن آن اختلاف در  
 اسطرلاب محسوس نشود **نکته** در وقت استخراج خط نصف النهار سمت قبله آنکه خط  
 النهار فصل مشترک میان سطح افق حسی و دایره نصف النهار و خط شرق و مغرب فصل مشترک  
 میان سطح افق حسی و دایره نصف النهار اول سمت و خط سمت فصل مشترک میان  
 افق حسی و دایره خطی که سمت اس که سمت الارض منور من کد و در نقطه تقاطع  
 این دایره است با افق بعد از آن تقاطع که در جهت کوب بود و انحراف سمت قبله و سار و ایرد است  
 این خط سمت قبله و خط نصف النهار بشرطیکه از ربع زیاد و بنوبه پس نیم وقت خط نصف النهار  
 مقیم شود بر زمین سطح منور و آن نصب کنند و در هر وقت که خواهند بر نهاده و در آن سطح  
 خطی استخراج کنند و هم در آنوقت ارتفاع آفتاب معلوم کنند پس اگر غایت ارتفاع بود  
 خط خط نصف النهار بود و اگر غایت ارتفاع نبود سمت آن ارتفاع بر نهاده بشود و سمت  
 آن سمت معلوم کنند و نصف آن خط را مرکز ساخته دایره رسم کنند و بسبب این  
 کنند پس از نقطه تقاطع آن خط با محیط دایره که در جهت جنوب بود اگر سمت جنوبی باشد یا

خطی



تقاطع دیگر باشد بقدر تمام سمت بفرزند و جهت جنوب اگر سمت شرق باشد و جهت شرق اگر  
 سمت غرب باشد از آنجا که رسم خطی مرکز دایره کشند آن خط نصف النهار بود و اگر آنجا  
 مدیم سمت بود خط ظل متبایس خط مشرق و جنوب بود عمودی بر آن خط اخراج کنند آن  
 خط نصف النهار بود و اگر اسطرلاب سمت باشد و خط مستقیم در سطح مذکور کشیم و یک  
 برآمد او ظل متبایس در دو ارتفاع مساوی یکی شرقی باشد و دیگری غربی پس اگر آن خط  
 بر استقامت یکدیگر باشد عمودی بر آن اخراج کنند آن عمود خط نصف النهار بود و اگر بر  
 استقامت یکدیگر باشد زاویه که از تقاطع آن دو خط حاصل شود منصف کند بکجه نیم  
 اولی اصول آن خط منصف خط نصف النهار بود آنجا جهت معرفت خط سمت بقدر تقاضای  
 طول بود و طول یکدیگرند و طول که از قبل بر حالت مقادیر و جهت درجه و دقیقه است  
 بر پشت درجه جویا یا سمت و درجه سلطان را که میل ایشان تقریباً مساوی عرض مکان است  
 و در جهت عرضت بر خط وسط آسمانند و حریف نشان کنند پس بقدر مایلین الطولین  
 مری را بر توالی اجزا درجه حرکت دهند اگر طول کمتر باشد و الا بر خلاف توالی  
 برین فینده آن درجه بر که ام مضبوط افتاده است و سمت آن ارتفاع جهت آن از  
 شرق و جنوب و شمال جنوب معلوم کنند و تمام آن سمت بگیرند آنچه حاصل آید از آنجا  
 سمت بقدر و جهت آنجا جهت سمت آن ارتفاع بود بر خط نصف النهار راهید و  
 استخراج کنند و از تقاطع آن دایره با خط نصف النهار بقدر انحراف در جهت

بسیار است  
 و اینها را در هر  
 نقطه از سطح زمین  
 و در هر جهت  
 و در هر زمان  
 و در هر مکان  
 و در هر حال  
 و در هر وقت  
 و در هر حال  
 و در هر وقت

که باشد

که باشد از محیط دایره بشمارند از آنجا که رسم خطی مرکز کشند آن خط سمت بقدر بود و اگر  
 از تقاطع آن درجه مدیم سمت بود خط مشرق و جنوب خط سمت بقدر بود و اگر سمت بود درجه باشد  
 لایحه آن در موضع بود که طول او مساوی طول یک بود و خط نصف النهار خط سمت باشد  
 و اگر اسطرلاب سمت باشد در روزی که آفتاب در یکی از دو درجه مذکور باشد آن درجه  
 بر خط نصف النهار نشاند و بقدر مایلین الطولین مری را بر وجهی که مذکور شد حرکت دهند  
 و بگذرند تا درجه آفتاب بر که تمام ارتفاع افتاده است و مترصد باشند تا چون ارتفاع  
 مثل آن شود در مقدر جهت در انوقت برآمد او ظل متبایس خطی کشند آن خط  
 سمت بقدر باشد و در استخراج خط نصف النهار سمت بقدر طریقهای دیگر است که ایراد  
 آن مضطرب و بطول است **باب نهم** در معرفت تقویم آفتاب تقویم کوکب نسبت از  
 منطقه البروج بر توالی بروج مایلین اول محل تقاطع منطقه دایره عرضی که بطرف  
 که از مرکز عالم مرکز کوکب گذرد و سطح فلک است رسد آن تقاطع که کوکب اقرب باشد  
 پس اگر طرف خط مذکور تقاطع البروج واقع شود کوکب را عرض شود و اگر در یکی از دو طرف  
 خط منطقه البروج واقع شود آنجا از دایره عرضیه مایلین طرف خط مذکور و تقاطع مذکور  
 افتد بفرطیکه زیاده از ربع بود عرض کوکب باشد و اگر تقاطع مذکور اول محل بود و کوکب تقویم بود  
 اگر در شهری باشیم که عرض معلوم بود چه اگر عرض معلوم نبود میل آفتاب از تقاطع معلوم  
 نتران کرد و آنچه بعضی گفته اند که این قیه کجاست که اگر عرض معلوم نباشد و استقامت عرض

ط  
 اینها را در هر  
 نقطه از سطح زمین  
 و در هر جهت  
 و در هر زمان  
 و در هر مکان  
 و در هر حال  
 و در هر وقت  
 و در هر حال  
 و در هر وقت



محتاج بتعین آفتاب شود سوخت چه استعلام عرض از کوب با بی الظهور ممکنست چنانچه در کتاب  
 دوازدهم مذکور شد و نحو آنچه که از اسطرلاب تعین آفتاب معلوم کنیم اول معلوم باید کرد تا با  
 ارتفاع آفتاب روز بروز در تر اید است یا در تناقص بعد از طریق که مغرب معلوم شود اگر  
 در تر اید باشد معلوم شود که آفتاب درین نصف است از فلک البروج که میان اول صبحی و آخر غروب  
 بود یعنی نصفی از منطقه کسرب که نقطه اعتدال ربع منصف آن باشد و اگر در تناقص باشد  
 معلوم شود که در نصفی دیگر است از فلک البروج زیرا که در بلاد غیر ذوات طلیس چون تمام عرض  
 بلد را بایل شمالی جمع کنند یا فضل آن بر میل جنوب بگیرند غایت ارتفاع حاصل آید پس در ربع ربعی  
 که میل شمالیت و متر اید در ربع ششوی که جنوب است و تناقص غایت ارتفاع و در تر اید باشد  
 و در ربع ربعی که میل شمالیت و تناقص و در ربع غربی که جنوب است و متر اید غایت ارتفاع  
 تناقص بود و این ظاهر است پس نگاه باید کرد در روزی که خواسته تا غایت ارتفاع در  
 آن روز چند است با نظری که ارتفاع بگیرند تا بجای رسد که بعد از آن روی در نقصان نهد و  
 اگر خط نصف النهار مستقیم باشد چون ظل مقیاس بر خط نصف النهار منطبق شود در آن وقت  
 ارتفاع بگیرند غایت ارتفاع باشد و نگاه باید کرد اگر غایت ارتفاع از تمام عرض بلد زیادت  
 باشد آفتاب در ربع شمالی بود از آن دور ربع که در نصف معلوم بود و اگر از تمام عرض بلد کمتری  
 و در ربع جنوبی بود از آن دور ربع شد چون ارتفاع روز بروز در تر اید بود و مع ذلک غایت  
 ارتفاع از تمام عرض بلد بیشتر باشد آفتاب در ربع ربعی بود و آن محل و ثور و جوز است و نسبت

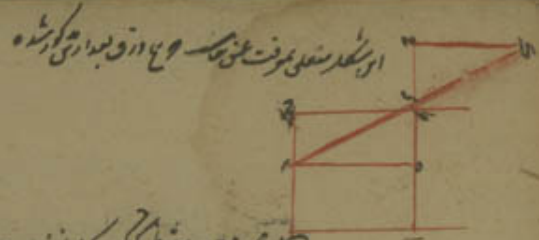
این ربع ربعی بخت است که چون آفتاب درین ربع باشد در اکثر قدر معهود زمان ربع بود  
 و درین قبایس است قیما را باید و دیگر بصیغی و غریبی و ششوی و اگر کمتر بود در ربع ششوی بود و آن  
 بعدی و دلو و حوت و همچنین در نصف دیگر که ارتفاع روز بروز در تناقص باشد غایت ارتفاع  
 بیشتر از تمام عرض بلد آفتاب در ربع ربعی بود و آن سرطان و اسد سنبه است و اگر از تمام عرض  
 بلد کمتر بود در ربع ربعی بود و آن میزان و عقرب و قوس است و در وقت این فن مخفی نباشد که  
 این احکام مخصوص است با زمانی که ذوات طلیس نباشند اما در افق ذوات طلیس اگر آن  
 استواید باشد و آفتاب در طرف شمال بود از سمت الرکس در ربع ربعی بود اگر غایت ارتفاع  
 در تناقص باشد و در ربع ربعی اگر در تر اید باشد و اگر در طرف جنوب بود از سمت الرکس  
 ربع غربی بود و اگر غایت ارتفاع در تناقص باشد و در ربع ششوی اگر در تر اید باشد و اگر افق  
 ذوات طلیس مایل باشد و آفتاب در طرف جنوب بود از سمت الرکس برین غایت ارتفاع  
 از تمام عرض بلد کمتر بود و در ربع ششوی بود و اگر در تر اید باشد و در ربع غربی اگر در تناقص باشد و چون  
 از تمام عرض بلد بیشتر بود در قوسی بود از ربع ربعی مایل اول محل و جوزی که میل او مساوی عرض  
 بلد باشد اگر در تر اید باشد و در قوسی از ربع ربعی مایل آخر سنبه و جوزی که میل او مساوی  
 عرض بلد بود اگر تناقص بود و اگر آفتاب در طرف شمال بود از سمت الرکس بر غایت ارتفاع  
 اگر در تناقص باشد در قوسی بود از ربع ربعی مایل آخر جوز و جوزی که میل آن مساوی عرض بلد  
 بود و اگر در تر اید بود در قوسی باشد از ربع ربعی مایل اول سرطان و جوزی که میل آن مساوی



عرض بلد بود و چون ارتفاع مساوی تمام عرض بلد بود اگر در برابر بود آفتاب در اول محل بود  
والا در اول میزان و اگر در زمره زمان انقضا و غایت ارتفاع ظاهر شود آفتاب در روبرویی  
از ارتفاع این بود و ایندو ارتفاعی مخالفت و حکام آفاق جنوبی بعد از ملاحظه آنچه در آفاق شمالی مذکور  
شد برابر است پس چنانچه بعد از آن چون ربع خلعت که آفتاب در وی بود معلوم شود تفاوت  
میان عرض بلد و غایت ارتفاع معلوم باید کرد و این آفتاب بود و این در آفاق مذوات  
ظلال است و در آفاق مذوات ظلال حکم همین است مادم که آفتاب در طرف جنوب بود  
از سمت الکرسی اما اگر در طرف شمال بود از سمت الکرسی غایت ارتفاع را از ارتفاع نقصان  
باید کرد و باقی را با عرض بلد جمع کرد تا میل آفتاب حاصل آید و اگر غایت ارتفاع نبود در  
باشد میل مساوی عرض بلد بود و در آفاق خط استوا غایت ارتفاع را از ارتفاع نقصان باید کرد  
و اما تا میل آفتاب باقی ماند و اگر غایت ارتفاع در آن آفاق نبود درجه باشد آفتاب  
مدیم المیل بود پس اگر آفتاب در ربع ربعی یا یسینی بود میل شمالی باشد از خط نصف النهار  
بقدر آن اجزا یا بیشتر از معظرات ابتدا از مدار الکرسی محل درجهت مدار الکرسی  
خواه اسطرلاب شمالی بود و خوا جنوبی و اگر آفتاب در ربع دیگر بود میل جنوبی بود و درجهت دیگر  
یعنی درجهت مدار الکرسی بعد از خط نصف النهار بقدر آن اجزا یا بیشتر و اما که رسد  
علا بر الموضع باید کرد و آن ربع را که آفتاب در وی بود از منطقه البروج بر خط نصف النهار  
بیاید گذراند و قاعده نماید که نامکدام جزء از منطقه البروج بر آن علامت افتد هر جزء که بر وی است

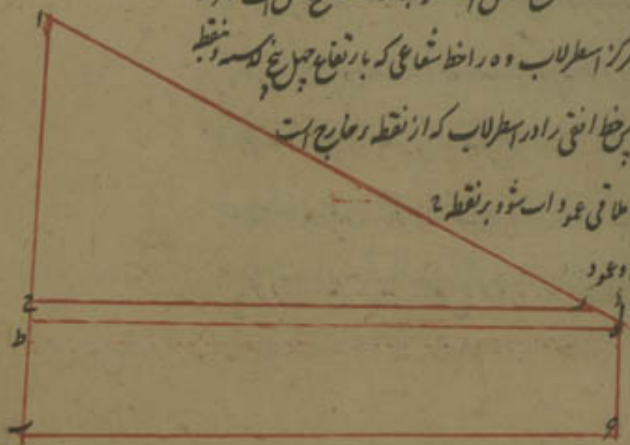
درجه تقویم آفتاب بود در آن روز و اگر ساعت نصف النهار بیش یا غیر آن معلوم باشد  
از آن تقویم آفتاب معلوم توان کرد با نظری که آن ساعت را در باز و در گشت باید کرد و نصف  
خمس النهار حاصل آید از آن ای اجزا یا بیشتر یا کمتر از شرق یا جنوب آنجا که  
رسد نشان کنند پس معاصره بر روی مجر کنند بر وجهی که یکطرف معاصره بر آن نشان و مرکز  
اسطرلاب بود بر تقاطع اینها یکطرف معاصره و افق علامت کنند و آن ربع از منطقه البروج  
که آفتاب در آن ربع بود را فنی بکنند آنچنانکه از منطقه که بر آن علامت افتد درجه تقویم  
آفتاب بود و تقویم کوکب مدیم العرض مثل تقویم آفتاب بود و تقویم کوکب معلوم توان کرد  
و در بعضی اسطرلابها یکی از مضایق افق عرضی که مساوی تمام میل بود رسم کنند و معظرات  
ارتفاع و الخطوط و دایره موت فوق الارض و تحت الارض بر آن منبج کنند پس چون  
عکسوت را بر این منبج ترکیب کنند در اسس بعدی بر خط وسط النهار منبج و دایره منبج که خط  
کوکب گذرند و منبج که تا بر که ام خود از منطقه البروج افتد آن درجه تقویم آن کوکب باشد  
و آن معظرات که بر خط او گذرند و عرض آن کوکب بود شمس یا جنوبی و جنت است که  
چون در افق مذکور در اسس بعدی و سرطان بر دایره نصف النهار بود منطقه البروج  
افق منطبق باشد و دایره ارتفاع دو ایر عرض بود پس آن جزء که دایره ارتفاع بر آن گذر  
درجه تقویم او باشد و مقدار ارتفاع یا الخطوط کوکب عرض او بود و بعضی از فضلاء در بعضی اوقات  
که خط استوایی را خط شود بر اسس سلطان و بعدی نصف کنند و از نصف آن که منبج را قطب بر وجه





خط مستقیم بر این سطح که یک کعبه را اندر بر روی که گذرد از منظره اسیر و آن درجه تمام آن  
 کعبه باشد و این سخن به است چه صحت آن مستقیم بر آنست که این خط مستقیم ثانی بر زوایا  
 عرض کعبه بود و در علم سطح بر این است که دایره غلبه که نقطه معدل آنها را گذرد و سطح آن  
 در سطح اسطیلاب خط مستقیم خواهد بود و اگر کعبه در اول سرطان یا اول صفر باشد این حکم  
 درست آید زیرا که دایره عرض در وقت منطبق بر دایره میل بود و سطح او خط مستقیم بود  
**باب هفتم** در معرفت بالای اشخاص مرتفع از زمین و چنانی رود و مراد از بالای اشخاص  
 سطح جسمی است که از اسس انجم بر سطح افقی آید یا سطح موازی افقی جسمی بود و بشرطی که آن  
 جسم بر آن سطح بود و موقع عمود از سطح مذکور مسقط الجبر آن جسم کونیه به تجربه معلوم شده است  
 که انفعال باید به سطح بر مرکز عالم برست خطی که عمود بود بر سطح افق و این خط بر سطح موازی است  
 افق لایحه جسم عمود باشد پس اگر از اسس آن جسم سکنی میندازند محل سقوط او بر سطح مذکور  
 موقع چو آن باشد و مراد از چنانا رو و عمودیت که از یکطرف او خارج شود بر طرف دیگر چو  
 نه چنانکه که بالای اشخاص مرتفع از روی زمین یعنی از سطحی که فاعده اشخاص بر آن سطح بود و خوا  
 سطح افق جسمی بود و خواه سطحی که موازی افق بود مانند سناری یا دیواری یا کوبی معلوم کنند  
 که چه مقدار است اگر مسقط الجبر آن شخص توان رسید خواه مسقط الجبر مایل من قاعده او بود  
 چون دیواری که سطح او قائم بود بر سطح افق بر زوایای قائمه یا مایل من قاعده نباشد چون دیواری  
 که سطح او مایل بود بر سطح افق و بجهت آنکه مقصودش از قسم اول ایراد نموده است یعنی از آن

شده است که این قاعده مخصوص مقسم است چون دیواری که اگر سکن از سران گذر کنند  
 بر روی او فرو آید یعنی محاس سطح او باشد بر وجهی که هیچ جزو از اجزای آن سطح مد است  
 او نشود و بر این آمده و آن موقع عمودی باشد که انکار ارتفاع آن شخص است و ممکن باشد  
 به انوضع که سکن بر وی باشد رسیدن و همچنین باید که سطح زمین که در آنجا ارتفاع کثیر  
 مولی افقی باشد و ممکن بود رسیدن بموضع که چون در آن موضع شطیبه بر ارتفاع حمل  
 و بخشد و بر اسس انجم در نظر آید شطیبه ارتفاع بر چل و پنج باید بنا به سطحی که ارتفاع کعب  
 میگذرد ارتفاع اشخاص باید گرفت و فرا پیش و پس میاید شد تا ارتفاع سر اشخاص حمل گردد  
 شود یعنی تا بموضع رسد که خط شعاعی که از بصر خارج شود در آن موضع و به تعبیری ارتفاع  
 گذرد و بر اسس آن شخص رسد آنجا که از آن موضع که ارتفاع گرفته باشند تا بقاعده آن  
 شخص که موضع مسقط الجبر باشد یعنی خط مستقیم که مایل بود میان موضع ارتفاع گرفتن و مسقط  
 الجبر تا به چو و بالای خویش بر آنجا افزود آنقدر که بر آید بالای اشخاص ای آنقدر  
 باشد بر انش و من کیم که خط اس ارتفاع اشخاص است عمود بر وجهی که سطح افق است و چو  
 قامت ناظره نقطه به مرکز اسطیلاب و در خط شعاعی که با ارتفاع حمل چو کعبه منطبق  
 آنکه اسس شخص است رسید به خط افقی را در اسطیلاب که از نقطه و خارج است  
 بر استقامت اخراج کنیم تا ملاقی عمود او شود بر نقطه  
 چه در این موضع خط اسطیلاب و عمود













و نقطه که بصورت در سطح الارض بود در صورت استیلا جان بود که مقدار ارتفاع  
 مال ترب افزاید و این ظاهر است و معنی مانده که انحصار که بسطط الجوانب آن توان رسید  
 هم باین نوع ارتفاع است معلوم توان کرد و اگر در موقف اول ارتفاع چهل و یک و یک  
 بشود و بصواب نزدیکتر به هرگاه که خطی بر ارتفاع چهل و یک نهند و مقیاس اسطرلاب  
 منقسم بشش و نیم بود و محیط نصفه در خطی از خط طول افتد چنانچه در باب عاشره مذکور  
 و این شکاک که مقیاس از ان مقام طول زیاده و کم کردن آسان بود و اگر خطی بر ارتفاع و یک نهند  
 طرف نصفه در جیب خط از خط طول نهند بر سبب تحقیق زیاده و کم کردن مقیاس بر سبب تحقیق  
 میریزد و اگر خطی افتد از خط طول از تمام آن خطوط بر سبب باشد و این از اشتداد  
 جدول طول معلوم شود و چون در موقف اول خطی بر ارتفاع چهل و یک باشد بهت معرفت باین  
 موقف اول و فاعده آن شخص استیلا بر بزم چنانکه باید لیکن که باشد که چون خطی بر ارتفاع  
 چهل و یک نهند سر آن شخص مطلقا در نظر نیاید پس با لغز و خطی بر ارتفاع و یک باید بنا و نشان در  
 مقابل که می ایستادیم بر زمین هموار که موازی افق بود تقریباً به معنی که ارتفاع چهل و یک بود  
 یعنی به معنی که چون خطی بر ارتفاع چهل و یک نهند در مقیاس که در آن موقع در نظر آید از تقیین  
 ارتفاع و بر خط اسطرلاب طول افتد ام و دریم به طول سستی که مقیاس از مقیاس نیست بود مقیاس  
 زیاده کردیم به طرف نصفه در المبدأ از مقیاس چنانچه خط افقی حرکت دادیم و چنانکه از آن  
 دورتر شدیم که ارتفاع سر او است شد باین طول چه طول سستی و هر چند ارتفاع کمتر بود طول

بود پس میان این موقف و موقف اول بهیم و نیم چنانچه که در وقت که عدت است  
 مقیاس است ضرب کردیم سبب داشت و پنج گز شد و این مقدار بالای کوه بود بر تقدیر که بعد در  
 سطح الارض بود و اگر ناظر بایستاده باشد مقدار قامت ناظر برین حال ضرب باید افزود و تا بالا  
 که حاصل شود و اگر مقیاسیم تا به این که از موقف اول تا فاعده کوه یعنی مسقط الجوانب را که در  
 آنچه باین دو موقف باقیم در خطی از ارتفاع اول یعنی در فاعده و اقسام طول سستی که باز از ارتفاع اول  
 بود ضرب کنیم آنچه حاصل آید باین موقف اول و مسقط الجوانب که بود زیرا که نسبت باین الموقنین  
 به بعد وقت اول از مسقط الجوانب که چون نسبت کنیم است از اقسام طول سستی اسطرلاب بطل  
 سستی ارتفاع اول به بعد موقف از مسقط الجوانب بطل سستی ارتفاع کوه است بعینه با بعد از  
 نقصان مقدار قامت از ان ارتفاع پس چون باین الموقنین را در این طول ضرب کنند باین  
 موقف اول و مسقط الجوانب که حاصل آید از این تقریر ظاهر شود که چون باین الموقنین را در خط  
 ارتفاع دوم ضرب کنند بعد موقف دوم از مسقط الجوانب که حاصل آید و اگر خطی معکوس باشد باین  
 الموقنین را در خط معکوس تمام کی از ان دو ارتفاع ضرب باید کرد تا بعد موقف اول یا دوم از  
 مسقط الجوانب که حاصل آید معلوم شود چه طول سستی هر نویسی و طول معکوس تمام آن نویسی است  
 و آنچه بعضی گفته اند که مربع ارتفاع کوه را با مربع باین موقف معروض و مسقط الجوانب باید کرد  
 بجز حاصل گرفت تا مقدار شش که حاصل بود بر اس که از موقف معروض حاصل آید بر تقدیر است  
 که بعد در خطی بعد در سطح الارض بود و اگر ناظر بایستاده باشد مقدار قامت از ارتفاع کوه نقصان

از وزن قدر است ظاهر در کتاب  
 ارتفاع چهل و یک و یک  
 تقییر است که در کتاب  
 از وزن قدر است  
 در ارتفاع دوم  
 که فاعده است و خطی که در  
 مسقط الجوانب که در کتاب



باید کرد و مربع باقی را بقدری که مابین موقوف مؤلف و مسطح المربع باید کرد و در هر حال که گرفت باشد  
 شش مؤلف معلوم شود و بان این شکل در سطح باید کرد و چنانکه بیشتر ذکر کردیم و در تصویر است که  
 در موقوف اول ارتفاع چنان باشد و موقوف اول تا موقوف دوم مسطح المربع باشد که در اینجا  
 که بالای کوه اگر بر سطح الارض بود و الا مقدار ارتفاع از بالای کوه نقصان باید کرد و تا مساوی  
 بین موقوف اول و موقوف دوم شود و چنان این از آنجا در فاصله اولی این باب مذکور شد چنانچه  
 و اگر در موقوف دوم مسطح المربع بود که مقدار بالای کوه بود و بعد از آن نقصان مقدار فاصله از  
 کوه و اگر بر سطح باشد طریق استعمال ارتفاع چنانچه که مسطح المربع آن توان رسد است که  
 میفاسد اصوات ارتفاع آن حجم و عظم از فاصله مظهر و مابین محل مظهر و حجم موقوف بر سطح زمین  
 نصب کنند و در عقب آن میفاسد پس بر مظهر و تا سر آن جسم و در میفاسد یک خط مستقیم  
 مظهر شود پس از موقوف مظهر تا مسطح المربع آن جسم موقوف و در فاصله موقوف مظهر و موقوف  
 و حاصل ضرب این موقوف و فاصله موقوف میفاسد فاصله موقوف و مقدار فاصله مظهر و موقوف  
 ارتفاع آن حجم حاصل آید بر مابین زمین کنیم که اب ارتفاع جسم است و در میفاسد مذکور و نحو  
 فاصله مظهر و موقوف موقوف موقوف و نحو و بر سطح مستقیم که در سطح و وجه ارتفاعی است که بر سطح  
 میفاسد آن حجم گذشته است و از نقطه موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 الاصل است و همچنین سطح را پس شکل می چهارم اولی اصول هر دو سطح مساوی  
 باشد و همچنین سطح مساوی را باشد و هر دو سطح مساوی و در دو مثلث هر دو مظهر از او

ارتفاع چنانچه  
 از موقوف دوم

بر موقوف

سبب و جهت  
 در این باب  
 در این باب  
 در این باب

چهار مثلث که دو زاویه طاقیه اند شکل میست نیم اولی موقوف و دو زاویه هر دو سطح مساوی  
 هم بان شکل پس شکل چهارم از مساوی موقوف است و هر دو سطح مساوی است و باشد  
 بر تقاطع او بر موقوف چنانچه هر دو سطح مساوی و موقوف و مسطح المربع جسم است و در هر  
 که فضل میفاسد است بر مظهر موقوف موقوف و حاصل ابرج این در که مابین موقوف و موقوف  
 فاصله موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 ارتفاع جسم حاصل آید و در موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 آنچه بعضی از فضل در اینجا گفته اند که مظهر موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 چنانچه شخص از این باب که در موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 ضرب کند و حاصل را بر آنچه مابین آن نشان و فاصله موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 مساوی ارتفاع آن شخص بود که ای درست است که مابین موقوف و فاصله موقوف موقوف موقوف موقوف  
 باشد بر فاصله موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 بان نشان مذکور رسد و بر موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 است نباید و در تصویر است از نشان مذکور تا فاصله موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 و قسماً باشد و اینها بر ارباب این مستقیم بعد از موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 آینه بر زمین موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 فاصله موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف

در این باب  
 در این باب  
 در این باب









وضع صفحه آفاقی در هر طرلاب آن باشد که استخراج طلوع و دیگر احوال که در ابواب سابقه مذکور  
 شده است و اوقات شب و روز در بیشتر عرض که آثار را در هر طرلاب صغیر جداگانه باشد معلوم  
 کنند از این صفحه با سه ساعت ربع نجیب هر از وضع صفای بسیار هر طرلاب که آن شود و در  
 صفحه غیر از صفحه آفاقی زیاده از دو عرض مرتسم نشود و در صفحه آفاقی هر سه در جهت کنند  
 طریقه صفای یکوجه در هر طرلاب جنوبی باشد و خواه شمالی و نصف ششم از افق هر وجه  
 بآن طریقه که بر صفحه از آن صفحه ای و در افق شرقی رسم کنند بر هر ربعی شش افق بزرگ چهار  
 در عرض پس از آن صفحه شصت و چهار افق هر سوم شود و عرض معومه همین مقدار است  
 تقریباً و گاه بود که آفاق این عرض را تمام یک صفحه رسم کنند بر هر ربعی قوسی چند چنانکه در باب  
 اول گفته شد و گاه بود که بر آفاق بعضی از عرض مشهوره انعام نمایند و خط مشرق و مغرب  
 و خط وسط النهار نیز رسم کنند پس بر افق که خواستند فرض باید کرد یعنی بر پهنه تاریخم عرض افق بر یکدم  
 فرض هر قوم است آن قوس افق مفروض بود و خطی که بر نسبت بآن افق خط وسط النهار بود  
 درست آورد چنانکه در باب اول مذکور شده پس آنچه مطلوب بود برین وجه که یاد کرده می آید استخراج  
 کرد اما معرفت تعدیل النهار به انظر لیه است که درجه آفتاب یا خطی که کوب بر افق شرقی بایستد  
 و مرئیات آن که در پس رخط مشرق نماید و آن خطی بود که از مرکز خارج شود بر تقاطع مدار در اصل  
 بآن افق که در چند آنچه مرئی از موضع شمس آن بگذرد از جانب آفتاب تعدیل النهار بود و این عمل  
 در باب هجتم مذکور است و اعاده آن بحسب توقف این باب بر آن معرفت مسافرت

موضع

شب و روز و اجزای ساعات شب و روز و اجزای ساعات درجه آفتاب را بر افق مشرق باید نمود  
 و مرئیات آن که در پس رخط وسط النهار نماید و مرئیات آن که در آنچه بیان کرده شد  
 جانب آفتاب نصف قوس النهار بود چون آنرا از صد و شصت و نقصان کند نصف قوس النهار  
 حاصل آید و اگر خواستند تعدیل النهار را بر آن بود که نصف قوس النهار خط استوایست افراشید  
 اگر میل آفتاب شمالی بود یا کجاست اگر جنوبی بود در آفاق شمالی و در آفاق جنوبی یکسان کنند  
 تا نصف قوس النهار حاصل آید چون تعدیل النهار را از نو کم کنند اگر میل در جهت عرض ملب بود  
 و الا بر آن افزاید نصف قوس النهار حاصل آید و درین اعمال چون خطی که کوب بر افق جنوبی  
 مستعمل دارند و بعد از تعدیل النهار کجایی میل نصف قوس النهار قوس الیل کوب حاصل آید میل آفتاب  
 و بعد کوب از تعدیل النهار از هر وجه که معلوم کنند تفاوت کنند و از صفحه آفاقی میل آفتاب و بعد کوب  
 که پهنه انیل باشد هم معلوم توان کرد چه در جابت میل رخط وسط النهار منقوش باشد و اگر غیر  
 آفتاب خطی شش شمس و مرئیات آن کنند پس خطی که آفتاب هم بر افق شش شمس و مرئیات  
 کنند و از نشان اول نشان دوم بر توالی اجزاء حجه بشهرند قوس النهار آفتاب حاصل آید و  
 اگر خطی بر خلاف توالی بزنند قوس الیل حاصل آید پس نصف قوس النهار بر پهنه وقت باید کرد  
 تا ساعاتی بخیر و زیاده بر آن آید و اگر تعدیل النهار را بر پهنه قوس النهار کجاست آنچه حاصل آید بر  
 شش ساعت افزاید اگر میل آفتاب در جهت عرض ملب بود و الا از آن کجاست ساعات  
 بخیر و زیاده حاصل آید و اگر در افزودن و کاستن ممکن کنند ساعات شش حاصل آید از نقصان



باید که تا ساعات روز معلوم شود و اگر نصف نوس پنجسار بر هفت و نیم قیمت کند طالع قیمت  
 ساعات تمام روز باشد و ساعات روز از قیمت چهار نقصان کند تا ساعات شب معلوم شود و اگر  
 ساعات نصف النهار از دوازده نقصان کنند ساعات شب بانی مانده از اضعاف ساز  
 ساعات تمام باشد همچنین نصف نوس النهار بر ارزش قیمت باید که تا اجزای ساعات مجموع روز  
 معلوم شود و اگر تعیل النهار بر ارزش قیمت کند و خارج قیمت را بر بازده افزایند اگر مثل آن  
 در جهت عرض بلد بود و الا از آن بکاهند اجزای ساعات مجموع روز حاصل آید و اگر در افزودن و کاستن  
 مکرر کنند اجزای ساعات شب حاصل آید و اجزای ساعات روز از نقصان باید که تا اجزای ساعات  
 شب معلوم شود و تحسین اجزای ساعات نهار یا سبیل کو کسب این باشد و اگر ساعات شب  
 نصف النهار را در دو نیم ضرب کند اجزای ساعات مجموع روز حاصل آید و اگر اجزای ساعات مجموع  
 مجموع بود و دو نیم ضرب کند ساعات نصف النهار حاصل آید و بر این جمیع این اعمال از حساب  
 ابواب تقدم است تا توان کرد معرفت طالع وقت از ساعات روز و شب که از شش یا  
 اقل معلوم کرده باشند اگر معلوم ساعات ستوی بود چنانکه در باب حجم گوئیم در بازده ضرب  
 که در چهار دقیقه را یکی بر مبلغ افزود تا ایرکات حاصل آید و اگر معلوم ساعات مجموع باشد  
 و روز بود در اجزای ساعات روز ضرب باید کرد و اگر شب باشد در اجزای ساعات شب و اگر  
 با ساعات واقعی بود آنرا هم در اجزای ساعات روز ضرب و شب ضرب کند و حاصل بر قیمت  
 قیمتند و آنرا بر حاصل ضرب ساعات افزایند تا دایره فلک حاصل آید پس اگر ساعات گذشته از روز

مثلاً

یا غیر آن

بود درجه آفتاب را بر افق شش باید نهاد و مری نشان کرد و تقدر دایره بر ولای درجه  
 جبهه بگردانید چون مری آنگاه رسد نگاه باید کرد تا کدام درجه بر افق شش افتاده است آن درجه  
 طالع بود و اگر از شب بود نظیر درجه آفتاب را بر افق شرق باید نهاد و تقدر دایره مری را بگردانید  
 تا طالع معلوم شود و اگر معلوم ساعات باشد در شب درجه آفتاب را در روز نظیر او را بر افق  
 شرق باید نهاد و تقدر دایره بر ابرعلاف توالی حرکت داد تا درجه طالع بر افق شرق افتد و اگر معلوم  
 بود و نخواهند که از آن دایره ماضی معلوم کنند که در روز جزو آفتاب را در شب نظیر آن را بر افق  
 شرق کنند و مری نشان کنند پس درجه طالع بر افق شرق کنند و مری نشان کنند و از نشان  
 اول نشان دوم بر توالی بشمرند دایره گذشته باشد از روز یا شب و بدان این اعمال در باب  
 پنجم معلوم شده است معرفت ارتفاع ساعتی چون آفتاب یا ستاره ارتفاع گرفته باشند  
 در صیغه افاقی بطریقیکه در باب پنجم مذکور شد پس از جهت این عمل بطریقهای دیگر رجوع باید کرد و  
 انظر نقیاتی است که اگر اسطرلاب محجب باشد یعنی بطور اسطرلاب محجب در جانبش  
 کرده باشند و معجب ستوی و محجب معکوس در مصدر کتاب مذکور شده است و آن  
 چنان بود که گنبد از طرف محرف عضاده که در مقابل ربع ارتفاع افتد چون سطحی بر خط  
 علامت شده نبصت جز قسمت کنند به آنکه محیط دایره زاید است بر علامه انشال قطر دیگری چنانکه  
 از نیمه کس برین ساخته است و استعمال آن که تحقیق مکن نیست لیکن آنچه توهم از حساب  
 آورده اند پشت دقیقه دسی و چهار نایند و معده نایند است با جوی آن که نصف قطر شصت دقیقه

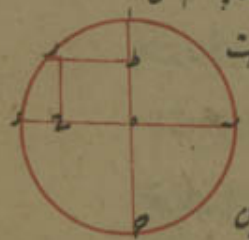
ساعات م  
 از آن ابرو ساعات  
 نما و ساعت هر آن  
 موقوف بر خط است م

مقرب



گیرند و بجای که افضل المفسرین مولانا غوث الدین حبشید الکاشی روح الله روحه در رساله محلیه ابرار  
فرموده است ثمت دقیقه و پست مدینه و چار تا نه است با جزا نه کوره و چون محط  
دایره سید و شمس جزو گیرند قطران اجزاء و چهارده جزو کردی بود لیکن بخت سول حساب  
قطر صد و پست جزو گیرند چه اقل عدولت که کسر نه سولای نیم و سبع از هجده بیرون آید و چون  
دائرة را نسبت بآن از قواعد حساب استخراج کنند و چون نصف عضا ده جزو نصف قطر دایره  
پست بطرلابت به بخت آرا بشت جزو قس کنند و آید از مکرر کنند و هر چه دود را  
افزای ؟ مردم سازند بطریق ارقام ارتفاع خطی مستقیم از افزای ارتفاع محط ملاقات کنند  
چنانکه موازی خط مشرق و مغرب باشد و این به انظار باشد که هر یک از دور ربع باشد  
همه را بنویشند و از هر جزوی از آن دور ربع خطی مستقیم بنظر آید و از ربع دیگر کشند بر  
که یک ربع موثر باشد و در یک ربع موثر و این خطوط لا محاله موازی خط مشرق و مغرب باشد  
پس هر قوس که چسبندوی آن مطلوب باشد خواه قوس ارتفاع باشد یا فی المثل از ربع ارتفاع  
معرض کنند و اگر قوس موقوف از ربع بجز باشد و از ربع کمتر تفاضل میان قوس نصف  
دو بگیرند و اگر از ربع بیشتر بود تفاضل میان آن و تمام دو بگیرند و آن تفاضل را قوس ارتفاع  
معرض کنند چسب آفوسی افزای بود که از عضا ده در مقابل آن قوس افتد یعنی اجزاء که عضا ده در این  
خط افقی و خط مستقیم افتد که بنایت قوس موقوف گذرد و چسب ربع دایره و ربع و دایره نصف  
قطر بود و نصف دور دور تمام را چسب بند و اگر چسب معلوم بود عضا ده را چون بر خط علامت کنند

خط مستقیم که از بنایت آن چسب معلوم خارج شود بجز نه تا بر کدام جزو افتد از اجزای ربع از ابتدا جزو  
ارتفاع تا آن جزو قوس آن چسب باشد و اگر مطلوب چسب معکوس می بود که از اقسام خوا  
اگر آن قوس کمتر از ربع باشد چسب منوی تمام آن قوس بگیرند و از شصت نقصان کنند و اگر  
بیشتر از ربع باشد و کمتر از نصف و در چسب منوی نقصان بر ربع بگیرند و از شصت نقصان کنند  
حاصل هم قوس مطلوب باشد و اگر از نصف دور بیشتر بود از آن دور نقصان کنند و هم باقی  
بطریق مذکور بگیرند و هم قوس مطلوب باشد و هم ربع دور و سه ربع دور و نصف قطر باشد و اگر  
هم معلوم بود تفاضل میان آن دو و شصت بگیرند و آن تفاضل را چسب منوی اکتفا کنند و  
حاصل کنند و از دور نقصان کنند اگر هم از شصت کمتر بود و الا بر دور بفرزید قوس آن  
هم حاصل آید و بخت این اعمال فرض کنیم که دایره اب و دایره پست بطرلابت بر مرکز  
و اوج علامت و خط افقی و خط مستقیم که از اجزاء ارتفاع بر عضا ده آمده موازی  
ده و از نقطه ر عود ربع بر ده افزای کنیم و آن چسب قوس را بود پس چون از اجزاء از نقطه  
تا نقطه ط بشمارد حاصل چسب قوس را باشد چه ط مساوی ربع است بشکل و چهارم اول اصل  
چه در دایره ط هج طرح همه توایم اند و ط هج است که ربع چسب قوس است از مرکز  
و همچنین چسب قوس در ربع و تفاضل میان نصف دور و قوس  
در قوس در ربع که از ربع کمتر است بقدر قوس در ربع و همچنین  
تفاضل میان دور تمام و قوس در ربع بقدر ربع است پس چون چسب قوس را بطریق مذکور



ارتفاع آن قوس را ط هج طرح همه توایم اند و ط هج است که ربع چسب قوس است از مرکز  
و همچنین چسب قوس در ربع و تفاضل میان نصف دور و قوس  
در قوس در ربع که از ربع کمتر است بقدر قوس در ربع و همچنین  
تفاضل میان دور تمام و قوس در ربع بقدر ربع است پس چون چسب قوس را بطریق مذکور



حاصل کنند چنانچه این دو نسبت حاصل آید بقدر المطلوب و جهت معرفت سهم که می گویم که اطمینان قوس است  
 و چون آنرا از ربع که است نقصان کنند چنانچه چوبی نوی روانی را که در ط است از نصف که است  
 نقصان کنند اطمینان آید و چون در ط را که چوب است از چوب فضل و در ربع که بوده  
 افزایند که نسبت است در ط که سهم قوس در ط است حاصل آید و ط را که است که اطمینان قوس  
 زوایز است و در ط سهم قوس در ربع تفاضل میان قوس در ط و در تمام قوس از است  
 پس چون سهم قوس را بطریق مذکور حاصل کنند باین سهم قوس را باشد و مثل این بیان چون سهم  
 قوس در ربع حاصل کنند همان قوس در ربع باشد و هرگاه که آن چوب قوس چوب و قوس سهم بود از  
 ملاحظه آنچه مذکور شد بر طبق سلیقه نمی باشد و در بعضی اسطرلابها چوب موازی خط علام  
 کشیده باشند و طرف عموده که در مقابل ربع ارتفاع بر خط افقی منطبق بود نسبت تحت  
 کرده باشند پس چون چوب قوس خوانند که معلوم کنند از این ارتفاع از ربع ارتفاع مثل نام آن قوس  
 بشیرند اینجا که رسم خط مستقیم که با آن عموده رود و به پند که تا یکدوم خود افتاده است از مرکز  
 تا به آن خود نیز به چوب قوس مفروض بوده و اگر چوب معلوم بود از مرکز آید اگر چه مثل چوب معلوم  
 بشیرند اینجا که رسم خطی مستقیم که از آن با آن ارتفاع رود بگذرد تا به یکدوم خود افتاده است  
 از آید از آن ارتفاع تا به آن خود بشیرند و از آن دو نقصان کنند باقی قوس آن چوب بود و بر  
 بعضی اسطرلابها چوب قوس در دو سهم بود و آن چنان بود که یک نصف طرف عموده را نبود  
 قسم مختلف کنند آید از مرکز و از آن نصف قوس که بینه و یک نصف دیگر را نسبت قسم مساوی

سهم

کنند

کنند هم آید از مرکز و از آن نصف چوب که بینه پس چون نصف قوس را بر خط علامه کنند و آید از  
 مرکز بقدر اطمینان قوس مفروض باشد اینجا که رسم علامتی بر خط علامه کنند بر نصف چوب را هم بر آن  
 خط کنند و به پند که تا یکدوم خود بر آن علامت افتد از مرکز اینجا باشد چوب آن قوس بود  
 و اگر چوب معلوم بود اول نصف چوب را بر خط علامه باید نهاد و مثل طریق مذکور قوس آن چوب را  
 از نصف قوس معلوم کرد و بعضی اسطرلابها چوب عبارت را بر محیط محوره کشند در ربع مقابل ربع  
 ارتفاع و آید از آن ارتفاع افقی بود پس چون چوب قوس خوانند که معلوم کنند یک خطی بقدر آن  
 قوس باشند از آن ارتفاع تا یک خطی بر مقدار چوب آن قوس افتد و اگر چوب معلوم باشد  
 یک خطی بر مقدار چوب معلوم کنند تا یک خطی بر قوس آن چوب افتد از آن ارتفاع بشیرند  
 در رسم چوب است که در متن مذکور است و چون اسطرلاب چوب پس بود یعنی خط چوب است  
 خط افقی بود خطی ارتفاع را بر غایت ارتفاع آفتاب یا کوکب باید نهاد و معرفت غایت  
 ارتفاع بآن معرفت که خط ط ارتفاع میگزیند تا غایت رسد یا اگر میل آفتاب یا بعد کوکب  
 از خطی افقی معلوم کنند اگر میسر کرد یا از صیفی دیگر پس اگر آن میل باین بعد در خلاف جهت  
 عرض بود آنرا تمام عرض به نقصان کنند و الا بر آن افزایند اگر از نصف بشیرند تمام آن  
 با نصف و دیگر تا غایت ارتفاع حاصل آید و اگر آفتاب یا کوکب عیدم المیل بود غایت  
 ارتفاع بقدر تمام عرض مل بود و بنگاه کرد تا ارتفاع وقت چند درجه است و اگر ارتفاع وقت  
 غایت ارتفاع باشد چنانچه باین اعمال باشد چو ساعات معوج در آن وقت شش باشد و نصف



انصف نوسل النهار و اير به و خطی که از ان درجه کرنايت ارتفاع در جاکت قسمت تيره و بر هاست  
 بر که ام خود افتد انصاف و اين بر تقديرات که خط ط جيب موازی خط مشرق و جنوب باشد چنانچه ذکر شد  
 و آنچه مرقوم درين باب ذکر نموده است همه برين تقدير است پس ملاکي بر ان جزو بايد کرد و ششبار ارتفاع بر  
 علامه بايد نهاد و نکته که داخل که از ان علامت بگذرد در مقياس بر که ام درجه افتد از قوس ارتفاع از  
 ابتدا اجزاء ارتفاع تا آن درجه چند آنجا باشد چنانچه اير بود باجزا که نصف قوس النهار کيف ما افق بود  
 جزو که از اير پانزده قسمت يک کرد و اگر چيزی باقي ماند درجه ضرب بايد کرد و اگر غايت ارتفاع بود  
 درجه باشد نوسل ارتفاع وقت را بر پانزده قسمت بايد کرد و اگر پانزده ساعت زمان و وقتي  
 آن بود ميال طلوع کوکب وقت منقضی اگر ارتفاع شمرده باشد بياين جنوب است  
 ياکوکب وقت منقضی اگر ارتفاع منقضی بود و بجهت تخليص اين فرض کنیم که اب جيب ارتفاع  
 در اسطرلاب بر مرکز د و آ نصف خط علامه و قوس خط مشرق و وقت غايت ارتفاع و  
 خطی که از ان نيت آن با جزا انصاف در رفته و در جيب او جزا ارتفاع وقت و در خطی که از  
 نيت آن با جزا انصاف در رفته و در جيب او ب طرف انصاف و در غايت ارتفاع است  
 و نقطه تلاقی آن با خطی که از ارتفاع وقت با جزا انصاف کند رفته است و زاويه طاه  
 حاصل شده و پس ميگويم که در وقت شمس ربه طاه زاويه مشترک در زاويه جيب طاه مساوی  
 زاويه ربه و چنين زاويه طاه مساوی زاويه ربه است بجهت اينکه در اولی اصول  
 چو دو خط ربه موازی اند با فرض شمس جيب ربه و آن که به نسبت ربه جيب

انصاف يا ۴۰

انصاف يا ۴۰  
 انصاف يا ۴۰  
 انصاف يا ۴۰

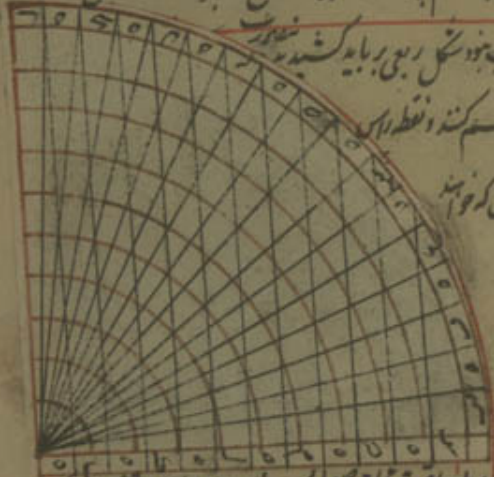


ارتفاع با جيب ارتفاع چون نسبت با باشد با ط و در باب دوم  
 ميسن شده که نسبت جيب غايت ارتفاع با جيب ارتفاع قوسی چون نسبت ميسن  
 سم نصف نوسل النهار کيف افق قسمت چنانچه اير بود باجزا که نصف قوس النهار کيف ما افق بود  
 و ط جيب ترتيب اير بود تا آن اجزاء برين تقدير نصف قوس النهار نود جزو بايد گرفت چو  
 نوسل شمس وقت جزو نود جزو باشد يعني بعد اجزاء قوس اب و چون طرف انصاف و  
 حرکت دهند تا بر خط با منطبق شود نقطه ط بر قوس ط که حرکت کنند تا بر نقطه که منطبق  
 و لا محاله که مساوی ط بود و خط سنجی که از نقطه ط خارج شود خط ط است پس عدد جزا  
 نوسل لحو که باز از که است عدد اجزاء و اير بود همچنانکه عدد اجزاء قوس اب که باز  
 او افتد اجزاء نصف نوسل النهار است با عباری که از آن نود جزو گیرند و چون از نصف  
 النهار وقت طلوع با جنوب شمس ساعت زمانيت اير را بر پانزده احسن سمس نود  
 که نصف نوسل النهار است چنانکه ذکر نميت بايد کرد ساعت زمان حال آید و  
 انصاف و طاه حرکت که انجیل تقریبي است پس چون اجزاء ساعت نهار اقباب یا  
 کوکب معلوم کنند و در ان ساعت ضرب کنند حاصل ضرب و اير ماضی یا باقی بود و اير که  
 ايجام حاصل ميشود و اير است با جزائی که محیط دایره مدار اقباب یا کوکب سجد شمس جزو  
 گیرند و اير که در اول حاصل ميشود و اير است با جزائی که نصف قوس النهار نود جزو گیرند اگر  
 چنانچه به ان و اير طالع معلوم کنند چنانکه گفتیم و اگر چنانچه بر پانزده قسمت ساعت

فقر زمانه نقطه مشرق نقطه  
 از جيب ارتفاع و اير ماضی یا باقی  
 باقی انصاف و طاه حرکت که انجیل تقریبي است پس چون اجزاء ساعت نهار اقباب یا کوکب معلوم کنند و در ان ساعت ضرب کنند حاصل ضرب و اير ماضی یا باقی بود و اير که ايجام حاصل ميشود و اير است با جزائی که محیط دایره مدار اقباب یا کوکب سجد شمس جزو گیرند و اير که در اول حاصل ميشود و اير است با جزائی که نصف قوس النهار نود جزو گیرند اگر چنانچه به ان و اير طالع معلوم کنند چنانکه گفتیم و اگر چنانچه بر پانزده قسمت ساعت



مستوی معلوم شود و اگر ساعات موعج معلوم بود و از آن خواهند که ارتفاع وقت معلوم  
 آن ساعات را در بازه ضرب کنند اگر کمتر از شش بود و الا از دوازده نقصان کنند و باقی  
 و بازه ضرب کنند و از آن به ای اجزا ارتفاع بمقدار حاصل ضرب بشمارند الی گاه که رسد به چند  
 تا خط مستقیم که از آنجا خارج شود بر که ام خود افتد از اجزا عصاره در وقتی که طرف  
 عصاره در خط علامت بود و علی می بران خود کنند پس خطی را بر غایت ارتفاع نهند و بهیند تا  
 خطی که از آن علامت بگذرد بر که ام خود افتد از اجزا ارتفاع تا آنجا و مقدار ارتفاع وقت  
 بود و اگر اسطرلاب مجیب بود شکل ربعی بر باید کشید و نقطه را یکی



و طریقی اینک ز اید فایده رسم کنند و نقطه را یکی  
 ز اید را مرکز ساخته به ربعی که خواهند  
 قوسی رسم کنند آنچه ازین  
 قوس در پایین  
 ضلعین آن  
 ز اید واقع شود ربع دایره بود بقوه ثانیه اول پس ربع را بگوید قسم اول کنند  
 و بهر پنج و ده مرقوم سازند ضلعی نهایت متصل نهایت ربع باشد ابتدا از مرکز ثقل  
 قسم مساوی کنند و از اجماع هر پنج و ده مرقوم سازند و از هر قسم از اقسام ضلع مستقیم خطی بوز  
 ضلع غیر مستقیم باقیام ربع کنند و همچنین از هر قسم از اقسام ربع خط مستقیم بر پس ز اید کنند

پس بر پس آن ز اید انحراف ساخته به هر قسم از اقسام ضلع قوسی رسم کنند در پایین  
 آن دو ضلع و علامت صحت انضیل آن بود که خط موازی خطی که از نسبت و یک از اجزا ضلع  
 خارج شود بر پست و نیم افتد از اجزا ربع آنچه ازین خارج شود هم برسی افتد و آنچه ازین  
 و شش خارج شود بر شصت و نه افتد و آنچه از پنجاه و نه خارج شود بر شصت و نه افتد و باید که چون  
 ربع جب قوسی که ازین ربع حاصل شود از ربع نصف قطر اسطرلاب کند و باقی مساوی مربع جب  
 نام آن قوس باشد و اینها از استقرا بعد از حل جب معلوم شود و باشد که این شکل بر طرک است  
 کشیده باشند پس گاه کنند تا غایت ارتفاع چند است و خطی که از نهایت آن مقدار بر مرکز  
 شود طلب باید کرد و آن خط بمنزله طرف عصاره است که در عمل اول بر غایت ارتفاع بود  
 که از نهایت قوس ارتفاع وقت بخواهند شصت گاه شود طلب باید کرد و موضع تقاطع  
 هر دو خط با دست آورده و آن ارتفاع تقاطع بمنزله موضعیت از عصاره که در عمل اول  
 علامت بر آن کشند و نگاه کرد و دایره که بران تقاطع کند و بر که ام خود افتد از اجزا شصت گاه  
 و این بمنزله آنست که در عمل اول عصاره را حرکت دهند تا بر خط علامت منطبق شود و خط مستقیم که  
 از آن خود بیرون آید بر که ام خود افتد از اجزا آن گاه عدد و آنچه در نگاه باید داشت و آن  
 بمنزله دایره است یا خوا که نصف قوس النار بود خود گیرند در عمل اول و آن عدد را بر پانزده  
 قسمت باید کرد و حاصل ساعات زمان بود باقی باقی به پان که در عمل اول مذکور شد چه خط  
 که مال انضیل عمل اول است نشان بخش باقیمت ارتفاع شصت افتاب بی و یک درجه و غایت ارتفاع

ارتفاع خطی از آن فایده که در این  
 در خط موازی خطی که از نسبت و یک از اجزا ضلع  
 خارج شود بر پست و نیم افتد از اجزا ربع آنچه ازین خارج شود هم برسی افتد و آنچه ازین  
 و شش خارج شود بر شصت و نه افتد و آنچه از پنجاه و نه خارج شود بر شصت و نه افتد و باید که چون  
 ربع جب قوسی که ازین ربع حاصل شود از ربع نصف قطر اسطرلاب کند و باقی مساوی مربع جب  
 نام آن قوس باشد و اینها از استقرا بعد از حل جب معلوم شود و باشد که این شکل بر طرک است  
 کشیده باشند پس گاه کنند تا غایت ارتفاع چند است و خطی که از نهایت آن مقدار بر مرکز  
 شود طلب باید کرد و آن خط بمنزله طرف عصاره است که در عمل اول بر غایت ارتفاع بود  
 که از نهایت قوس ارتفاع وقت بخواهند شصت گاه شود طلب باید کرد و موضع تقاطع  
 هر دو خط با دست آورده و آن ارتفاع تقاطع بمنزله موضعیت از عصاره که در عمل اول  
 علامت بر آن کشند و نگاه کرد و دایره که بران تقاطع کند و بر که ام خود افتد از اجزا شصت گاه  
 و این بمنزله آنست که در عمل اول عصاره را حرکت دهند تا بر خط علامت منطبق شود و خط مستقیم که  
 از آن خود بیرون آید بر که ام خود افتد از اجزا آن گاه عدد و آنچه در نگاه باید داشت و آن  
 بمنزله دایره است یا خوا که نصف قوس النار بود خود گیرند در عمل اول و آن عدد را بر پانزده  
 قسمت باید کرد و حاصل ساعات زمان بود باقی باقی به پان که در عمل اول مذکور شد چه خط  
 که مال انضیل عمل اول است نشان بخش باقیمت ارتفاع شصت افتاب بی و یک درجه و غایت ارتفاع



چهار ربع تقاطع خطی از چاه بر کاشو و خطی که از سی یک یک یغزانی شصت که نه شود باوست  
 آوریم و آن مومنین است که در ربع علامت سباه بران کردیم نگاه کردیم تا دایره که بر روی گذرد  
 بر که ام خود افتد از اجزای شصت که نه بر چهل می افتد بر طلب کردیم خط مستقیم که از چهل بر آن آید  
 بر که ام خود افتد از ربع بر چهل و یک و نیم می افتد و این دایره است با جواز نصف قوس النهار بود  
 جزو کینه چهل و یک نیم از بارز ده شصت که نیم دو بر آن آید و باقی مانده نیم از او چهار ضرب که یک  
 بجهت تقصیل و دقیق می آید پس است که باز ده و نیم از شصت ضرب کنند حاصل را بر بارز ده شصت کنند  
 چون باز ده و ربع شصت تفاوتی بنویسد میان آنکه باز ده را در چهار ضرب کنند یا آنکه در شصت  
 ضرب کنند حاصل را بر بارز ده شصت کنند چهل و شش شصت کنیم که در نوبت دو ساعت چهل  
 و شش دقیقه از ساعات زمانی گذشته از روز پس اجزای ساعات درین ساعات و دقائق آن  
 ضرب کنیم و درین شش اجزای ساعات چهارده است زیرا که میل اقطاب جنوب است و تعدیل النهار  
 درجه چنانکه غروب باید بر نصف قوس النهار باشد تا آنکه درجه باشد و خارج قسمت چشتاد و چهار  
 شش چهارده باشد و چون ساعات زمانی و دقائق آنرا در چهارده ضرب کنیم سی و شست درجه  
 چهل و چهار دقیقه حاصل آمد و این دایره باشد چنانکه گفته شد عمل کنیم از ان دایره معلوم کنیم که آنکه  
 بر بارز ده شصت کنیم تا ساعات نوی بر آن آید و اگر چه برصافه در سرهم بود یا بر خط چاه و خط  
 چوب سوزان خط افق بود و خواهی که خط این عمل کند چوب ارتفاع وقت را در شصت ضرب کنند  
 و حاصل ضرب را بر چوب غایت ارتفاع ضرب کنند حاصل ضرب را بر چوب سوزان خط افق که بر آن دایره

با جواز آنکه در میان این ارتفاع عمل اول ظاهر و مشخص کرد و شد در مثال آنکه چوب ارتفاع وقت  
 است از او شصت ضرب کردیم حاصل شد ۱۹۶۰ از او بر این خود که چوب غایت ارتفاع است  
 قسمت کردیم بر آن آمد ۵۰ و شصت یک ربع بود چهل و یک و نیم موافق اول و چون این عدد بود که  
 نه که در شصت غرضی است برین سبب و چوب دیگر که بر آن هندسی بران افتاد میتوان کرد و اگر آنکه  
 و میفرماید و چوب دیگر برانی در صورت دایره از ارتفاع اول از نصفه افق تعدیل النهار معلوم کنیم که  
 چنانکه گفتیم غایت ارتفاع درین ربع طلب کنیم و تقاطع خطی که از غایت ارتفاع بر کاشو شود  
 و خطی که از ارتفاع وقت اجزای شصت که نه رو به است آید و دایره که بران تقاطع گذرد نگاه کنیم تا جایی  
 که ام خود افتد از اجزای شصت که نه آنچه باشد چوب ترتیب دایره بود با جواز که سیم نصف  
 قوس النهار شصت یک ربع چنانچه در عمل اول بر این شد و اگر این میل از سطرلاب محجب بود سطرلاب  
 غایت ارتفاع نهند و خطی که از ارتفاع وقت با جواز شصت که نه رو به باشد تا بر که ام خود افتد  
 از صفا و علامتی بر روی کنیم چنانچه آنچه باشد تا شصت یک ربع و این سیم نصف دایره باشد با جواز که سیم  
 نصف قوس النهار شصت یک ربع چنانچه بر این از او تعدیل النهار ضرب کنیم و این بر چوب سطرلاب  
 در چوب تعدیل النهار ضرب باید کرد چنانکه غرض از بر آن ظاهر شود و بر شصت قسمت کنیم که  
 چون آید از تعدیل النهار این تعدیل تفاوت میان عدد و قسام سیم نصف دایره با جواز که سیم  
 نصف قوس النهار شصت جزو گیرند میان عدد و قسام همان سیم با جواز که نصف قطر مدار  
 جزو گیرند پس اگر میل اقطاب یا بعد کواکب از تعدیل النهار مثالی باشد آن تعدیل را از اجزای شصت که

بر چوب شش نیم



که سواد بر روی کریم نصف کنیم و اگر جوابی باشد بر آن افزاییم این در آفاق ثابت و در جنبه دیگر  
 باید کرد و اگر حاصل بود تمام آن تا نصف سهم فضل و اگر بود باقی آن نصف قطر باشد و اگر نبود پس چون  
 محاسب کنیم سهم این قوس حاصل کنیم که خطی که از جانبیت است و در آن ربع بود و ربع دیگر که در آن  
 ربع بود و آن ربع تا نوک ربع و از آن فضل و اگر جوابی بود و فضل و اگر عبارت از نسبت از آن نسبت از آن نسبت  
 ما بین تقاطع این خط و دایره نصف النهار را مدار و دایره میل که در آن ربع است از جانب اقرب و  
 بر آن انحراف موقوفست بر مقدار آن نسبت که فضل سهم نصف قوس النهار چوب زیت و  
 بقدر سهم فضل و اگر است و تفاضل میان سهم نصف قوس النهار و نصف قطر مدار بقدر چوب زیت  
 النهار است و بجهت بیان این دو دعوی فرض کنیم که آن آب جود در کوکب بر مرکز دایره و سهم فضل  
 چوبان آن در افق پس بر آن قوس النهار باشد و از نصف آن که نقطه آست عمود آید بر سواد  
 اخراج کنیم و آن لا محاله بر استقامت مرکز بود بقوت ثبات اصول پس از سهم نصف قوس النهار بود  
 و فرض کنیم که نقطه موضع تقاطع مدار است و دایره میل که بر مرکز کوکب گذرد پس قوس و دایره باشد  
 و قوس آن فضل و دایره و عمود و خط بر سواد آن اخراج کنیم پس ربع چوب زیت و دایره  
 و از سهم فضل دایره از نقطه خط سواد موازی سهم اخراج کنیم و چون زاویه قائمه است  
 چوبان به شکل است و نیم االی اصول پس قوس الی ربع مدار بود و دل که تفاضل است میان ربع  
 النهار و نصف قوس النهار بقدر انحراف مدار و از نقطه و عمود و بر خط اخراج کنیم و آن چوب زیت  
 النهار بود و در سطح طریح و دایره موازی ربع قوس است و به ششم همان مقدار که در موازی الی

پس در آن نصف النهار

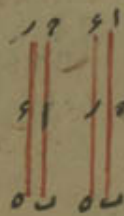


و از آن نقطه خط موازی سهم اخراج کنیم و چون زاویه قائمه است چوبان به شکل است و نیم االی اصول پس قوس الی ربع مدار بود و دل که تفاضل است میان ربع النهار و نصف قوس النهار بقدر انحراف مدار و از نقطه و عمود و بر خط اخراج کنیم و آن چوب زیت النهار بود و در سطح طریح و دایره موازی ربع قوس است و به ششم همان مقدار که در موازی الی

و از آن نقطه خط موازی سهم اخراج کنیم و چون زاویه قائمه است چوبان به شکل است و نیم االی اصول پس قوس الی ربع مدار بود و دل که تفاضل است میان ربع النهار و نصف قوس النهار بقدر انحراف مدار و از نقطه و عمود و بر خط اخراج کنیم و آن چوب زیت النهار بود و در سطح طریح و دایره موازی ربع قوس است و به ششم همان مقدار که در موازی الی

و از آن نقطه خط موازی سهم اخراج کنیم و چون زاویه قائمه است چوبان به شکل است و نیم االی اصول پس قوس الی ربع مدار بود و دل که تفاضل است میان ربع النهار و نصف قوس النهار بقدر انحراف مدار و از نقطه و عمود و بر خط اخراج کنیم و آن چوب زیت النهار بود و در سطح طریح و دایره موازی ربع قوس است و به ششم همان مقدار که در موازی الی

باشد و به شکل سی و چهارم همان مقدار مساوی ربع بود پس فضل از سهم نصف قوس النهار  
 بر طریح اعم ربع چوب زیت و اگر است بقدر اطراف باشد و به شکل سی و چهارم که سهم فضل و اگر است  
 و هو المثل الاول و مثل بیان مذکور در سطح و در حرم که متوازی الاضلاع است و در سواد چوب باشد  
 پس تفاضل میان آن که سهم نصف قوس النهار است و میان آن که نصف قطر مدار است بقدر  
 و باشد اعم ربع چوب زیت بقدر انحراف النهار است و به المطلب الثاني و بعد از تقدیم این مقدمه کنیم  
 که در عمل اهل هر چه شده که از اجزاء اعطاء ده آنچه علامتی بر دو کتف چوب زیت و اگر است چوب اگر  
 سهم نصف قوس النهار شصت چوب و یک ربع و یکم دعوی اولی که در مقدمه مذکور شد چون از آن نسبت  
 نقصان کنند آنچه باقی ماند سهم فضل و اگر باشد باقی اجزای فرض کنیم که اب عدد اقسام  
 سهم فضل و آن سهم با جز آن نصف قطر مدار و حرم مدار اقسام همان سهم با جز ای که سهم  
 قوس النهار شصت یک ربع پس از مقدمه تعدیل بود و فرض کنیم که ده عدد اقسام سهم فضل  
 النهار است با جز آن نصف قطر مدار و ده شصت پس در مدار اقسام چوب تعدیل النهار  
 بنابر آنچه در دعوی دوم از مقدمه بیان شد و ظاهر است که نسبت آب با ده و چون نسبت  
 حرم است با ده و چون اهل این نسبت کنیم نسبت اب با حرم چون نسبت که با



باید به شکل سیزدهم سواد اصول پس اگر کوکب در جهت قطب ظاهر بود و ده عظم از ده بود  
 پس با طریح اعم اب عظم از حرم باشد و چون تقضیل این نسبت کنیم بنابر آنچه مقدمه در آن  
 همان شکل پس ساخت نسبت اب با حرم چون نسبت در باشد با ده و اگر کوکب در جهت قطب

و از آن نقطه خط موازی سهم اخراج کنیم و چون زاویه قائمه است چوبان به شکل است و نیم االی اصول پس قوس الی ربع مدار بود و دل که تفاضل است میان ربع النهار و نصف قوس النهار بقدر انحراف مدار و از نقطه و عمود و بر خط اخراج کنیم و آن چوب زیت النهار بود و در سطح طریح و دایره موازی ربع قوس است و به ششم همان مقدار که در موازی الی

و از آن نقطه خط موازی سهم اخراج کنیم و چون زاویه قائمه است چوبان به شکل است و نیم االی اصول پس قوس الی ربع مدار بود و دل که تفاضل است میان ربع النهار و نصف قوس النهار بقدر انحراف مدار و از نقطه و عمود و بر خط اخراج کنیم و آن چوب زیت النهار بود و در سطح طریح و دایره موازی ربع قوس است و به ششم همان مقدار که در موازی الی



قطب نمی بودی و منفراده بود و آب است و در یک نسبت مبدل مذکور نسبت حرب  
 باب چون نسبت نه باشد با سه و تقبیل این نسبت نسبت حرب با آن چون نسبت  
 رو باشد با سه و بر تقبیل بر با بقا عدد از بعد اوستا سه چون حرب را که عدد و نام سهم  
 فضل و ایرات با آن که سهم نصف توی النار شصت جزو گیرند در هر که عدد و است جمیع  
 تقبیل النار است ضرب کنند و حاصل ضرب با بقا عدد شصت است قسمت کنند خارج قسمت آن باشد  
 که تقبیل است و ظاهر است که در صورت اولی این تقبیل را بر جوب باید افزود و در صورت دوم  
 آن نقصان که تا آب که سهم فضل و ایرات با بقا نصف قطره در حال شود و در حالت احوال  
 مذکور شد که چون سهم از شصت کمتر بود فضل شصت بر بگیرند و آن فضل را حسب توی النار کنند و  
 خوشش گرفته از آن و نقصان کنند باقی توی آن سهم باشد و از این جهت است که در افاق  
 شمالی تقبیل را در کوب جنوبی بنا به جهت از اجزاء شصت که در علامتی بر روی کرده اند نقصان  
 کنند و در کوب جنوبی البعد بر او افزایند تا فضل شصت بر سهم فضل و ایرات از نصف قطره در  
 حال آید و توی آن حال تمام فضل و ایرت بود و هو المطلوب و گاه باشد که تقبیل مساوی اجزاء شصت  
 گانه باشد که علامتی بر روی کرده باشند یا بیشتر پس عمل بطریق مذکور میرسد و در طریفش این باشد که تقبیل را  
 بجز ایند بر سهم فضل و ایرت با بقا آنی که سهم توی النار شصت گیرند تا سهم فضل و ایرت از نصف  
 قطره در حال آید توی آن سهم بطریق که در اعمال حسب ذکر کردیم حاصل آید که و آن فضل و ایرت با  
 و اگر حسب تقبیل النار شصت افزایند و در کوبی که در جهت قطب طایفه باشد و از آن بجا ماند

و اگر کوبی که در جهت قطب نمی باشد و حاصل باقی را در تمام اجزاء شصت گانه که بقا عدد مذکور  
 ضرب کنند و حاصل ضرب را شصت قسمت کنند خارج قسمت فضل و ایرت بود با بقا از نصف قطره در حال  
 آن کوب فضل و ایرت باشد و این از آنچه گفته است افزونتر و بیش از مقدمات بر آن  
 مذکور ظاهر شود و اگر کوب بمعدل النار بود باقی از افاق است و آید بود چنانچه باین اعمال باشد

چون سهم نصف توی النار است و در جهت توی النار باشد و در جهت توی النار باشد و در جهت توی النار باشد  
 و اگر کوبی که در جهت قطب نیست و حاصل باقی را در تمام اجزاء شصت گانه که بقا عدد مذکور  
 ضرب کنند و حاصل ضرب را شصت قسمت کنند خارج قسمت فضل و ایرت بود با بقا از نصف قطره در حال  
 آن کوب فضل و ایرت باشد و این از آنچه گفته است افزونتر و بیش از مقدمات بر آن  
 مذکور ظاهر شود و اگر کوب بمعدل النار بود باقی از افاق است و آید بود چنانچه باین اعمال باشد

پس اگر ارتفاع شرق بود و میل آفتاب یا بعد کوب بمعدل النار شمالی بود فضل و ایرت از جیب مذکور  
 تقبیل النار نقصان کنیم تا ابر باشد و اگر میل جیب جنوبی بود جیب فضل و ایرت و تقبیل النار را از  
 نقصان کنیم تا ابر باشد و اگر ارتفاع غربی بود و میل یا بعد شمالی بود و فضل و ایرت و تقبیل النار را از  
 بر سه جمع کنیم و اگر میل یا جیب جنوبی باشد تقبیل النار را از جیب فضل و ایرت و نقصان کنیم  
 حاصل آید و در همه احوال و یا ماضی بود و مخفی نماید که خلاصه این تطویل است که اگر ارتفاع



باشد فضل و ایر را از نصف قوس النوا نقصان کنیم و اگر غلبه باشد بر آن افزایم و ایر را  
 حاصل آید و بیان این ظاهر است پس در هر اقطاب یا مری کوکب بر اوقش ششم و مری را کس  
 بقدری یا مری را کس الرطبان نشان کنیم و از موضع نشان بقدر دایره بر توالی اجزاء مجزوه مری  
 بگذریم و آنچه بر اوقش ششم افتد از منطقه اسبوج در جداول وقت بود و اگر دایره بر باز شود  
 کنیم آنچه بماند در چهار ضرب کنیم حاصل ساعات مستوی و دقائق آن باشد گذشته از وقت  
 طلوع اقطاب یا کوکب یا بوقت مغروض و اگر دایره بر اجزاء ساعات مروج مدار اقطاب  
 یا کوکب قسمت کند و آنچه بماند در شش ضرب کنند و هم بر اجزاء ساعات مروج و دقائق آن  
 گذشته از وقت طلوع یا بوقت مغروض حاصل آید و بدینکه تحصیل دایره باین اعمال مخصوص است  
 بکوکی که اورا طلوع و غروب باشد و اگر کوکب ایوی الظهور باشد چوب غایت ارتفاع او را در وقت  
 ضرب کنند حاصل ضرب با نصف تعاضل میان چوب غایت ارتفاع و چوب ارتفاع هفت و شصت کنند  
 خارج قسمت را قطعه اول نمایند بر قطر معدل او در چوب ارتفاع وقت ضرب کنند و حاصل را چوب  
 غایت ارتفاع قسمت کنند و خارج قسمت را از قطر معدل النوا نقصان کنند باقی سهم فضل و ایر بود و چون  
 فضل و ایر معلوم شود و اگر از قوس نقصان کنند اگر ارتفاع شرق باشد و الا بر آن افزایند و ایر  
 حاصل آید بر خطی که کوکب را بر خط نصف النهار منتهی تحت الارض مری را بقدر دایره بر توالی بگذراند  
 در جداول بر اوقش ششم افتد و بر آن این عمل در پنج حال نور افتد هر قدر که ارتفاع مسطوره است و فضل  
 آن مری بطلع یا غروب مثال آن در هم الفصول است که کنیم ارتفاع ششمی و دیگر در هم باقیم غایت ارتفاع

قسمت شده ساعات مروج

بجای در جداول بر توالی بگذراند و بر جداول وقت باشد و این چوب غایت ارتفاع است  
 با جوائی که سهم نصف قوس النوا شصت گیرند و درین روز میل اقطاب جنوب است و تعدیل النهار شصت درجه  
 نام چوب غایت وقت یا سهم این سهم فضل و ایر است با جوائی که سهم نصف قوس النوا شصت گیرند  
 بر توالی شصت که تعدیل النهار است ضرب کنیم حاصل را بر شصت قسمت کردیم و در هر  
 آن و این تعدیل که کور است و سابقا بیان شد که در چوب تعدیل النهار ضرب باید کرد و لیکن چوب شصت  
 در چوب شصت چوب نشان زده دقیقه است و چون آن را در وقت ضرب کنند حاصل ضرب صد و شصت و پنج خود  
 و بر شصت فایده باشد و چون آن را بر شصت قسمت کنند خارج قسمت که تعدیل است و در جداول دقیقه  
 باشد و خارج در اسطرلاب مری تا آن داشت چون میل اقطاب جنوبی بود تعدیل ایر چوب که  
 گناه استیم افزوده و چوب چوب و دو شده نام آن شصت که همیشه است سهم فضل و ایر بود با جوائی  
 که نصف قطعه اول شصت جزو گیرند پس چوب غایت قوس این سهم نظر کردیم چوبی که سهم کنیم که از وین  
 از چوب و در هر آن آید بکل پنج بر سر از اجزای نود و نهمش را بنود هم چوب پنج باشد و این فضل و ایر است  
 چنانچه در پیشتر شده و در وقت و چون ارتفاع اقطاب شرقیت و مدین جنوبی مجموع فضل و ایر است  
 و تعدیل النهار که بجا ده یک است از نود و یکا استیم سی و نه درجه باقی ماند و این دایره گذشته باشد  
 از روز مغروض و ساعات مستوی که خارج قسمت دایره است بر باز زده و ساعت و سی و شصت  
 دقیقه گذشته بود از روز و بجهت مغروض دایره که سهم دوم بر چهارده که اجزاء ساعات  
 مروج است چنانکه در مثال عمل اول ذکر کردیم بر آن آن از پیشتر است و دو بماند باز ده از آن



شصت ضرب که در محل ضرب و چهار ده قسمت که در هر یک آن چهل و هفت نفر با کس از  
ساعت موعود ساعت چهل و هفت دقیقه گذشته باشد از روز مفروض و اگر وایر از کواکب ثابت  
محل که در باشد و خوانند که ساعت گذشته از اول شب معلوم کنند اول ساعت بعد طلوع آن کواکب از  
اول شب معلوم کنند باین طریق که شصت کواکب را بنویزند و در هر یک آن یک عدد بنویسند  
همه را بنویسند و در هر یک آن یک عدد بنویسند و این عدد از اول فاش آن دوم بترتیب اگر طلوع کواکب  
در روز بود بر توالی و اگر در شب بود بر خلاف توالی و محل را بر پایه و در هر یک بنویسند خارج  
قسمت از هر دو صورت ساعات بعد طلوع کواکب باشد از اول شب پس اگر طلوع کواکب از اول

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

در شب بود ساعات بعد  
طلوع کواکب عمر

قوس النار طالع بود و آن مقدار اجزاء و ساعت زمانی سار در بر طالع باشد و طالع بر افق ششم  
 نیم و بر نیم که می گنج است پس مقدار ثلث نصف قوس النار حری را بر توالی اجزاء حجه بگردانیم  
 آنچه بر خط وسط السما افتد باز دهیم بود چه هرگاه که طالع بمقدار ثلث نصف قوس النار از  
 افق مرتفع شود عاشر بهما مقدار از خط وسط السما بجانب مغرب میل کند و وقتی از نصف قوس  
 النار در طالع مفصل شود از خط وسط السما که بمنزله دایره مثل ثلث لایحه در جبهه  
 عادی ششم بر خط وسط السما افتد و دیگر حری را به همین مقدار بر توالی اجزاء حجه بگردانیم  
 آنچه بر خط وسط السما افتد و از دهیم بود چه هرگاه که طالع با بغیر نصف شرق قوس النار  
 در جبهه طالع سبب قسم نماید شود بعد از آن بار دیگر طالع را بر افق ششم و ثلث نصف  
 قوس النار از نصف بکسیم پس آنچه بماند ثلث نصف قوس النار طالع بود چه مقدار  
 ثلث نصف قوس النار و ثلث نصف قوس الليل که اجزاء چهار ساعت زمانی اند و از  
 ده و از ثلث نصف در جبهه باشد چنانکه در باب پنجم مبرهن شد مقدار آن حری را بر خلاف  
 توالی اجزاء حجه بگردانیم آنچه بر خط وسط السما افتد نیم بود چه هرگاه که طالع بمقدار ثلث  
 نصف قوس الليل از افق ششم منوط باشد رابع بهما مقدار از خط وسط السما در الارض بجانب  
 مغرب میل شود پس از خط وسط السما که بمنزله دایره میل است ثلث نصف قوس الليل بکسیند  
 پس لایحه بر خط وسط الارض در جبهه سیم بود پس مقابل او بر خط وسط السما در جبهه نیم باشد پس  
 آن ثلث نصف قوس الليل کمایار دیگر حری را بگردانیم بر خلاف توالی اجزاء حجه آنچه بر خط

بیاضی



وسطا الساعاته ششم بود بر سائ که مذکور شد و باقی نصف قوس السیل شرق طالع و سیم سائ  
 و اگر چنانچه سیم که در سبیه السیوت حوک حاکموت بر یکسوق باشد بعد از آنکه سیم و ششم بطریق  
 متن مذکور است محال کنیم مری را بقدر شصت درجه بر خلاف توالی حرکت و سیم یکجه بر خط وسط  
 الساعاته بود درجه ششم بود پس بر بقدر ثلث نصف قوس الساعاته درجه طالع هم بر خلاف توالی  
 حرکت و سیم یکجه بر خط وسط الساعاته بود درجه پنجم بود و نوعی دیگر چون درجه عادی شش و نانی و غیره  
 مذکور در متن محال شود مری را بقدر شصت جزو توالی حرکت و سیم درجه نانی بر خط وسط الساعاته  
 اند پس بقدر ثلث نصف قوس السیل درجه طالع مری را بر توالی حرکت و سیم درجه ثالث  
 بر خط وسط الساعاته و حال این هر دو طریق و طریق که در متن مذکور است باطله یک است و این  
 بر طریقه سلیمه یا نیکانی ظاهر شود چون این خانه ها چهار خانه معلوم شود نظیر این خانه ها  
 خانه یو یک بود نظیر یازدهم هم پنجم بود و نظیر دوازدهم ششم و نظیر نهم سوم و نظیر ششم دوم  
 پس هر دو از ده خانه معلوم شود و در صفای دیگر غیر صفی آفاق تسویه السیوت با سطر کف است  
 اما طالع بروج بخط استوا و سبیه معرفت یعنی اول محل بر افق شرق نهند و مری  
 کنند و این نشان ابتدا اجزای جوه بود بر نسبت باقی موضوع بر طریق که در باب ششم  
 مذکور شد طالع بروج بخط استوا و سبیه و طالع حوک کوب و طالع طلوع او معلوم کنند  
 و آنچه بعضی در اینجا گفته اند که معرفت طالع بروج از صفی آفاق بمینه یا نظریه است  
 که در باب پنجم مذکور شد مخصوص است با نکه نصف خط وسط الساعاته آن افق نصف

گذرد اما معرفت طالع غروب با نظریه است که قوس الساعاته کوب را بر طالع طلوع او  
 و اگر از دوازده ماه شود و در آن اسقاطا کند اما طالع غروب محال آید معرفت طالع سائ  
 از سائ گذشته بود در هر کوب معرفت طالع قوس موضوع بخط استوا یا سبیه و معرفت بعد  
 کوب که زیاد و انبیل که باشد و معرفت میل آفتاب و تقویم را در معرفت عرض بلد و معرفت  
 طالع شهری که از آن صفی آفاق افق باشد هم بر آن قوس که گفته آمد است از صفی  
 آفاق معلوم توان کرد اما معرفت ارتفاع از طالع با نظریه است که جزو آفتاب در روز یا شب  
 کوبی که فوق الارض بود در شب بر افق شرقی نهند و مری نشان کنند پس درجه طالع بر افق  
 شرقی نهند و مری نشان کنند و از نشان اول نشان دوم بر توالی نهند و ایر بود پس نشان  
 میان این دایره نصف قوس الساعاته کوب گیرند و آن فضل دایره بود پس سیم فضل و  
 سیم قوس الساعاته حاکمیت ارتفاع بطریق که در اعمال حجب مذکور شد محال کنند و سیم فضل  
 دایره سیم نصف قوس الساعاته نقصان کنند باقی حجب ترتیب دایره بود پس حجب نریب دایره را در  
 حاکمیت ارتفاع ضرب کنند و حاصل بر سیم نصف قوس الساعاته قسمت کنند خارج قسمت ارتفاع و  
 باشد قوس حاصل کنند پس اگر دایره از نصف قوس الساعاته باشد ارتفاع شرقی باشد و اگر  
 جزو سبیه در مان انبیل بعد از لحاظ و بر بر مان که در شرح ایراد کردیم ظاهر شود اما معرفت درجه  
 غروب کوب با نظریه است که شریف کوب را بر افق شرقی نهند و مری نشان کنند و بقدر قوس الساعاته  
 کوب مری را بر توالی اجزای جوه حرکت دهند و آنچه بر افق شرقی افتد نظیر درجه غروب کوب باشد و معرفت



ساعتی و شش با نظریه است که دایره چهار درجه ارتفاع نظیر جزو آفتاب یکی از طرفی که  
 حاصل کند و بر بازده که کند ساعتی و شش بیرون آید و معرفت ارتفاع قطب قطب السطح  
 بدو نظریه است که نمود در ارتفاع وقت نقصان کند اگر چه اگر در افق شرقی نشاند و مری  
 کند پس در جداول را بر افق شرقی نشاند و مری نشان کند و ما بین هر دو نشان از جانب اربع  
 بیشتر و ایر آنکه باشد از آن دایره ارتفاع معلوم کند چنانچه گفتیم و آن ارتفاع از نمود نقصان  
 کند و آنچه مانده ارتفاع قطب قطب البروج بود و ما در آشنای مباحث این باب طریق معرفت  
 ارتفاع و معرفت ساعات طلوع و کعبه اگر که دریم انقدر درین باب کفایت و آنچه باقی  
 مانده از احوالی که در متن مذکور است طریق معرفت سمت از ارتفاع و ارتفاع از سمت  
 و سمت شرق و استعمال اینها که استعمال جمیع اعمال نجومی که با ستاره جدول حسب معلوم شود  
 از ربع جدول سطرلاب نکند که در متن یافت و ایراد بر این آن موجب خطی که معلوم میشود  
 بر انقدر اختصار کردیم و الله الموفق **باب نوزدهم** در معرفت ارتفاع اسطرلاب و در  
 و کثری آن چون علاقه بدست گیرند و نشان قولی بر ریمان باریک بندند نشان قول در عرف ریمان  
 باریک اگویند که بر تقسیم بر سر آن بسته بود اما در غیر موضع مراد از نشان قول همان جسم ثقل است  
 و از زیر نموده و در کوزه ای بر می دازد و خط علاقه که بر پشت اسطرلاب بود یا بر روی آن بایز آن  
 ریمان بر خط علاقه منطبق شود و الا راست نبود و سر این است که خبر معلوم شده است

معلوم و در کوزه ای نشاند  
 بر سطح افقی و در کوزه ای نشاند  
 و بعد با یک سطح افقی نشاند  
 که بر آن نشان قول بان مری

علاقه مستقیم نبود و باینکه اسطرلاب کشیده باشد یا یک نصف اسطرلاب انقل از نصف دیگر  
 بود و بر نظیر اسطرلاب راست نبود و بعد از آنکه معرفت خط وسط السطح معلوم شود اربعه دایره  
 که در ما بین خط علاقه و خط استوا باشد خواه آن دایره از مدارات کشیده باشد یا دایره روی جدول باشد  
 جوهه باینکه چون بر پرگار امتحان کنند متساوی باشند زیرا که تقاطع این دو خط از مرکز لای و دایره  
 باید که بر دایره قائمه باشد پس بقوت ثبات اصول باید که اربعه مذکوره متساوی باشند و الا  
 آن دایره مستقیم بر خطی نبود و باینکه مرکز آن مرکز اسطرلاب نبود خط استوا مستقیم نبود و باینکه  
 کشیده بود و بر نظیر اسطرلاب صحیح نبود و همچنین اگر بر پرگار امتحان کنند باید که انصاف  
 خط وسط السطح و خط استوا که در میان دو مدار باشد متساوی بود و الا متوازی نباشند و باینکه  
 از خود و در راست اربعه مذکوره واقع باشد و باینکه چون ارتفاع یک بر یک بطریق عضاوه اگر  
 هم در حال عضاوه بگردانند و از طرف دیگر ارتفاع گیرند همان ارتفاع اول را از آن عضاوه است  
 بود و الا شیطین یا بقیقین ارتفاع بر استقامت خط علاقه یا موازاته آن نباشد یا باینکه  
 یا یکی یا بل بر سطح عضاوه یا محوف بود یا یک نصف انقل از نصف دیگر بود و اگر اجزاء ارتفاع بر  
 هر دو ربع منطبق بود باید که از هر طرف که ارتفاع گیرند تفاوت نکند و چون یک خطی ارتفاع بر  
 خط علاقه یا خط شرق و مغرب بندد و یک خطی باید که بر همان خط کشیده باشد بهر جهت تفاوت و الا  
 عضاوه یا آن خط کز بود و اگر عضاوه محوف بود باید که طرف محوف او بر آن خط منطبق بود و باینکه  
 منقطرات باید که مدار اسطرلاب بر خط علاقه یا خط وسط السطح بر منقطرات باشد که مساوی تمام



عرض صغیر باشد چنانکه در باب ششم مذکور شد و آن نقطه که مساوی عرض بلد بود در سطرلاب شمالی  
 باید که بقطب صغیر گذرد و در سطرلاب جنوبی باید که خط مستقیم بود موازی خط افق استوار و در  
 رأس محل در صغیر خط استوار نقطه صغیر گذرد و در عرض تعیین بر افق منطبق بود و باید که آنچه از  
 منقطرات میان سمت الرأس نقطه صغیر گذرد بود بقدر تمام عرض بلد بود و آنچه میان در رأس  
 محل سمت رأس نیست میان مرکز افق بقدر عرض صغیر بود و باید که سیل هر چهار نقطه متساوی  
 ابعد از قوس الدین که از منقطرات معلوم کنند متساوی و باید که چون غایت ارتفاع از صغیر  
 معلوم کنند مساوی غایت ارتفاع معلوم بود و در رأس محل در سطرلاب قدر یک  
 از دور باشد یعنی آنچه از درجات منقطرات بخط وسط السماء در مابین در رأس محل  
 و هر یک از دو مدار دیگر واقع شود باید که مساوی یک یک مقدار آنچه از خط وسط السماء بین  
 مدار رأس محل و مدار عظم واقع شود و آنچه از مقدار آنچه میان مدار رأس محل و مدار  
 واقع شود هم از آن خط چنانچه در علم سطح مبرهن است و باید که تقاطع دایره افق و خط وسط  
 دو مشرق و مدار رأس محل هر سه بر یک نقطه باشد هم جانب مغرب و هم در جانب مشرق زیرا که  
 در قطب برین نقطه است چه مدار رأس محل غیر معدل النهار است و خط مشرق و مغرب نیز  
 افق از افق استوار باید که با افق موازی در تحت یک دایره نصف النهار باشد و چون دایره  
 نصف النهار بقطب این دو افق و تقاطع معدل النهار که از دایره نصف النهار اولی اگر تا  
 دو سیسوی این دو افق و معدل النهار قطبین دایره نصف النهار گذرد که آن دو نقطه مشرق

و در

و مغرب است و هم المراء و چون عرض از نقطه سیدرج یا خطی که یکی بر افق مشرق باشد و دیگری  
 کند پس خط وسط النهار باشد و هر یک نشان کنند و مابین هر دو نشان از جانب مغرب لایحه نصف  
 قوس النهار بود و بر این تبدیل النهار آنچه بود یا آن کتب بر نود افزایند اگر شمالی بود یا از ان  
 کنند اگر جنوبی بود باید که مساوی نصف قوس النهار حاصل باشد و نیز اگر نصف قوس النهار از ان  
 وسط النهار حاصل کنند هم مساوی آن باشد و اگر کار بگیرند و یکسره تقاطع مدار رأس محل و خط وسط  
 النهار باشد و عرض نشان کنند و دیگر بر تقاطع منقطره از منقطرات ارتفاع یا بر تقاطع خط  
 و مؤثره ای از درجات نشان کنند در جانب شرقی باید که بهمان شیخ بر کار بر نظر آن  
 افتد در جانب غربی یک بعد هر نقطه که از خط وسط النهار فرض کنند از تقاطع مدار یا منقطره از  
 منقطرات یا خط استوار در جانب مشرق باید که مساوی بعد همان نقطه باشد از نظر آن  
 در جانب مغرب و با یکت بیان این دعوی فرض کنیم که دایره اب حدود اعظم سطرلاب  
 بر مرکز و در مدار رأس محل او خط وسط النهار و خط استوار و خط منقطره او  
 منقطرات و خط طراز طره و وصل کنیم ده افراج کنیم تا م که مرکز منقطره او خط  
 چه در از منقطرات و افق همه بر استقامت خط وسط النهار چنانچه در علم سطح مبرهن است  
 و دو خط هم وصل کنیم پس یکت و میصلان و دوششم هم وصل دایره هم وصل هم  
 مساوی باشند و یک ششم اولی اصول بر دو دوششم هم وصل دایره مساوی و همچنین  
 دو وضع هم وصل هم مشترک برین محل چهارم و در مقابل او خط طراز بعد دو نقطه

از اوقات و احوال و از اوقات  
 مشفقان در این جهان است  
 کل نظیر این و احوال و از اوقات  
 کل نظیر این

ادناه و کل در این  
 کل در این و احوال و از اوقات  
 کل نظیر این



خط از نقطه آتاقی باشند و همچنین بیان کنیم که بعد از نقطه محل از نقطه آتاقی  
و چون دو خط اه اسه وصل کنند بخت بنام دوازده آتاقی و دو ضلع ه  
سه داشته اگر ضلع آه آن دو خط ه وی باشند بکمال که اگر بر سر نقطه  
آ از دو نقطه سه ه ه وی باشند و مثل این بر این معلوم شود که بعد از نقطه که  
بر خط ا ح فرض کنیم از دو نقطه ه ه ه وی بود و هو المطلوب و اگر جزوی باشد خطیه کو بجا  
مستطراز از مستطرات شرقی نشاند و مرئی آن کنند پس بر خط وسط آسمانند و مرئی آن کنند  
پس چون بقدر اربابین هر دو خط این از جانب اقرب مرئی را بجانب مغرب حرکت دهند تا  
که آن جزوی یا آن خطیه بر همان نقطه در جانب غرب و ال مستطرات یا احوال خود درست بنماید  
از این نقطه البروج باید که چون درجه افق شرقی نشاند بطرفش بر افق غرب نشاند و همچنین اگر  
درجه بر خط مشرق و مغرب یا بر خط وسط آسمانند باید که بطرفش بر همان خط نشاند زیرا که  
خط مشرق و مغرب خط وسط آسمان نیزند و دوازده میسند و دوازده میسند و افق و نقطه اوج ه ه  
عظیم اند و تقاطع دوازده مقام بر نصف بود بکمال که از دهم اولی اگر تا دویس و تقاطع دوازده  
در خط لاب چون تقاطع آسمان بود در مکان چنانکه در علم سطح مبین است پس بالغیر در تقاطع آسمان  
با منطقه البروج بر نصف بود و هو المراد و چون اول محل بر افق نشاند باید که اول صبر  
بر خط وسط آسمانند و اول سرطان بر خط وسط الارض و اول میزان بر افق شرقی نشاند بکمال  
باشد چنانکه در باب مغمم مبین شد و اگر اول محل بر خط وسط آسمانند باید که اول سرطان بر خط

مشرق باشد و اگر اول میزان بر خط وسط باشند باید که اول جوی بر خط مشرق باشد و هر یک که از این

[illegible]



خط از نقطه آسمانی باشند و همچنین بیان کنیم که بعد دو نقطه محل از نقطه آسمانی است

و چون  
س  
آزاده  
بر خط افق فرض کنیم از د  
مقطوعه از نقطه ا  
بی چون بقدر اربعه  
که آن جزو یا آن خطیه بر  
اجزای منطقه البروج باشد

درجه بر خط مشرق و مغرب یا بر خط وسط السما نهند باید که نظیرش بر همان خط کشند زیرا که  
خط مشرق و مغرب و خط وسط السما نیز در دایره میسند و دایره میول و افق و منطقه البروج همه  
عظیم اند و تقاطع دایره نظام بر بنا صنف بود و کجکل ده از دهم اولی اگر تا و دویسوس تقاطع دایره  
در وسط لای چون تقاطع آسمانی بود در کجکل چنانکه در علم تسطیح مبین است پس بالغروره تقاطع اینها  
با منطقه البروج بر بنا صنف بود و هو المراد و چون اول محل را فرضی کشند باید که اول  
بر خط وسط السما افتد و اول سرطان بر خط وسط الارض و اول میزان بر افق مشرق نهند پس  
باشد چنانکه در باب تقسیم مبین شد و اگر اول محل بر خط وسط السما نهند باید که اول سرطان بر خط

مشرق باشد و اگر اول میزان بر خط وسط السما نهند باید که اول جدی بر خط مشرق باشد و اگر بر میزان  
کشند تا مقدار برج جدی و دوش و مقدار در دوه عقرب و همچنین بر دوج که بعد ایشان از  
نقطه انقلاب منادی بود یکمقدار است یا نه اگر باشد درست باشد و الا غرض منطقه البروج نیست  
آن که بود و بجهت تقویم انفعال فرض کنیم دایره اب و دایره است اعظم از خط عقربت بر مرکز  
و دایره جزو لایط وسط السما است بر نقطه آن نیز دایره اربعه بود و چون تقسیم منطقه البروج کردایره  
این است مطلوب بود عقربت را در داخل این دایره ترسیم کنند چنانکه نقطه مرکز منطقه البروج

بر خط اوج بود پس ابتدا از نقطه آقوس تا مقدار مطالع استوائی بر خط جدی  
از دایره اعظم جدا کنند و از نقطه خط جدی بر مرکز دایره اعظم کشند قوس ناحیه  
برج جدی بود چنانکه در علم تقویم مبرهنه است و همچنین قوس اب مقدار مطالع استوائی  
برج قوس جدا کنند و خط سه افواج کشند قوس از مقدار برج قوس بود و باقی  
تقسیم منطقه البروج با تمام رسانند و در وسط لای جنوبی آری مقدار برج جواز بود و اوج مقدار برج  
سرطان و در باب ششم مبین شد که مطالع استوائی هر دو قوس منادی ابعد از نقطه اعتدال انقلاب  
منادی است پس دوزا و یح و طره و منادی باشند کجکل است و ششم از آنرا سه سوال است  
دو قوس اب با سبانه شکل بنفتم همانا لای دو خط ج و د منادی باشند پس بر خط طره و  
و ایشان منادی و شکل ششم اولی اصول دوزا و یح و طره ج و د و زایه و طره ج و د که تمام  
آنها را در فضا و دوزا و یح و طره ج و د و زایه و طره ج و د که تمام  
دوزا و یح و طره ج و د که تمام آنها را در فضا و دوزا و یح و طره ج و د که تمام



و این خط را در فضا و دوزا و یح و طره ج و د که تمام آنها را در فضا و دوزا و یح و طره ج و د که تمام  
دوزا و یح و طره ج و د که تمام آنها را در فضا و دوزا و یح و طره ج و د که تمام  
دوزا و یح و طره ج و د که تمام آنها را در فضا و دوزا و یح و طره ج و د که تمام  
دوزا و یح و طره ج و د که تمام آنها را در فضا و دوزا و یح و طره ج و د که تمام



و چون جدی و قوس اند بشکل بیست و پنج باشد و مثل این بیان هر دو ربع مساوی البعد از نقطه  
 مساوی باشند و هر المراء و از اینجا هر شود که چون سطح استوائی یک قوس حاصل کنند باید که خط  
 قوس مساوی او که بعدش از نقطه استوائی مساوی بعد آن قوس بود از آن نقطه مساوی باشند  
 و الا اجزا جوه با منطقه البروج یا خط استوائی صحیح باشد و نیز باید که عایت ارتفاع هر دو جوه باشد  
 البعد از انقباض مساوی بود و چون از کوبی ارتفاع گیرند و همان لحظه دیگر از کوبی دیگر ارتفاع  
 گیرند پس خط یک کوب را بر مثل آن ارتفاع نهند در مقنطرات اگر خطی آن کوب دیگر بر ارتفاع  
 خود نیست مقنطرات خطی یا صحیح باشد و الا مقنطرات یا خطی یا کوب بود و سر سرطان و جدی  
 و میزان باید که در ارات خود دیگر در هیچ تفاوت نبود و الا مدارات یا منطقه البروج یا  
 انحراف نبود و باید که خط طاسعات معوج و خط طاسعات مستوی چون بر یک ارتفاع باشند  
 میان هر دو خط که فرض کنند بر هر مکرری باشد بعد و خط دیگر بود بر همان مدار و خط طاسعات  
 مستوی زمانی باشد که بر مدار اس کل تقاطع شوند و حصه یک وقت زمانی که در منطقه البروج از  
 اجزا جوه مساوی هر ساعت زمانی دیگر آن درجه بود و همچنین اس وقت زمانی و جوه مساوی البعد از  
 انقباض بین مساوی باشند و هر ساعت مستوی باید که پانزده درجه باشد و بیان این حکم در باب بیست و پنج  
 شده است اینست انقباضات شمرده و بیشتر ازین مساوی باطنی شود و از جمله انقباضات که در وقت  
 استخوان و دایره سمت باید که سمت در ارتفاع مساوی که یکی شرقی بود و یکی غربی مساوی بود و سمت شرق  
 از جوه مساوی سمت جنوب او بود و هر چهار جوه مساوی البعد از انقباض بین سمت شرقی و اینان مساوی باشد

و دایره اول سمت باید که نقطه مشرق و جنوب است و اگر استخوان انقباضات چون در  
 صریح معلوم کنند و هر آنوقت ارتفاع گیرند و کشید بر آن ارتفاع نهند باید که دیگر خطی یا خط  
 بر مثل آن خط افتد و چون خطی بر ارتفاع چپ و بخبر نهند باید که دیگر خطی بر مثل معیاس افتد و در  
 باید که چون بر یک ارتفاع کنند انقباض آن ربع مساوی بود و همچنین و خط آن ربع باید که مساوی باشد و دیگر  
 خطوط چپ است و آن در جانب جبهه هم مذکور شد و هر الموفن **سیستم** در سمت است و جبهه  
 از ثوابت که بر سطح استوائی است کنند جهت ارتفاع که فرض باشد و آن دو جوه شود که هر یک خطی است و هر یک  
 کوبیند یک ثبات و منبسط این با یکدیگر با جهت خطی است و اینان هر بقول طالع کوبی که در هر دو مدار  
 حرکت کند و بقول کشی از اهل رسا و در سمت شمال و بقول مقادیر این اهل و در مقابل و اهل غم اکثر کوا  
 ثبات بر اینش مرتبه است که ده اند و هر مرتبه را قدر و شرف معلوم کنند و هر قدری بر مرتبه باشد خط و او را  
 بر این است که یک جبهه بود و فضل هر مرتبه بر مرتبه بعد از آن قدر شرف اوسط قدر ساکن بود و جرم او را  
 پانزده مثل نصف مثل که در ارض است بجای که در آن ده آورده است پس هر قدر در هر دو مثل  
 باشد و خط قدر اول و دوم مثل مثل ارض بود و بجای که افضل المندبین مولانا غیاث الدین **الحاشی**  
 توفیر الله بغيره از در رسال سلیم الله آورده است جرم اوسط قدر ساکن سی و پنج مثل و عشر مثل جرم ارض است  
 پس جرم قدر ساکن است و مثل مثل مثل جرم ارض بود و تقریباً و خط قدر اول و دیت و دیت و دیت  
 و مثل مثل ارض بود و تقریباً و بعضی کواکب مثل قطعه ابرناید از اسحاق کوبند و کواکب که مادیان قدر ساکن  
 از اخیره مظهر کوبند و کواکب معصومه هزار دیت و دیت است و کواکب که از اخیره کوبند و کواکب







کوه نام از این خوانند و آن شش گوشت یا هفت از کوب صورت نور از آنجا بهار و نور  
 یکی از قدر رابع و باقی از قدر حاش و نیز بعضی کوب مرصوده او به از قدر حاش اند  
 بر صورت کابیت که اورا کفل و دو باقیست سر بریده نماید یا سر در شلخته بکشد  
 بر خلاف احوال شایسته طواف مشرق و مواضع طواف مغرب و کوب بخی شش و دو است سوی کوب  
 که شترک میان صورت نور و صورت محکم الا و چنانکه باید و زیاده بر کوبان است و بعضی  
 برده اند که در بعضی است آن خط است و از آنجا بکشد آن کوب که باران که در نور او واقع شود بکشد  
 کیه و امارت از آنجا بود بر عجب و این تصنیف شریک است مشرق از نور و کوه کمال تصنیف  
 آن بکشد صغیر که اکبر است یا بکشد فطیم و این منزل سیم است از منازل قمر و اورا الخ و کوه الزیاده  
 خوانند و چون کوه کشته در انوقت که زیا طلوع کند کوبی روشن و صغیر رنگ از قدر اول از  
 جانب شمال او طلوع کند در اکثر مواضع و از آنجا بکشد رقیب الزیاده کوب چنانکه میان هر دو عدد  
 و نیزه بالا بود و از آنجا بکشد رقیب الزیاده مشرق از عروق یعنی بازو اش و کوه  
 و باز دارند از امور و عیون بر یک سیر صورت ذی العنایت که آنرا محکم الا و کوبند و آن  
 بر صورت مدی بود و بر بالیستاده بکشد غایت گرفته و بیکدست تا زمانه و کوب انبساط چهارده  
 از آنجا بکشد کوب است از عظم قدر ثانی و از آنجا بکشد رقیب الزیاده و این صوفی که با عروق  
 و در بران بر شلخته صغیر الزیاده بود و بر زایده صغیر باشد و آن شترک میان کوب این ذی العنایت  
 و ذی شمالی نور و از آنجا بکشد ذی العنایت و ذی شمالی صغیر باشد و چون زیا مقداری یک سیر

بر آنکه

طبع کند کوبی روشن و سرخ از قدر اول را به در پس او بکوب یا ل که با چهار کوب یک از آنجا بکشد  
 هر از هر قدر ثانی بر صورت حرف دال باشند بکشد بر صورت رقم هفت از ارقام هفت  
 و این کوب روشن بر کوب بر کعبه و دال و نیزه چشم به نور است از آنجا بکشد و این کوب  
 خوانند و آنکه بر طواف دیگر است نیزه چشم شمالی نور است و آنکه بر زایده است نیزه  
 یعنی او این منزل است که منزل چهارم است از منازل قمر و آنرا کوبند و او به بران بکشد  
 و بر و جمعیت از منزل را و از آنجا بکشد اورا الخ و الخ و حاش و الخ و کوبند و آنرا  
 مجموع سینه کوبند و آنکه مقداری یک نیزه بالا بریده و بعضی که فرموده است شش در آنجا  
 تو تا چه بعد وسط را و در بران چهارده درجه و جمعیت و میان او و عروق است و در  
 و ششم و مقداری درجه و شش در رای العین بکشد رابع بود چنانکه انبساط در کتب صورت کوب است  
 و هر جا که درین باب لفظ نیزه مذکور شود مراد همان شش ذراع باشد و بعد بین الگو بکشد  
 مابین آن کوب که این ایراد عظیمه که مرکز آن دو کوب کعبه و نیزه یک زیا ده از نصف نباشد و بعد از  
 در بران صورت جزو را بر این که علم آنرا از آنجا خوانند و چنان که باید که زیر که بر صورت  
 بود با کوه بیشتر بر بالیستاده بر کوبی و بدست است عیون بالای سر گرفته و دست چپ است  
 کشیده است استین انداخته و این از صورت جزو است و کوب که ای شش اند و کوب از آنجا بکشد  
 کوب که است و جزو از آنجا بکشد که وسط او سفید بود و بدست او که بالای سده کوب که است کوب  
 که نصف اند هر از قدر ثانی و است از منطقه الجوزاه و لفظ الجوزاه نظم الجوزاه و لفظ الجوزاه و نظم

کتابت ص

مجمع در این کتب گفته اند  
 یا هرست در آنجا  
 روید و بعضی گفته اند چنانکه



ایجاب

دو سازه روشن باشد اما اگر درست است به غیر از روشن است دولت و ششتر بود و سرخ تر  
 و از هفت قدر دولت آنرا به غیر از الیمی و مشک الجوزا گویند و از او ارتقا گیرند و آنکه بر یک است  
 از قدر ثانی و نیز از ارتقا گیرند و از این جوی الیمی و مرزم و فاجیه گویند و از او پای او که در زیر کمر  
 بود که آنرا سیف الجوزا گویند و آن سه گویند است و در بعضی که در حق که جوی است یکی از قدر در این  
 از هفت قدر ثانی است به غیر از ششتر و در کمر بود و از قدر دولت و از او ارتقا گیرند و او را اصل الجوزا  
 الیمی و را الی الجوزا گویند و بر میان دو دست او از طرف بالا میل بهت چوب که کج است و بهر دست  
 مانند سه نقطه که بر جوف است زنده و بطریق آن هر سه گویند یک گویند بجا گرفته و موضع وسط آن  
 در طول عرض بود و آنرا پس مجیر و الی گویند و چنانکه منزل چیم است از منزل قرآن بود  
 و از جهت آنکه منزل چیم از این صورت گرفته اند بر چیم که غایت منزل چیم است منقطع از  
 آنجا بود و نیز از او گویند و تقریباً بر کاهات این منزل گذرد و بعد در لغت صورت دایره صیغه صیغه  
 بر پهلوی چایب یا بر سینه او و چایب نیل از اعلاست شامت و آنند و جوف جبهه او دو سازه بزرگ  
 و روشن می آید بر دوسوی جبهه که آنرا دایره بنیده نیز خوانند و عوام آنرا را که گمانان گویند و را می خوانند  
 آنجا که اکب یا بهانه متعارف از اسطو منقول است که آنجا کرات و عانیه است و آفت و او و در حد  
 منظر آناه و دوام ثبات بر یک حال که در این و در است میان این و نیز به بالا باشد تقریباً  
 بعد ایشان است آنچه بر دوسوی است و آنچه در بعضی سخن واقع است که میان ایشان سه تیره باشد  
 و است یکی که بر نیل و دیگری بنال و جوی بزرگتر و در ششتر بود و چه از اعظم قدر دولت و شماری سرخ تر

خود تر بود چه او را از او اعظم قدر دولت نه از هفت و نه چنانکه بعضی گفته اند و باینکه یکی بود و تر  
 آینه بر بعد و سر که این صفت آورده است که بعد میان شوری یا بی و مرزم که در نیم است و میان  
 شامی و مرزم او که آن دو سازه بزرگ و شوری اند بزرگتر از جوی است شوری یا  
 خوانند چه میان یک یا بی بود و او از او اکب که بر است و آن بر صورت سیکست رنده بود  
 صورت جبار و از آن جهت از اکب بسیار گویند و شوری یا بی متعارف از اکب بسیار گویند و او که  
 نفس در اکب که بر جبهه است و این شوری بر وجهی است و مرزم او بر صورت است و خود در آن  
 شامیت شوری شامی گویند که آنکه غیر از جایش است و او را صورت اکب اصغر است و او اکب اصغر  
 شامیت با مرزم او و نیز از اکب اصغر جبهه شامیت است با او و اکب که بر شوری یا بی است  
 با مرزم او و یا بی را بهر گویند و شامیت اصغر و عبور در لغت که شستن است و غویس و پوشیده  
 شد چشم و از خواص غایت که این و شوری خواهر آن هستند و میان جوی و جوی و پوشیده  
 بر نیل و شستن اکب که بر جبهه است شوری یا بی از جبهه گذشت بر قفا او از او اعظم قدر  
 و شوری شامی چنان در بغل وقت که بر شستن پوشیده شد و بدین لباس غصیا گفتند و آن است  
 که با هر یک برای مرزم خوانند و مرزم شوری یا بی از قدر ثانی است و او را متعارف اکب خوانند و مرزم  
 شوری شامی از قدر در این و این که اکب از اول باب تا آنچه که گذشت در تابستان در آخر تابستان  
 شونه و در زمستان اول شب و این ظاهر است و چون شوری یا بی غصیا بپوشید و در جایش  
 فریبقت که یکی به روشن از قدر اول آن به است و از او اکب صورت سفید است بر دهنال جوی

ایجاب



داشته اگر کوبیده از دنبال صورت کعبه بود و کوکب اوج غایت و در مقابل شوی شامی از جانب شمال  
 دوست را به دور و شوی نزدیک یکدیگر هر دو از او بر طاقه نمایانند و آن دو ستاره را در اوج بود  
 گویند چه در وقت طلوع او بر طاقه در آن بعضی که شوی شامیت با مرزم او و این هر دو در آن واحد  
 بجست آن گویند که بر دو ساق و دو دست پس اند بر یک طرف در آن وسط منزل غنم است از منزل اول  
 هر یک از این التوام گویند چه هر یک بنزد یکدیگر از فواید آن و آن بر صورت و ادوات متعلق  
 و اگر کوکب ایشان در شمال مجرای است و با بیا ایشان بر نفس مجرای و کوکب صورت ایشان همچو ده اند  
 و این صورت است از صورت منطقه البروج و آنرا الجوز گویند چنانکه چرخ کوکب و آنکه اول آن  
 و بنوب نزدیک تر بود و این التوام مقدم و مقدم المذاعین گویند و دیگر را در این التوام المذاعین و موقوف  
 گویند و در عقب ایشان بقدر دور نیزه چهار کوکب بر می آید خط موسی اینجاست بر سبیل سید است و از  
 اوج است که در بعضی خط موسی خط طریقت و بجای آن خط موسی می باشد زیرا که آن دو کوکب شمال  
 ازین چهار کوکب تا مینه بجانب شرق و آن دو کوکب دیگر بجانب مغرب بر صورت و این که بر  
 سینه اسبند که صورت پنجم است از صورت منطقه البروج و سر او بجانب مغرب است صورت بجانب شمال  
 کوکب صورت است و هفت اند و این چهار کوکب اوج جمیع گویند بر علم آنکه بر ایشان است و خط  
 و صورت از منزل اول و ازین چهار کوکب که بجانب هر است بر زکریا بود و از قدر اولت و آنکه  
 شمال است با آنکه در جنب کوکب اعظم است هر دو از قدر ثلث اند و آن دیگری از قدر ثانی آنرا الجوز  
 خوانند چه بعضی صورت است و آنرا لکی نیز خوانند و در مجرای ستاره منما باشد خط که از وسط طاقه

نقطه مقوس

که در حال اوج کوب بنویسد و از آنجا که در صورت شجاعت از خطی که  
 گویند و بجای صورت عاریت و سر او چهار کوکب است در میان قلب الاسد و شوی  
 و نهایت مینه و جنوب سماک اعلی و کوکب است و پنج و بجای مار زده گویند و در وقت  
 ستاره بر می آید و روشن از قدر ثانی این کوکب است و از آن خط الاسد خوانند و از آن ارتفاع  
 و ستاره دیگر در جنوب او و بجانب شرق هم از کوکب است و بعد میان ایشان دو کوکب است  
 تقریباً نزدیک با و در شوی چه از قدر ثلث است این دو ستاره را زبره خوانند چه در  
 زبره است و در عقب ایشان دو کشف او و زبره بخان این دو ستاره در وقت صورت است  
 و زبره منزل یازدهم است از منازل قمر و از اخوان نیز گویند و بقدر اریکه نیزه بالا کوکب  
 و در بزرگی و دوری میان ظاهر مقصود است که از او طاقه است چنانچه در کتاب  
 مذکور است در عقب ایشان بر می آید هم از کوکب است بنزد مینه و زبره بخان و از جانب او را  
 قلب الاسد گویند و نیزه و عار و فضیلت و خوب و بدین سبب است که این ستاره خوانند و این منزل و او را  
 از منازل قمر که او را بر خط خوانند چه در وقت ظهور او از تحت الشعاع هر از حرارت مشرق شد  
 بر دوت و در وقت سقوط او بکسی بود و در عقب سینه بمقدار و نیزه بالا یکدیگر نیزه و نیم چوب  
 مرده و سماک اعلی است و در است ده روشن از هر قدر اول نمایان آید و بر جانب شمال المقدار  
 نیزه تقریباً میان سماکین و چهار در است و آنچه در بعضی نشانی است که قدر چهار نیزه است  
 خط است ستاره سخت بزرگ و روشن از هر قدر اول از او سطر اختلاف اقوال است

عقی



تو بیا به این کجاست لاجرم در این راه کونید و در این راه بولید که راجع بر میان آسمان شب در مقابل سر راه  
که در حق شما باشد و از معدل انوار سماک اغزل و جزو غزل و در شمال مشرق و جنوب شمال مشرق سماک راجع  
و نیزه خنجر است ساره که بهشت ساره باشد به شکل دایره نامقام که تمام از آن یک سکه و کاسه در میان خود  
و بخوان از آن که در شکل کونید و یکی از آن که در کونست و از قدر یک بود از آن یک و نیزه کونست و یک سکه  
فکر و گفت بجه آن گفته است که که یکی که بکثرت رخه آن دایره است از قدر سادس است و یک سکه بهر دایره و یک  
در مقام گفته اند که از کونست به یک نام از قدر سادس است خط است چون کونست آسمان سده در جانب  
سماک غروب که صورت ششم است از صورت خط که در کونست یک است نزد یک سکه نصف  
و از آن که کونست ساره بود که کونست که از قدرانی که با دایره و یک سکه که در دایره و از قدر ثانی از دایره  
او باشد به خط سادس آن ساره روشن و در مقابل غروب خنجر و در مقابل غروب و این خنجر است  
شمال و آن دایره که در دایره است او را با خط خوانند و با طارک و را خوانند و یک سکه در مقابل غروب  
نرواق عاود که در مقابل طارک است به خط سادس و در مقابل غروب و در مقابل غروب و در مقابل غروب  
و ساره است روشن از قدر اول که بر میان آسمان کونست و با دایره و ساره و در دایره که در دایره  
بر مثال شش خنجر و سادس الاصل باشد و ساره از او یک یا به خوانند و در آخره بر میان در دایره که در دایره  
بود و در بعضی مواضع از آن ساره واقع خنجر است که یکی با طارک و را خوانند و در مقابل غروب و در مقابل غروب  
و با لاله این هر سکه که اینست که یکی دیگر در مقابل آن که کونست و در مقابل آن که کونست و در مقابل آن که کونست  
آن که در مقابل آن است در مقابل آن که کونست و در مقابل آن که کونست و در مقابل آن که کونست و در مقابل آن که کونست

کونست

س

تو بیا

تو بیا به این کجاست لاجرم در این راه کونید و در این راه بولید که راجع بر میان آسمان شب در مقابل سر راه  
که در حق شما باشد و از معدل انوار سماک اغزل و جزو غزل و در شمال مشرق و جنوب شمال مشرق سماک راجع  
و نیزه خنجر است ساره که بهشت ساره باشد به شکل دایره نامقام که تمام از آن یک سکه و کاسه در میان خود  
و بخوان از آن که در شکل کونید و یکی از آن که در کونست و از قدر یک بود از آن یک و نیزه کونست و یک سکه  
فکر و گفت بجه آن گفته است که که یکی که بکثرت رخه آن دایره است از قدر سادس است و یک سکه بهر دایره و یک  
در مقام گفته اند که از کونست به یک نام از قدر سادس است خط است چون کونست آسمان سده در جانب  
سماک غروب که صورت ششم است از صورت خط که در کونست یک است نزد یک سکه نصف  
و از آن که کونست ساره بود که کونست که از قدرانی که با دایره و یک سکه که در دایره و از قدر ثانی از دایره  
او باشد به خط سادس آن ساره روشن و در مقابل غروب خنجر و در مقابل غروب و این خنجر است  
شمال و آن دایره که در دایره است او را با خط خوانند و با طارک و را خوانند و یک سکه در مقابل غروب  
نرواق عاود که در مقابل طارک است به خط سادس و در مقابل غروب و در مقابل غروب و در مقابل غروب  
و ساره است روشن از قدر اول که بر میان آسمان کونست و با دایره و ساره و در دایره که در دایره  
بر مثال شش خنجر و سادس الاصل باشد و ساره از او یک یا به خوانند و در آخره بر میان در دایره که در دایره  
بود و در بعضی مواضع از آن ساره واقع خنجر است که یکی با طارک و را خوانند و در مقابل غروب و در مقابل غروب  
و با لاله این هر سکه که اینست که یکی دیگر در مقابل آن که کونست و در مقابل آن که کونست و در مقابل آن که کونست  
آن که در مقابل آن است در مقابل آن که کونست و در مقابل آن که کونست و در مقابل آن که کونست و در مقابل آن که کونست















به این تاریخ مذکور تاریخ ثابت در جدول محیطی هزاره سیصد و پنجاه و پنج سال شمسی است و کتب  
 ثوابت در جدول است در هر وقت و در هر وقت باشد تقویم بر تقویم که حرکت آنها در هر وقت و در هر سال  
 یکدیگر باشد چنانچه از این ابراهیم است و اگر مطلوب معرفت مواضع اینها بود در تاریخ و یکدیگر باشد  
 سال و دقیقه و یکدیگر در هر وقت باید افزود و اگر تاریخ معین بود و آنرا نقصان کرد اگر مقدم باشد  
 تا مواضع این کوکب در اول سال مطلوب حاصل آید و الا مواضع اینها همیشه یکسان باشد و اگر گذر کند  
 ازین کوکب عرض او را و از نصف میل که بود و اگر شمالی باشد مخصوص بود باسطلاب شمالی  
 اگر جنوبی بود باسطلاب جنوبی و اگر از نصف میل کمی کمتر بود مخصوص به یکدیگر است و این مواضع الاطلاق  
 لیکن چون بعضی از معدل النهار زیاده از میل کمی شود اگر جنوبی بود از او اسطرلاب  
 شمالی نقش نتوان کرد و اگر شمالی بود در اسطرلاب جنوبی نقش نتوان کرد پس کف الخشب  
 سر واقع و در دوف و مستعار الدجاجة مخصوص باشد باسطلاب شمالی و آخر النهار و سبیل مخصوص  
 بود باسطلاب جنوبی و چون ابعاد کوکب و یکدیگر از معدل النهار استخراج کنند معلوم شود که در تاریخ  
 قبله بعقب و فم الموت در اسطرلاب شمالی نقش نتوان کرد و سره الشمس و بطن الموت و مناطق و بطن  
 الشمس و راس القول و برفق الزیاء و عروق و قرون النور و راس التوالین و ظهر الکلب و سگ  
 راج و غیره و بطن الشمس در اسطرلاب جنوبی نقش نتوان کرد و سبیل و کوکب باقی درین تاریخ در  
 هر دو اسطرلاب نقش نتوان کرد و اینها بر تقویم ریت که قطر صغیر مقبضه از قطر کبیر غلظت باشد و اگر قطر  
 صغیر غلظت از قطر کبیر غلظت بود چنانکه در اکثر اسطرلابات جنوبی است بعضی کوکب که مخصوص یک اسطرلاب

بود در آن اسطرلاب دیگر نقش نتوان کرد چنانچه بعضی نماند اینست تمامی سخن و معرفت اسطرلاب السلام  
 باصواب بغایت رسیده و بنهایت انجامیده روشن تر کام چنانچه عاقل بی آرام در قطع منازل و  
 مزاج و تربت از این کتاب بشنود چنانچه در معرفت قواعد فن اسطرلاب جمیدی<sup>۹۹۹</sup> الا که زبان  
 از تاریخ سال آن نیز باز سکویه و محدود تا اول و آخر او و طرأ و طست و اصوله و اسلم  
 در رساله متواتر و قد وقع العلم من تخمین به اینها است و اینها یوم محو ثبات غرض از ترغیل العلم  
 عام احدی و الف الجوده النویه و قد وقع العلم من ترغویه

یوم محو ثبات غرض از ترغیل العلم عام احدی و الف الجوده النویه و قد وقع العلم من ترغویه

خمس تعین بعد الف ح الجوده

النویه و الجوده

الصلوات السلام

النجمة

۱۲





شرح المسائل - كتاب فصل منقول من شرح شيخنا

شرح الحسين بن محمد  
وملا عبد الرزاق

الشيخ اراد ان ينسخه في نسخة من خزانة  
الملك وكتبه في سنة ١٢٣٣

١٢٣٣

امام

الملك لسان الراصد

عبد المجيد بن عبد الحميد بن محمد

محمد بن محمد بن علي بن محمد

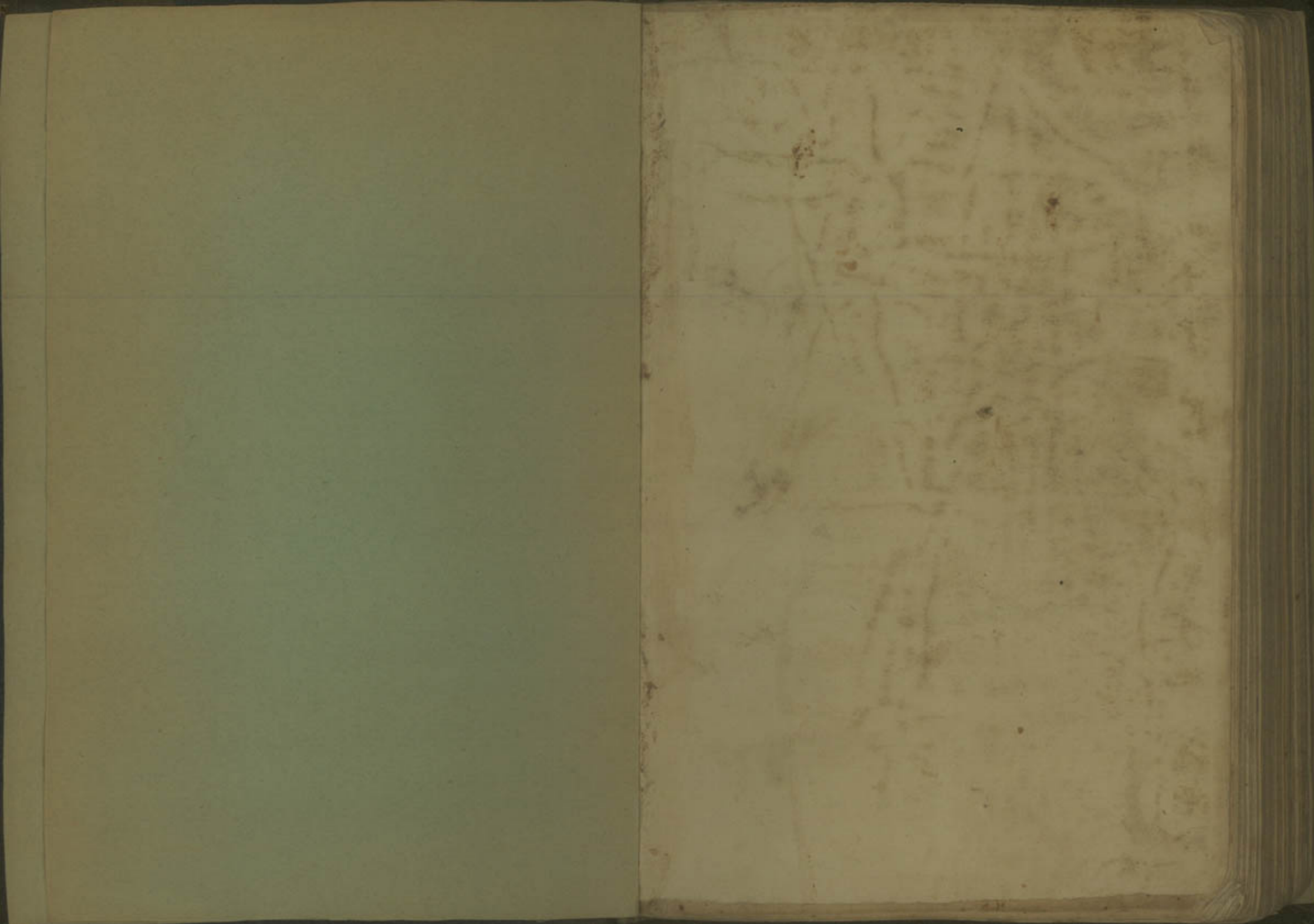
صفي بن عبد الحميد بن محمد

الشيخ الامام بن محمد بن محمد

ابن علي بن محمد بن محمد

صلى الله عليه







2184.